

له تۆڕە کۆمەڵایەتییەکان لەگەڵتانین
Stay in touch on social media
نحن معكم عبر مواقع التواصل الاجتماعي


ڕاگەیاندنی مەکتەبی مامۆستا عەلی باپیر


عەلی باپیر/AliBapir


archive.org/details/@alibapir




عەلی باپیر/AliBapir

www.alibapir.net
English - عربي - کوردی






کەناڵی
ڕاگەیاندنی مەکتەبی مامۆستا عەلی باپیر






ڕاگەیاندنی مەکتەبی مامۆستا عەلی باپیر

مِلّی‌گرایی و ناسیونالیسم

در پرتو قرآن و سُنّت



علی باپیر

ترجمه: بهزاد مولایی ـ اسماعیل کسنزانی



اندیشه ۲۳



Nationalism

from Qur'an and Sunnat Perspective



Ali Bapir

Translated by:

...wlaei - Ismail Kasnazani

...llay Runaki Publication

این کتاب عامل تبیین کننده‌ای برای اسلام‌گرایان و سکولارها نسبت به مسائل مختلف و مرتبط با ملت و میهن و زبان و فرهنگ و میراث گذشتگان و خاک و آب و موضع اسلام در این موارد است و افرادی را که از اسلام انتقاد می‌کنند به سختی محکوم می‌کند، آنهایی که می‌خواهند اسلام را از زندگی سیاسی جدا ساخته و به انزوا محکومش گردانند.

نویسنده‌ی محترم در این کتاب گره‌های زیادی را گشوده و مسائل مشکل و متناقض و مورد شک و شبهه را به خوبی تبیین نموده است و دیدگاه‌های اسلام را نسبت به آنها به خوبی بیان نموده و مسائل را با واقع و تاریخ تطبیق داده است.



ISBN: 9786227107357



ملی‌گرایی و ناسیونالیسم
در
پرتو قرآن و سنت

مؤلف:
استاد علی باپیر

مترجمین:
بهزاد مولایی
اسماعیل کس‌نزانی

سرشناسه	:	باپیر، علی، ۱۹۶۱ - م.
عنوان قراردادی	:	سوزی نه ته وایه تی و بیری ناسیونالیزم له ته رازووی ئیسلام حد .فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در پرتو قرآن و سنت/مولف علی باپیر ؛ مترجم بهزاد مولایی، اسماعیل کسنزانی.
مشخصات نشر	:	سنندج: ئالای رووناکی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	۲۳۱ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۷۱۰۷-۳۵-۷
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه.
موضوع	:	باپیر، علی، ۱۹۶۱ - م. -- مناظره‌ها
موضوع	:	ملی گرایی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
شناسه افزوده	:	مولائی، بهزاد، ۱۳۶۵ -، مترجم
شناسه افزوده	:	کس‌نزانی، اسماعیل، ۱۳۶۵ -، مترجم
رده بندی کنگره	:	۳/۲۳۱BP
رده بندی دیویی	:	۴۸۳۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۲۰۷۲۸۳



ملی گرایی و ناسیونالیسم در پرتو قرآن و سنت

مؤلف: استاد علی باپیر

مترجمین: بهزاد مولایی - اسماعیل کس‌نزانی

صفحه آرایی: صمد احمدی نیاز (۰۹۱۸۶۵۰۴۲۵۶)

ناشر: ئالای رووناکی

نوبت چاپ: اول ۱٤۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ٤۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۰۷-۳۵-۷

مرکز پخش: سنندج- چهار راه شهدا- پاساژ عزتی- پخش کتاب تافگه‌ی رووناکی

تلفن: ۰۸۷-۳۳۱۲۸۳٤۱

تلگرام/ واتساپ: ۰۹۳۰٦۷٥۲۳۱۷

اینستاگرام : tavgey_runaki

فهرست

تقدیم به:

۱- روح بیدار سلطان صلاح‌الدین ایوبی، سلطانی که سردمدار عدل و شهامت و شجاعت و بخشندگی و فضائل اخلاقی بود، تا حدی که دشمنانش هم به این صفات والا اقرار نموده و در وصفش سخن‌ها گفته‌اند.

۲- روح پاک سعید نورسی، عالم و عارف مشهور و با شهامت و شکست‌ناپذیری که به تنهایی بر علیه رژیم فاشیست و سکولار ترکیه به پا خواست و به همین علت و به خاطر خدا بیشتر عمر مبارکش را در تبعید و اسارت و زندان به سر برد.

۳- به مسلمانانی که غیر از خدا هیچ معبود و غیر از محمدﷺ هیچ رهبر و غیر از اسلام، برنامه‌ی دیگری را قبول نداشته و جز آن‌ها به چیز دیگری راضی نیستند.

٤- به مسلمانان اصیل و فهیمی که ملت‌خواهی و میهن‌دوستی و خدمت به مردم و خاک و آب را بخشی از مسلمانی و رستگاری ملت مظلوم و آزاد کردن آب و خاک اشغال شده‌ی خود را از بزرگترین وظایف شرعی خویش می‌دانند.

این ترجمه تقدیم به:

۱- تمام رهبران حقیقی و ملت‌خواه دنیا.

۲- تمام کسانی که در راه خدمت به دین و ملت خویش جان مبارکشان را تقدیم نموده‌اند.

۳- تمام پدران و مادرانی که فرزندان خویش را تقدیم دین و آب و خاک و ملت خویش نموده‌اند.

۴- تمام جوانان حق‌گرای، حق‌پرست، میهن‌دوست، هم مسیر.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

میهن، مادر تمام کسانی است که در آن سرزمین به دنیا می‌آیند و پس از مدتی تلاش و تکاپو، به سینه‌ی مادر برمی‌گردند و در دل خاک آن سرزمین آرام می‌گیرند و سرزمینشان سکوی پرواز به سوی خالق هستی است؛ میهن و ملیت دو مسأله‌ی مهم برای هر انسانی است، که اگر میهن و ملیت وی، مورد احترام همگان باشد، فرد احساس آرامش و شخصیت می‌کند، اما باید بدانیم که میهن و ملیت، تمام داشته‌های انسان نیستند، بلکه دلسوزان و بزرگان هر ملتی در تلاشند که بهترین‌ها را برای ملت و سرزمین خویش به ارمغان بیاورند و هر کس بهترین‌ها را برای ملت خویش نخواهد، به آن ملت و میهن، خائن است! یک مسئول باید ایده‌آلترین آزادی و عدالت را برای ملتش بخواهد؛ یک صنعتکار باید بهترین و پیشرفته‌ترین صنایع و فنون را برای ملتش به ارمغان بیاورد؛ یک پزشک باید تهیه‌ی بهترین لوازم پیشگیری، تشخیص و درمان بیماری‌ها را مهمترین برنامه‌ی خود قرار دهد؛ یک عالم دینی و یک سیاستمدار اسلام‌گرا نیز باید در فکر تبلیغ و اشاعه‌ی بهترین برنامه‌ی فکری و سیاسی خداگونه‌ای باشد که همگان در سایه‌ی آن به آرامش و رفاه و سعادت دنیوی و اخروی برسند.

اگر سیاستمداران و فعالان حوزه‌ی اجتماعی از روی انصاف و به دور از تعصب، ادیان موجود در عالم را بررسی کنند، درمی‌یابند که اسلام

کامل‌ترین و بی‌نقص‌ترین و مترقی‌ترین برنامه‌ای است که می‌تواند بشریت را به سعادت برساند و این مهم در طول تاریخ برای ملت کرد ثابت و غیر قابل انکار است و سیاستمداران کرد باید بدانند که ملت ما ۱٤۰۰ سال است که با اسلام و عقاید و افکار و فرهنگ آن آشنا بوده و خدمات متقابل اسلام و کرد در طول تاریخ یک قرن و نیم گذشته بر کسی پوشیده نیست.

تمام افکار و جریاناتی نیز که برای محو و نابودی فرهنگ اسلامی تلاش کردند، دستِ خالی و بی‌نتیجه ماندند؛ به همین دلیل دست به تحریف برنامه‌ها و انحراف مردم کردند، که نتیجه‌ی آن پیامدهای ناگواری است که اعتیاد و طلاق و فساد و دزدی و قتل و بیکاری و بی‌سوادی و متلاشی شدن بنیان خانواده و کم رنگ شدن احترام به پدر و مادر و بزرگتر و بی‌ایمانی و ... تعدادی از آنهاست و امروز می‌بینیم که بسیاری از مردم نه کاملا متمسک به آداب اسلامی هستند و نه می‌توانند کاملا بدون دین باشند! آن احزاب و جریانات به مردم ما گفتند که اسلام مانع آزادی و عدالت و پیشرفت و عامل تضییع حقوق زنان و کارگران می‌شود، اما پس از مدتی حداقل در میان خویش از دین خداحافظی کردند و هیچ نشانی از آزادی به معنای صحیح آن و عدالت و پیشرفت و احقاق حقوق نبود و هیچ‌کدام از وعده‌های خویش را عملی نکرده و مردم متدین را از دنیا و آخرت بی‌بهره نمودند!

پس باید بپذیریم که اسلام بهترین برنامه‌ای است که نه فقط ملت کرد، بلکه می‌تواند تمام ملت‌های دیگر را به سعادت برساند و آزادی و عدالت و صلح جهانی را به ارمغان بیاورد. ما اسلام را بهترین برنامه‌ای می‌دانیم که باید به ملت خویش تقدیم کرده تا سعادت دنیوی و اخروی‌شان تضمین شود.

میهن‌دوستی و ملی‌گرایی در اسلام بـه شـرطی کـه عـاری از تعـدی و نژادپرستی و تحقیر دیگران باشد، در اسلام مشروع و فعال است و هـیچ نصی با آن در تعارض نیست، اما همگان باید بدانیم که میهن‌دوسـتی یـا ملی‌گرایی به معنای جنـگ و خـونریزی و تشـکیل یـک روزه‌ی دولتـی مستقل با رهبری یک کرد نیست، بلکه ملی‌گرایی ابعادی فراتر و وسیع‌تر از این مسائل دارد که باید به آنها توجه کرد، مانند دین و عقاید، زبـان و فرهنگ، احقاق حقوق به آسان‌ترین شیوه و مسـالمت‌آمیزتـرین راهکـار، ایجاد اتحاد و همبستگی و خشکاندن ریشه‌های تفرقه و آشوب، ارتقـای مسائل علمی و دانش‌بنیان، ایجاد رفاه و صـنعت و فنـاوری و ... همـه و همه از مصادیق خدمت به ملت و نشانه‌ای از میهن‌دوستی است! اگـر در جامعه‌ای زندگی کنیم که حکومـت در دسـت کردهـا باشـد امـا ظلـم و عداوت و دشمنی و دوری از دین و معنویت و فساد و بی‌سوادی و جهل و فقر و تفرقه و عقب افتادگی از هر سـو بـر مـردم فشـار بیـاورد، ایـن ملی‌گرایی و خدمت به ملت نیست! بلکه برای خدمت به ملـت و مـیهن خویش، بایستی با ترتیب اولویت‌بنـدی و حفـظ مصـالح گـام برداشـت. نکته‌ی مهم و حائز اهمیت دیگری که باید همگان مدنظر داشته باشـیم و در ایجاد و حفظ اتحاد و همبستگی ملی بسیار مؤثر مـی‌باشـد، آزادی در انتخاب دین و عقیده است که یکی از نمودهای آزادی واقعی مـی‌باشـد؛ اگر اسلامگراها در قدرت بودند نباید تحمیل دین و باور صورت پـذیرد، چون به حقیقت اجبار در دین سبب اسلام نمـی‌شـود و نتیجـه‌اش نفـاق خواهد بود که بسیار بدتر از کفر است! البته آزادی در دیـن و عقایـد بـه معنی توهین و اهانت به مقدسات و شعایر دین نیست و اگـر افـراد غیـر اسلامی و سکولار در قدرت قرار گرفتنـد، نبایـد از وجـود دیـن هـراس

داشته باشند، چون اگر به حقیقت ملی‌گرا و خادم ملت باشند، باید بدانند که بیشتر ملت کرد مسلمان بوده و عقیده به هیچ وجه ملیت کسی را نسخ نمی‌کند! اما افرادی که با اسامی سکولار ملی‌گرا یا ناسیونالیسم یا اسلام‌گرایی، ظلم و ناعدالتی و نابرابری را در جامعه رواج دهند، خائن به ملت و عامل عقب افتادگی جامعه می‌باشند.

ما از لحاظ انسانی با تمام انسان‌ها و از لحاظ اسلامی با تمام مسلمانان و از لحاظ ملی با تمام کردها مشترک هستیم، پس باید بدانیم که هیچ‌کس در زمین به خاطر نژاد و ملیتش بر دیگران برتری ندارد و هر تفکری که سبب تفرقه و دشمنی میان جوامع بشری و اسلامی باشد، خطرناک و مضر است، تفاوتی ندارد که آن تفکر نژادپرستانه عربی، ترکی، کردی، فارسی، انگلیسی و... باشد؛ پس ما کردها باید در هر چیزی که به نفع جوامع بشری و اسلامی باشد و به اتحاد و همبستگی ما کمک می‌کند – به شرط حفظ منافع ملی خویش- همکار و همیار همگان باشیم!

ملت کرد باید این مسأله را نیز بداند که عامل وضعیت کنونیش اقدامات حکومت‌های بزرگ شرقی و غربی بوده و نتیجه‌ی قراردادهای لوزان، سایکس-پیکو و سیور است که ما باید به آنها آگاه باشیم، تا دوستان را دشمن و دشمنان را دوست قلمداد نکنیم و بدانیم که شرق و غرب، دوستان واقعی ما نیستند و اتکا و امید بستن به آنها بزرگترین عامل پسرفت کشورهای اسلامی و ملیت‌های مختلف منطقه به ویژه ملت کرد می‌باشد.

کتاب حاضر تألیف استاد «علی باپیر» است که ایشان یکی از شخصیت‌های مطرح دینی و سیاسی و ملی کردستان عراق بوده و در راه خدمت به دین و ملت خدمات چشمگیری داشته و به خوبی بسیاری از

مسائل شرعی و ملی را در این زمینه مطرح و تجارب برادران کرد ما را در کردستان عراق ترسیم کرده است که می‌تواند برای همگان بسیار آموزنده باشد.

بیشتر این کتاب نقل مناظره‌ی سیاسی و ملی و مذهبی بین استاد و عده‌ای از برادران کرد عراقی است و در چهار بخش، بیش از سی بحث و موضوع مختلف را با زبانی ساده بیان نموده است که ما نیز برای تفهیم بیشتر توضیحاتی را به آن افزوده‌ایم. ما در این ترجمه به متن اصلی متعهد بوده و سعی نموده‌ایم ترجمه‌ای ساده و روان را تقدیم نماییم. امید است که با نگاه دقیق خویش ما را از کاستی‌های این اثر آگاه نموده و در جهت پیشرفت یاری بفرمایید.

به امید روزی که تمام ملت‌های دنیا در سایه‌ی عدالت و آزادی به آرامش و سعادت ابدی برسند و دیگر کسی به خاک و آب و ملیت دیگران چشم طمع ندوزد و همه‌ی انسان‌ها مورد احترام همدیگر باشند.

بهزاد مولایی
١٣٩٩/٠١/١٥

تقریظ استاد حسن بابکر

کتاب «ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در پرتو قرآن و سنت» - غیر از بخش چهارم آن - حدود ۲۱ سال پیش، توسط استاد فرزانه «ماموستا علی باپیر» در برهه‌ای از زمان با ویژگی‌های خاص خویش بود، نوشته شده است، از یک طرف رژیم بعث سرنگون شده، آشکارا و در مقابل دید تمام دنیا، کردستان را اشغال و نابود کرده و ملت کرد را با تمام وجود چپاول می‌کرد؛ و از طرفی دیگر چند تن از احزاب کردستانی که از تفکرات غربی متأثر بوده و در آن زمان بازار و سودای پرهیاهویی داشته و در کنار جنگ و شورش بر علیه رژیم بعث، جنگ و شورش بر علیه اسلام و اسلام‌گرایان را نیز وظیفه‌ی خطیری برای خود می‌پنداشتند!!

نویسنده این کتاب همزمان با تبیین تفکرات منفی علیه اسلام، رژیم بعث و اقدامات وحشیانه علیه ملت کرد و سایر ملت‌های دیگر عراق و لزوم نابودی و سرنگونی رژیم و تلاش برای آزادی ملت و آب و خاک کردستان را نیز تبیین نموده و هم‌چنین در راستای این مباحث به این موضوع هم پرداخته است که دین خدا برای انسان نازل شده و مراد از آن خدمت به زندگی بشر بوده و راه‌حل تمام مشکلات و درمان همه‌ی بیماری‌ها را در بر دارد، و آرام‌بخش هر درد و نجات‌بخش هر مظلوم و چاره‌ی هر مشکل و برنامه‌ی کامل هر حرکت مفیدی است برای سراسر زندگی انسانی؛ هم‌چنین تبیین و اثبات نموده که ملت کرد و سایر ملل دیگر هر اندازه به اسلام نزدیک و به برنامه‌ها و قوانینش پایبند باشند، به همان اندازه به قله‌های افتخارآمیز آرزوهای بلند و مشروع دیرینه‌ی

خویش نزدیک شده و مراد حاصل می‌کنند و در هر دو سرا سعادتمند و سرافزار می‌شوند.

این کتاب عامل تبیین کننده‌ای برای اسلام‌گرایان و سکولارها نسبت به مسائل مختلف و مرتبط با ملت و میهن و زبان و فرهنگ و میراث گذشتگان و خاک و آب و ...، و موضع اسلام در این موارد است و افرادی را که از اسلام انتقاد می‌کنند به سختی محکوم می‌کند، آنهایی که می‌خواهند اسلام را از زندگی سیاسی جدا کرده و به انزوا محکومش گردانند؛ آنها افرادی هستند که یا از روی جهل و ناآگاهی یا از روی علم و آگاهی پشت پرده‌های چرکین و سیاه تعصب به اسلام می‌نگرند و بدون آگاهی در مورد اسلام قضاوت می‌کنند و به اصطلاح تیر در تاریکی می‌اندازند!

آنها افرادی هستند که همانند طوطی از دیگران – دشمنان دین – تقلید کرده و هرآنچه را آنان – دشمنان – می‌گویند، بدون اراده تکرار می‌کنند و سعادت ملت خویش را در تجربه‌ی تلخ سکولاریسم دیده و سایه پر از مهر اسلام را فراموش کرده‌اند.

نویسنده محترم در این کتاب گره‌های زیادی را گشوده و مسائل مشکل و متناقض و مورد شک و شبهه را به خوبی تبیین نموده است و دیدگاه‌های اسلام را نسبت به آنها به وضوح بیان نموده و مسائل را با واقع و تاریخ تطبیق داده است؛ که برخی از آنان عبارت است از: حقوق فردی و اجتماعی و ملی در اسلام، دفاع از حقوق اصلی و اساسی و فطری بشر و رد تهمت کم‌کاری و اهمال کردها توسط سلطان صلاح‌الدین ایوبی و نیز آشکار کردن و توضیح دادن سرگذشت [مەلای خەتێ] و پیدایش تفکر ناسیونالیسم و تفاوت‌های میان میهن‌پرستی و

میهن‌دوستی، معرفی کـردن حـزب بعـث و چگـونگی تقسـیم و تجزیـه کردستان و بری بودن اسلام‌گراها از اقدامات ناشایست و ترور و ارهـاب و ... .

به امید اینکه چاپ مجدد این کتاب عامل تبیین بیشتر خوانندگان شود، مخصوصـاً بـرای کسـانی کـه در خـواب غفلـت بـه سـر مـی‌برنـد و از موضع‌گیری‌های قاطعانه اسلام در این باره بی‌خبرند.

حسن بابکر

اربیل – ٢٠٠٥/٦/١

مقدمه مؤلف (چاپ اول)

سپاس خداوند حکیم را که پدر و مادر انسان‌ها را از خاک و آب آفرید و سپس برای پیشرفت انسان و تعالی زندگیش، او را به چندین قوم و ملت مختلف تقسیم کرد.

سلام و صلوات خداوند بر روح مبارک رهبر و پیشوای ما، که در طول حیاتش عرب و عجم و سیاه و سفید و دارا و ندار را همسان نگریسته است.

خواننده‌ی گرامی!

در حقیقت، تاریخ پیدایش عشق به ملت و میهن در انسان، به ابتدای ساکن شدن انسان در زمین برمی‌گردد، چون وجود محبت در درون انسان نسبت به قوم و قبیله و طایفه و خاک و آب و میهنش یکی از غریزه‌های اساسی و اصیل و طبیعی انسان است.

آری! از زمانی که انسان بر زمین زندگی می‌کند، خاک و آب و وطنی که در آن پرورش یافته، قوم و ملتی که با آنها انس و الفت پیدا کرده و زندگی را با ایشان گذرانده و عمرش را با آنها سپری کرده است، در نزد وی دارای مهر و عطوفت و احترام بوده است.

اما این احساس و عاطفه‌ی ساده و طبیعی، اگر مانند همه‌ی غریزه‌های طبیعی انسان، هنگامی که در آن زیادروی شود و در چگونگی و اندازه آن اسراف گردد، چهره‌ی ساده و طبیعی خود را از دست داده، رنگ و رویی زشت و ناپسند به خود گرفته و از چشم‌ها خواهد افتاد.

و به همین خاطر می‌توانیم بگوییم در طول تاریخ در کنار آن غریزه

ساده و طبیعی که آن را «عشق به قومیت و ملت» می‌نامند، چیز دیگری نیز وجود داشته است که در اصل و ریشه، مشترک هستند، اما در شکل و کمیت و کیفیت، از زمین تا آسمان متفاوتند و آن عبارت است از «نژاد پرستی و میهن پرستی یا ناسیونالیسم»؛ اما تفکر ناسیونالیسم- هرچند به شیوه‌ای ساده مدتهاست وجود دارد اما مدت زیادی نیست که مانند مکتبی نو پا به عرصه‌ی وجود و مکاتب نهاده است، بلکه در حقیقت زمان تولد آن به بعد از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) برمی‌گردد[1].

چون در آن زمان کشورهای غربی در تب و تاب پیشرفت و پی بردن به مجهولات طبیعت و یافتن قوانین آن بودند. البته در کنار آن نیز صنعت و بازرگانی و کشاورزی و دیگر جنبه‌های زندگی مادی در حال پیشرفت بود، تا آن‌جا که کشورهای غربی در نتیجه‌ی مسابقه برای تولید و ابداع بیشتر، به کشورهای همسایه چشم دوختند، تا هم مواد اولیه را برای کارخانه‌ها و ابزارهایشان تأمین کنند و هم بازاری برای فروش تولیدات و ابزارهایشان بیابند! [چون به راستی خودشان از وجود آن منابع بی‌بهره بودند].

از سویی دیگر در نتیجه‌ی پیشرفت علم و روشن شدن افکار، کم کم مردم به افسانه و اشتباه بودن اکثر قوانین و برنامه‌های دین تغییر و تحریف یافته‌ی مسیحی[2] پی بردند، زیرا مردم اروپا زمان زیادی بود که زیر فشار ظلم و ستم افراد کلیسا ناله سر می‌دادند.

برخی از افرادی که از وضعیت ناراضی بودند، شرایط را غنیمت شمرده و از طریق چند مکتب و تفکر با القاب و اسامی علمی، نه فقط با کلیسا

۱- تاریخ الشعوب الاسلامیه، بروکلمان، ص ۶۰۲ و اسلام و ملی گرایی، ص ۱۲ .

۲. بدون شک در این جا منظور، آن دین حقیقی و خدایی نیست که برای حضرت عیسی (علیه السلام) فرستاده شد؛ بلکه منظور، آراء و خیالاتی است که زاده تفکر و ذهن بیمار رهبر و پیشوایان کلیساست.

و افراد آن، بلکه با دین و اصل و اساس آن به مبارزه پرداختند، به این شکل «داروین» تحت عنوان دانشمند زیست‌شناسی، انسان را تکامل‌یافته از میمون قلمداد کرد، «فروید» با نام روانشناسی، انسان را سر تا پا در لباس جنسی معرفی نمود، و اعلام کرد که حتی دین و خداپرستی و اخلاق و رفتار نیز از چشمه‌ی جنسیت جوشیده‌اند!! سپس مارکس نیز وضعیت را بدتر کرد و به نام اقتصاد گفت: اقتصاد تنها محرک انسان- فردی و جمعی- در همه‌ی جنبه‌های زندگی می‌باشد، یعنی اقتصاد اساس پیدایش همه‌ی مادیات و معنویات زندگی انسان از جمله دین، اخلاق، فلسفه، آگاهی و... می‌باشد. همان‌طور که می‌بینیم «داروین»، «فروید» و «مارکس» و... هر کدام با شیوه‌ی خود می‌خواهند، مردم را قانع سازند که انسان فقط عبارت است از جسم مادی، و نه چیز دیگر! دین و پایه‌ای که بر آن استوار است، افسانه و در تضاد با حقیقت و واقعیت و علم است! بدون شک در نتیجه‌ی آن نیز ارزش و احترام دین مسیحیت و کلیسا در قلب و ذهن مردم بسیار کمرنگ شد و اعتقاد دینی در دل کاهش یافت، اما چون در آن هنگام کشورهای اروپایی مشغول جنگ و جدال و افزایش مرزها و شکست یکدیگر بودند، احساس کردند بعد از کمرنگ شدن اعتقاد دینی در درون ملت، لازم است آن دل‌های خالی را با چیز دیگری پرکنند تا نگذارند مردم دل سرد شوند و در مسابقه‌ی تکنولوژی عقب افتاده و جا بمانند. و هنگامی که کشورهای اروپایی در زمینه‌ی پیشرفت کشور، تولید، ابداع و اختراع و آزمایش و تجربه، در اوج فعالیت بودند، جهان اسلام- که وظیفه‌ی رهبری آن برعهده ترک‌های عثمانی بود- در اوج کم کاری، سردرگمی، و جهل و عقب افتادگی و منحرف شدن و دورافتادن از قرآن و سنت و جاده‌ی مستقیم پیامبر ﷺ و اصحاب گرامی‌اش بودند!

البته در چنین حالتی، درنده‌ای جهان‌خوار و بی‌دین و بدون انصاف مانند اروپا که درونش با فکر و فلسفه‌ی «ناسیونالیسم» پر شده بود، غیر ممکن است که شکاری این چنین نرم و ساده را رها کند!! به همین خاطر اروپا سرگرم و مشغول آماده شدن برای بلعیدن این شکار رام و خوش خوراک شد!

اما به خاطر این‌که اروپا در جنگ نظامی، ضربه‌ی سنگینی از دست مسلمانان گذشته چشیده بود، هم در زمان «صلاح‌الدین ایوبی» و هم در دوران طلایی ترک‌های عثمانی[۱]، به همین خاطر جرأت نکرد در میدان نبرد نظامی با مسلمانان روبرو شود و بر همین دیدگاه امپریالیزم جهانی خواست، در آغاز جنگ تفکر و باور و درونیات [جنگ نرم روانی] را با مسلمانان به کار گیرد، تا راه برای جنگ آینده آماده و آسان شود.

سپس هنگامی که مشغول کشیدن نقشه و طرح برای شروع جنگ فکری و روانی بودند، فهمیدند که موفق‌ترین نقشه برای اجرای «تفرقه بینداز و حکومت کن» در سرزمین‌های اسلامی عبارت است از تفکر ملیت پرستی یا ناسیونالیسم.

زیرا امت اسلامی به خاطر تفکر اسلامی‌اش از شرق تا غرب، در زیر پرچم یک دولت جمع شده بود و اگر تفکر ناسیونالیسم و وطن‌پرستی جای خداپرستی را می‌گرفت، اعراب به عربی بودنشان می‌نازیدند، کردها به کرد بودنشان و فارس و ترک و... به همان منوال. و در آن هنگام نیز تکه تکه شده و ارزش و احترام گذشته را از دست می‌دادند، و به همین خاطر خداوند متعال به ایشان فرمود: ﴿وَ لا تَنازَعُوا فَتَفشَلوا وَ تَذهَبَ ریحُکُم﴾ انفال/٤٦

---

۱. برای این‌که به مردانگی و مقاومت و مبارزه مسلمانان در آن دوران، آگاهی یابی و بدانی که چه بلایی بر سر اروپای جهان خوار کنونی آورده است به کتاب «الفتوحات الاسلامیه» جلد اول، ص ۲-۱ نوشته احمد زینی دحلان رجوع کن.

«(در میان خـود اخـتلاف و) کشـمکش مکنیـد کـه درمانـده و نـاتوان می‌شوید و هیبت و شکوه شما از میان می‌رود».

آن زمان در میهن اسلامی دو منطقه از همه جا مهم‌تر بود، اول ترکیه که محل خلافت اسلامی بود، و دیگری مصر که برای جهان اسـلام هماننـد مغز بود، برای پیکر انسان، و به همین دلیل امپریالیزم جهان‌خـوار غـرب، ابتدا از این دو سرزمین شروع کرد، آن‌هم به وسیله‌ی اجیر نمودن افرادی سودجو و برده‌ی خویش. به این شکل در مصر و ترکیه، سـاز عربیـت و ترکـی‌گـری شـروع بـه نـواختن کـرد و سـپس ایـن میکـروب کثیـف (ناسیونالیسـم) همـه‌ی جهـان اسـلام را در برگرفـت و در پایـان نیـز ناسیونالیستان ترکیه زیر نظر صهیونیزم و امپریـالیزم جهـانی بـه رهبـری «کمال آتاترک» خلافت عثمانی را پایان داده و رژیمی نژادپرست بر پایـه لائیک بنیان نهادند و به این صورت میهن اسلامی و امت اسلامی از هـم گسیخته شد.این مختصری بود درباره‌ی تاریخ و چگونگی به وجود آمدن تفکر ناسیونالیسم بـه طـور کلـی در جهـان و بـه طـور خـاص در میـان مسلمانان[1].

پس خواننده‌ی گرامی!

گفتگوی زیر، بررسی است که موارد اساسی آن از اتفاقات واقعی گرفته شده است، امیدوارم توانسته باشم نظر و رأی برنامه‌ی خداوند را دربـاره هر کدام از «وطن‌دوستی» - که عبارت است از محبت نسـبت بـه ملیـت و... و غریـزه‌ای طبیعـی- و «نژادپرسـتی» - کـه عبـارت اسـت از تـرک خداپرستی و ساختن بت و مجسمه‌ای امروزی به اسم ملیـت یـا وطـن-

---

۱. در فصل دوم این کتاب بطور مفصل درباره چگونگی به وجود آمـدن و گسـترش تفکـر نژادپرسـتی و ناسیونالیسم بطور عمومی در جهان و در امت اسلامی بطور خاص بحث کرده‌ایم.
توجه: برای آگاهی از چگونگی پایان یافتن و از بین رفتن دولت عثمانی رجوع کنیـد بـه کتـاب «کیـف هدمت الخلافة» نوشته‌ی عبدالقدیم زلوم.

واضح و روشن بیان کنم.

البته هدف از نوشتن کتاب این بود که خوب آگاهم بیش از نیم قرن است، مسئله‌ی ملیت و نژادپرستی و سکولاریسم در میان ملت کرد - با همه بخش‌هایش- تبدیل به گفتمان هر محفلی شده است و در هر دوره‌ای یکی آن را به دست گرفته و با حال و قال راست و دروغ و نیرنگ، ضربه‌ای بر پیکر ملت کرد می‌زند و بعد از کشیدن رنج و دادن خون بسیار، بی‌نتیجه باقی می‌گذارد و کاخ آرزوهایشان را ویران می‌سازد!

پس به خاطر این‌که ملت کرد مسلمان دیگر به بیراهه نرود و قدم در چاه نگذارد و رنج و کوشش و خون خود را در مسیری بی‌هدف ضایع نگرداند! و خوب درک کند که شفا و درمان دردها و بیماری‌های او فقط در برنامه‌ی خداوند است و به غیر از اسلام نیز کسی به داد او نمی‌رسد، همان‌طور که نرسیده است! تصمیم به نوشتن این کتاب گرفتم.

تنها منبع سخنانم نیز قرآن مجید و سنت پیامبرﷺ و تاریخ اسلام بوده است. و از خداوند می‌خواهم که مورد قبول و رضایت وی و سبب نزدیک شدن ملتم به اسلام گردد.

«وَلَيَنصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»

علی باپیر -۱۴۰۴ قمری – ۱۹۸۴ میلادی – سرسیان- دوکان

معرفی کتاب!

فصل‌ها و بحث‌های این کتاب، این‌گونه دسته‌بندی شده است:

بخش اول: «اصل گفتگویی» بوده و اساس این کتاب نیز همین فصل می‌باشد و بسیاری از مسائل مهم و حساس وطن دوستی از دیدگاه اسلام در آن بیان شده است.

بخش دوم: «تفکر ناسیونالیسم و نژادپرستی» در چند مورد، که عبارت است از هفت بحث کوتاه درباره‌ی ویژگی‌ها و روشن کردن ماهیت و تاریخ و جایگاه ناسیونالیسم یا نژادپرستی. به این خاطر که هیچ کس در کنار حس وطن‌دوستی که حسی خدادادی و شرعی و رواست (و در بخش اول به آن پرداخته شد، در کنار حقوق ملت و ملیت که خداوند دادگر به همه اقوام و ملت‌ها بخشیده است، وسوسه‌ی ناسیونالیسم و وطن‌پرستی به ذهنش خطور نکند و تصور هم نکند که اسلام به آن اجازه داده است؛ مانند برخی از اعراب نژادپرست که متأسفانه به ناحق و به نام اسلام برای آن شعار می‌دهند!

آری! هدف بخش دوم این است که «حق» و «ناحق» و «درست» و «نادرست» را در مسئله‌ی میهن و ملیت از هم جدا کنیم.

بخش سوم: «اسلام و کرد و روشن کردن چند حقیقت» این بخش هم عبارت است از هفت بحث کوتاه که همه‌ی آنها بر ارتباط میان اسلام و کردها می‌چرخد و در آن غبار چند رأی و نظر اشتباه درباره‌ی اسلام و هم‌چنین نظر اسلام درباره‌ی مسئله و مشکل کرد کنار زده شده است. و به آشکار نظر حتمی و قطعی اسلام و پشتیبانی کلی از مسئله‌ی کردها که

ستم‌دیدگی و نقض حقوق و بی‌نام و نشان کردن آن‌ها هویداست، بیان شده است.

بخش چهارم: «مسلمان بودن و کرد بودن از دیدگاه اسلام و سکولاریسم» که بخش پایانی است و یازده بحث کوتاه و مهم را در برگرفته است و بیشتر مربوط به وضعیت کنونی ما بوده و آخرین دیدگاه‌های بنده در مورد این مسائل نیز به وضوح بیان شده است.

امیدوارم همه‌ی افراد – به خصوص دوستان سکولار- بدون تعصب و عصبانیت و با سینه‌ای فراخ و باز، به این مسائل و دیگر مسائل نیز گوش فرادهند و در صورت داشتن هرگونه پیشنهاد و انتقادی به شیوه‌ای درست و معقول آن را بیان کنند.

بنده نیز در این‌جا اعلام می‌کنم هر چیزی را که در این کتاب یا هر اثر دیگری بیان کرده‌ام، اگر راست و درست باشد از سوی خداوند و به دلیل بی‌عیب و نقص بودن اسلام است؛ اگر اشتباه و ناکامل بود، من به خطا رفته‌ام و اسلام از آن بری است و با توکل بر خدا هرگاه احساس کنم و برایم روشن شود، فوراً از آن دست برمی‌دارم و از کسی هم که اشتباهاتم را به من نشان دهد بسیار ممنون بوده و آن را مانند هدیه‌ای گران‌بها خواهم نگریست!

چون مطمئن هستم به جز پیام‌آوران الهی «علیهم الصلاة و السلام» که به خاطر وجود ایمان و اعتماد کامل برای اعلام و عرضه‌ی دین و برنامه‌ی خداوند متعال از خطا و اشتباه حفظ شده‌اند (و اگر هم چیزی در این باره به‌خاطر صحیح نبودن اجتهاد از ایشان رخ داده باشد، خداوند مهربان آنها را کاملاً آگاه کرده و اشتباهشان را جبران نموده است)، که آخرین آن‌ها سرور و سیدمان حضرت محمدﷺ بوده است، هیچ کسی

وجود ندارد که کم یا زیاد دچار خطا و اشتباه نشده باشد. حتی بزرگ‌مردی هم‌چون عمربن‌خطاب رضی الله عنه - که پیامبر ﷺ در چندین فرموده‌ی صحیح او را ستایش کرده‌اند- فرموده است: «رَحِمَ اللهُ أمراً أهدى إلَيَّ عُيوبي» «رحمت خدا بر کسی باد که عیب‌هایم را به صورت هدیه برایم می‌فرستد؟!».

از این دیدگاه نیز که پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «بَلِّغُوا عَنِّي وَ لَو آيَة»[1] «سخنانم را به دیگران ابلاغ کنید حتی اگر یک آیه باشد». هنگامی که در خود دقت می‌کنیم و می‌بینیم که الحمدالله با اسلام آشنا بوده و اندکی از آن را فهمیده‌ایم، همین مسئله ما را بر آن می‌دارد که ساکت نباشیم و به خاطر اسلام و برای بیان زیبایی‌ها و حقایق اسلام به صدا درآییم و به اندازه‌ی فهم و توانایی‌مان خدمتی به ملت مسلمان کرده و یادگاری زیبا بر جای بگذاریم و برای روزی که جز ایمان و عمل صالح هیچ چیز به داد انسان نمی‌رسد، توشه‌ای برگیریم.

«ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم و تب علينا انك أنت التواب الرحيم»

۱. رواه بخاری.

دو نکته‌ی مهم

نکته‌ی اول: در هر جایی کلمه‌ی «کردیت» یا «ملیت» یا «وطن پروری» را به کار برده باشیم، منظورمان وطن‌دوستی و حس علاقه به ملیت یا حقوق ملت‌ها بوده است، نه ناسیونالیسم (وطن‌پرستی و نژادپرستی) مگر در حالت استثناء، که تا به حال بنا به دیدگاه‌های نادرست و کج‌بینانه و متعمداً به جای کلمه‌ی ناسیونالیسم، تفکر ملی‌گرایی به کار برده شده است، چون عاطفه و علاقه به ملت و نسب و وطن که مسئله‌ای خدادادی و فطری و حقوق ملیت نیز (با آزادی و اراده‌ی خویشتن در آب و خاک خود زندگی کردن) مسئله‌ای جایز و شرعی می‌باشد اما هرگاه تبدیل به جهان‌بینی و مسیر زندگی شدند، از حالت شرعی و طبیعی خود خارج شده و مکان خداپرستی را در دل صاحب آن می‌گیرند و دچار نوعی از بت پرستی می‌شوند و تقریباً می‌توان گفت آن‌ها به هدف شومشان نائل گشته‌اند.

نکته‌ی دوم: واضح است که مسلمانان با همه اقوام و طوایف و خاک و وطن و رنگ و زبان گوناگونشان یک امت واحدند و برایشان واجب است که همگی زیر یک پرچم و در یک کشور زندگی کنند و تحت امر یک حاکم و فرمان‌روا باشند، البته با حفظ احترام و ارزش و ویژگی‌های هر قوم و ملتی؛ پیداست در آن حالت همه‌ی مسلمانان بدون هیچ تفاوتی در رنگ و زبان و ریشه و وطن و... به یک اندازه در انجام و اجرا و تلاش برای آن دولت و حکومت سهیم بوده و هرکسی به اندازه‌ی توانایی و شایستگی خویش در این راه تلاش خواهد کرد.

آشکار و روشن است که در چنین جامعه‌ای و زیرسایه‌ی احکامی ربانی

(خدایی) عربیسم، ترکیسم، فارسیزم و کوردیسم و... وجود نخواهد داشت، چون هیچ‌کس به تنهایی حاکم و فرمان‌روا نیست، تا دیگرانی که زیر دستند برای اثبات خویش، مانند یک قوم و ملت، پرچم نژادپرستی برافروزند و حقوق خویش را ادعا کنند!

پس: ما به این خاطر در این وضعیت برای خودمان جایز می‌دانیم که آشکارا در مورد کرد بودن و حقوق ملت کرد سخن بگوییم، چون همه‌ی امت اسلامی به خصوص برادران مسلمان عرب، ترک و فارس همسایه را در وضعیت و حالتی ناشرعی و غیرطبیعی می‌بینیم، و اگر اسلام برای وضعیت طبیعی، حکم و قانون طبیعی قرار داده است، پیداست که برای حالت غیرطبیعی و اضطراری، حکم و قانون غیرطبیعی و اضطراری وضع نموده است، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ بقره/ ۱۷۳ «اما آن کس که مجبور شود در صورتی که (به حرام) علاقمند و (از حدود) متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست».

آری! بدون شک حقی که در حالت ناچاری و درگیر شدن و درماندگی، برای انسان حلال و مباح شده است، در حالت طبیعی از او سلب می‌شود، چون خودش نیز به آن نیاز ندارد.

بخش اول:
اصل گفتگو

زمان گفتگو: اواخر پاییز ۱۹۸۱ میلادی.

مکان گفتگو: شهر «ربط» از توابع شهرستان سردشت کردستان ایران.

در سال ۱۹۸۱ میلادی چون حاضر نشدم بعثی شده و لباس سپاهی به نام «الجیش الشعبی» را به تن کنم و تسلیم فرمان رژیم بعث عفلقی شوم، تحت تعقیب بودم و بعد از صدور حکم دستگیریم از سوی رژیم، ناچار شدم خاک و وطن خود را ترک کرده و فرار کنم.

بدون شک من تنها کسی نبودم که به خاطر ناسازگاری با رژیم، می‌بایست میهن خویش را ترک کنم، بلکه صدها نفر دیگر هم دچار این سرگردانی و آوارگی شده بودند.

اما در مورد من و کسانی هم‌چون من که افرادی اسلام‌گرا بودیم و به افکار و مکاتب بشری که از این طرف و آن طرف آمده بودند، باور نداشته و حاضر نبودیم بر اساس افکار ایشان یک قدم برداریم، مسئله‌ی آوارگی و سرگردانی برای ما بسیار سخت و دشوار و دردناک‌تر بود!

متأسفانه مسلمانان پیش از ما، اسلام‌گراهایی کم‌توجه و کم‌کار بوده و برای مشکلات اسلام و ملتشان چاره‌ای نیاندیشیده بودند. هم‌چنین

نتوانسته بودند مانند گـروه‌هـای سـکولار تـلاش کننـد تـا جـایی بـرای خودشان فراهم کرده و شرایطی را فراهم کنند کـه مسـلمان کُـرد آواره و بی‌پناه را پناه داده و تسکین بخشند!!

من در این‌جا نمی‌خواهم داستان و سرگذشت اولین کوچ و آواره شدنم را از کردستان عراق به کردستان ایران و تهران و... بازگو کنم. چون بازگو کردن آن سرگذشت پر از ماجرا و سـخت و نـاگوار و سرشـار از پنـد و عبرت، نیازمند بحث و وقتی فراوان است.

اما هدفم از این سخنان این است که خواننـده‌ی عزیـز را بـا وضـعیت روانی و سیاسی که گفتگو در آن رخ داده است، آشنا سازم، چـون آشـنا بودن به وضعیت و زمان و مکان رخ دادن هر مسئله و حادثه‌ای، انسان را برای درک بهتر و فهم روشن‌تر، یاری می‌دهد.

اکنون که تا اندازه‌ای وضعیت و زمان و مکـان کلـی ایـن گفتگـو آشـنا شدید، به اصل مطلب بپردازیم:

... پاییز ۱۹۸۱ میلادی در حال سپری شدن بود، غروب یکی از روزهـا، راهم به شهر کوچک «ربط» افتاد و شب در یکی از خانه‌های آنجا مهمان بودم، به غیر از من و صاحب‌خانه سه نفر دیگر در آن منزل مهمان بودند و هر سه نفر آنها دنباله‌رو یکی از مکاتب و تفکراتی منحرف بودند که در ترازوی مسیر پروردگار، به انـدازه‌ی یـک کـاه ارزش نداشـته و بـه جـز سرگردانی و بدبختی چیز دیگری در کیسه ندارند و هر ملت و جامعه‌ای آنها را باور کرده و پیرو آنها شود، از هم گسیخته شده و به صـد و یـک گروه و دسته تقسیم خواهد شد و بـه خـاطر دشـمن داخلـی، از دشـمن خارجی غفلت نمـوده و بـه جـان همـدیگر افتـاده و دشـمن را شـادمان می‌کنند!

بعد از صرف شام صحبت آغاز و محفلمان گرم‌تـر شـد، سـخنمان بـه

درازا کشید و طولی نکشید که یکی از ایشان به مسئله‌ی کرد پرداخت، از آنها سؤال کردم که چرا در این وضعیت حساس و تاریخی بر اسلام پشت کرده و حسابی برای آن باز نمی‌کنید و به تفکری منحرف و در تضاد با دانش و شعور و ناسازگار با طبیعت و فطرت انسان پناه برده‌اید؟!

یکی از آنها که معلوم بود تصمیم گیرنده و بزرگ ایشان است این‌گونه جوابم را داد:

ما در نتیجه‌ی تحقیق و بررسی بسیار، برایمان مشخص شده است که «مارکسیسم» بهترین درمان و بهترین مرهم برای بهبودی زخم‌های صدها ساله‌ی ملت کرد است، به همین دلیل مانند برنامه و مکتبی آن را انتخاب کرده‌ایم!

گفتم: اما جواب من را ندادی، به چه دلیلی از اسلام رو برگردانده‌اید؟

گفت: خیر، جواب این سؤال را ندادم و نمی‌خواهم پاسخ بدهم.

گفتم: چرا؟

گفت: انسان باید حقیقت را بگوید، دلم از دردهای اسلام پر است، اما ملت ما هنوز به آن حد نرسیده‌اند که بدون پرده، همه‌ی حقایق را آشکار سازی و همه چیز را به ایشان بگویی.

گفتم: از صمیم قلب دوست دارم آن‌چه را در مورد اسلام در دلت پنهان کرده‌ای و نمی‌خواهی کسی آن را بداند، بازگو کنی؛ بهانه‌ات نیز پذیرفته نیست، چون اکنون کسی به غیر از ما این‌جا نیست که این‌گونه مسائل را از او پنهان کنیم.[1]

---

۱. خداوند متعال در مورد این گونه افراد که می‌ترسند ذهن پوچ و کینه‌ی دل‌های خویش را در میان مسلمانان آشکار سازند، فرموده است: «قَد بَدَتِ البَغْضاءُ مِنْ أفواهِهِم وَ ما تُخفي صُدُورُهُم أكبَرُ» آل عمران/ ۱۱۸ « کینه و غضب و دشمنی از زبان ایشان آشکار شده است، اما آن چیزی را که در سینه

گفت: حقیقتاً اسلام برای ملت کرد، بسیار شوم و بی‌فایده بوده و بدبختی و زیان زیادی را برای آنها به ارمغان آورده است، و به این خاطر من در چنین فرصتی نمی‌توانم همه‌ی آنها را بیان کنم اما گذشتگان گفته‌اند: «مشت نمونه خروار است» من هم برای نمونه برخی از آنها را بیان می‌کنم.

گفتم: بفرمایید!

گفت: اولین ضربه‌ای که از اسلام به ملت کرد رسیده است، اشغال آب و خاک آنها به دست عده‌ای از اعراب پابرهنه بود، که آمدند و ملت ساده و نادان کرد را فریب دادند و خاک و خانه‌هایشان را اشغال کردند و به نام دین، رهبر و پیشوای آنها شدند و شروع به اجحاف حقوق آنان کردند.

دومین ضربه که نتیجه‌ی ضربه‌ی اول است، اعرابی که به نام تبلیغ و اعلام دین آمده بودند، پس از آن‌که جا پایشان محکم شد، شروع به نشر و گسترش آداب و رسوم و رواج زبان و ادب و ادبیات ملت خویش نمودند و از سوی دیگر نیز بر هر چیزی که به کرد و رسم و رسوم و زبان و ادب کرد مربوط می‌شد، حمله کرده و تلاش کردند همه‌ی چیزهای بومی را در میان کردها بی‌ارزش جلوه داده و از بین ببرند، تا این‌که شخصیت و اصالتشان به فنا برود، که در آن صورت نیز اجحاف حقوق و رام‌کردن ما آسان‌تر می‌شد.

سومین ضربه بعد از این‌که اسلام در خاک ما ریشه دوانید، سبب ایجاد چند درد و بیماری اجتماعی شد مانند: تصوف، دراویش و شیوخی‌گری، که مانند علف هرز سبب از بین بردن ملیت و عقب افتادگی ما به دلیل

ایشان پنهان کرده‌اند، بزرگ‌تر است!».

کناره‌گیری از دنیا و تسلیم شدن در برابر ستمکاران و غاصبان شدند.

چهارمین ضربه نیز این بود که بسیاری اوقات عالمان و پیشوایان دینی، آسیب زیادی به تلاش‌ها و مبارزه‌های ملی و آزادی خواهانه‌ی ملت کرد زده‌اند، سرگذشت فروپاشی فرمان‌روایی «میر محمد رواندز» که به «پاشاکوره» شناخته شده است، با دستور و فتوای «مەلای خەتێ» بهترین دلیل برای حقیقت این سخن ماست. (آن فرد بعد از آن‌که سخنانش تمام شد، آهی کشید و به دیوار تکیه زد و شروع به کشیدن سیگار کرد و احساس کردم، همانند کسی که باری سنگین بر دوشش نهاده و آن را بر زمین می‌گذارد، احساس آسودگی می‌کند!).

هنگامی که آن فرد ساکت شد، همه‌ی حاضران مجلس سکوت کرده بودند و به من نگاه می‌کردند، من هم بدون آن‌که شیوه‌ی نشستنم را تغییر دهم به آرامی گفتم:

دوست دارم به این اندازه اکتفا نکنی و هر چیزی که در دلت جمع کرده‌ای، بیرون بریزی، چون می‌بینم که مدتهاست این بار سنگین را بر دوش کشیده‌ای و درونت را بسیار آزار داده است.

گفت: حقیقتاً همان‌طور که در ابتدا گفتم، مسائل بسیاری در دلم جمع شده است و این مواردی که گفتم تعدادی از آنهاست، اما همین اندازه کافی است، چون این مواردی را که بازگو کردم، مهم‌ترین آنهاست.

گفتم: پس اگر توانستم تو را قانع سازم که هیچ یک از این ادعاها صحیح نبوده یا حداقل سرپوشی خیالی بر آنها نهاده‌اند و نه تنها اسلام به زیان ملت کرد و هیچ ملت دیگری نبوده، بلکه بزرگ‌ترین و با ارزش‌ترین نعمت است؛ نه تنها باعث و بانی درد و بیماری نیست، بلکه

شفا و درمان همه‌ی بیماری‌هاست! آیا درونت آرام می‌گیرد و دیو شک و گمان و بی‌باوری از ذهنت خارج می‌شود؟!

گفت: آری!

پاسخ انتقاد اول:

گفتم: در مورد چیزی که جنابعالی آن را به عنوان اولین ضربه‌ای می‌دانی که از سوی اسلام به کردها رسیده است، آیا می‌دانی چه اندازه برعکس و مخالف با حقیقت تاریخ است!؟

گفت: چگونه؟!

گفتم: چون مسلمانانی که به کردستان آمدند و آن را زیر پرچم حکومت اسلامی قرار دادند و ملت کرد را با اسلام و خداپرستی آشنا کردند، نه با هدف اشغال و تاراج آمده بودند و نه به امید فریب مردم و انحراف افکار، چون:

۱- همان‌طور که تاریخ برایمان بازگو می‌کند و دوست و دشمن هم به آن معترفند، سپاه و لشکر اسلام در آن زمان – که بیشتر ایشان اصحاب پیامبرﷺ بودند- با وجود این‌که در پایان جنگ آن همه غنیمت و دارایی را بدست آوردند، همیشه با بی‌اعتنایی به دنیا و زندگی، ساده زیسته‌اند و هیچ‌گاه در غم و اندیشه لباس و اموال و خوراک نبوده و تنها هدف ایشان رضای خدا و پیروی کردن از پیامبرﷺ و تبلیغ برنامه‌ی اسلام بوده است.

اما اگر آنان به امید تاراج و دزدی از مردم و اشغال آب و خاک و ظلم و ستم آمده بودند، چرا چیزهایی را که برای آن تلاش می‌کردند و خود را فدای آن کرده و زندگی و اولاد و میهن خویش را به خاطر آن ترک کرده بودند، بعد از بدست آوردن، استفاده نکرده و از آن لذت نبردند؟!

آیا فردی که در پی هدفی، خود و پدر و مادر و فرزند و اموال و

وطنش را فدا کند، بعد از رسیدن بـه هـدفش، آن را بـه گرمـی در آغوش نمی‌گیرد و به شدت آن را نمی‌فشارد؟!

۲- هر کسی که اندکی تاریخ اسلامی را مطالعه کـرده و بـه آن آگـاهی داشته باشد، می‌داند که هیچ‌گونه نفع مادی و دنیـایی مسـلمانان را بـرآن نداشته است که با کردها و اقوام دیگر بجنگند، بلکه تنها چیزی که سبب تشویق و محرک ایشان بود، تبلیغ برنامه‌ی خدا و آزاد کـردن ملـت‌هـای اسیر و ستمدیده از زیر یوغ طاغوتیان و ظالمان بوده است.

اکنون بیایید با هم به تاریخ بنگریم، تا بدانیم چگونه در این مورد به مـا آگاهی و خبر می‌دهد: مورخ بزرگ «ابن کثیر» در کتاب «البداية و النهاية» درباره چگونگی روبرو شدن سپاه اسلام با سپاه فارس این‌گونه می‌گوید:

« ... هنگامی که سپاه اسلام به فرماندهی «سعد بن أبی وقـاص» و سـپاه فارس به فرماندهی «رستم» با هم روبرو شدند، رسـتم پیکـی نـزد سـعد فرستاد تا فردی دانا را پیش وی فرستد، که از او سـؤالاتی بکنـد، او نیـز «مغيرة بن شعبه» را نزد وی فرستاد، رستم به او گفت: شما همسایه‌ی ما بودید و ما با شما به نیکی رفتار کرده‌ایـم و نگذاشـته‌ایـم دچـار زیـان و ناراحتی شوید، اکنون نیز به کشور خود بازگردید، ما نیز راه بازرگـانی را برای شما در کشورمان آزاد خواهیم گذاشت.

مغیره گفت: ما در پی دنیا و مادیـات نیسـتیم، هـدفمان آخـرت اسـت «رضایت خدا و آرامش در بهشت جاودان!» خداونـد پیـامبری بـرای مـا فرستاد و به وی فرموده است: «من این گروه مسلمان را بر هر کسـی کـه تسلیم برنامه‌ی من نشود، پیروز خواهم کرد و بـا ایـن گـروه مسـلمان از آنان انتقام خواهم گرفت و همیشه ایشان را پیروز خواهم کرد تا هنگامی که به این دین ایمان می‌آورند، و این دین نیز راست و صحیح است، هـر کسی از آن خارج شود، شکست خورده و ناتوان خواهد شـد و هرکسـی

به آن گرویده شود، سرافراز و توانا خواهد شد».

رستم به او گفت: آن دین چیست و چگونه است؟

گفت: اولین مسئله‌ی مهم و اساسی که بدون آن هیچ چیز دیگر قابل قبول نخواهد بود، عبارت است از اقرار و شهادت به این‌که جز «الله» هیچ کسی شایسته‌ی پرستش نیست، محمدﷺ نیز پیامبر خداست و باور به همه‌ی چیزهایی که از سوی خداوند آمده است.

رستم گفت: مگر چیز بهتری از این وجود دارد؟ و دیگر چه؟

گفت: آزاد کردن بنده‌ها و برده‌ها از بندگی و بردگیِ بندگان، به سوی بندگیِ خداوند متعال.

رستم: این هم بسیار نیکوست! اما دیگر چه؟

گفت: همه‌ی انسان‌ها فرزند آدم و حوا هستند، پس با هم برادر و از یک پدر و مادر هستند.

رستم گفت: این هم بسیار خوب است.

سپس رستم گفت: بسیار خوب، آیا اگر ما به آیین شما درآییم، شما دست از کشور ما برمی‌دارید؟

گفت: آری! ما به کشور شما نزدیک نمی‌شویم، مگر برای بازرگانی یا ضرورتی.

گفت: این هم خوب است.

و هنگامی که مغیره بیرون آمد، رستم با بزرگان و ریش سفیدان سپاه و ملتش درباره اسلام سخن گفت: اما ایشان از آن پشتیبانی نکرده و به قولش راضی نبودند»[1].

ای دوستان این سرگذشت یکی از برخوردها و روبروشدن‌های مسلمانان را با ملتی دیگر آشکار می‌سازد که خواسته‌اند دین خداوند را

---

۱. اصل این سخنان از کتاب (البداية و النهاية) چاپ اول، جلد ۴، فصل ۷ تا صفحه‌ی ۴۳ برگرفته شده است.

ابلاغ کنند، همان‌طور که می‌بینید، عـدالت، عطوفـت، صـلح‌طلبـی، دوراندیشی و عدم دنیاخواهی آن مسلمانان گرامی که شـاگرد مدرسـه‌ی پیامبر اسلامﷺ بودند، همانند ماه، آشکار و نمایان است.

در این‌جا نیز برای روشن شدن بهتر منظورمان یـک برخـورد دیگـر را بازگو می‌کنیم: باز هم «ابن کثیر» در همان کتـاب، ایـن اتفـاق را برایمـان بازگو می‌کند:

«... پس سعدس براساس درخواسـت رسـتم، نماینـده دیگـری نـزد او فرستاد، که «ربیع بن عامر»س بود، هنگامی که ربیـع بـه نـزد او رفـت و محل نشستن رستم را دید که با چندین بالش زرنشان و چندین فـرش و گلیم ابریشمی و جواهرات و مرواریدهایی گران‌بها، به همراه زیباسازی و تزئیناتی بسیار، تاجی بر سر نهاده بود، سپس ربیع با لبـاس‌هـایی کهنـه و مندرس و با شمشیر و اسبی کوچک وارد شد و تا هنگامی که به فرش‌ها رسید، پیاده نشد، سپس در انتهـای فـرش‌هـا پیـاده شـد و اسـبش را بـه تخت‌ها و وسایلی که در آنجا بود، بست! سپس جلو آمد، شمشـیر و زره در دستش و کلاه خودش در سر بود، بـه او گفتنـد: اسـلحه‌ات را زمـین بگذار، گفت: من نیامده‌ام تا با فرمان شما اسلحه‌ام را زمین بگذارم، بلکـه آمده‌ام چون شما مرا خوانده‌اید، حال اگر اجازه می‌دهید این‌گونـه بیـایم، خوب است و در غیر این‌صورت برمی‌گردم، رستم گفت: رهـایش کنیـد بیاید، سپس جلو آمد و بر روی بالش‌ها نشست، به او گفتنـد: چـه چیـز شما را به این‌جا آورده است؟! گفت: خداوند ما را بـه ایـن‌جـا فرسـتاده است تا هر کسی را کـه بخواهـد، از بنـدگیِ بنـدگان بـه سـوی بنـدگیِ خداوند، از تنگی دنیا به سوی فراخی آخرت، از ستم و ناعدالتی مکاتـب و راه‌های منحرف به سوی عدالت اسلام، آزادی بخشیم. خداوند ما را با

دین خویش فرستاده است تا مردم را به سوی آن دعوت کنیم و هر کسی که به ندای ما پاسخ مثبت بدهد بسیار نیکوست و هر کسی که حق را از ما نپذیرد با او می‌جنگیم تا وقتی که به وعده و مژده‌ی پروردگار می‌رسیم.

گفتند: وعده و مژده‌ی خداوند چیست؟

گفت: بهشت برای کسی که در هنگام مبارزه با کسانی که به برنامه‌ی خداوند راضی نیستند، شهید می‌شود و پیروزی و سربلندی برای کسانی که زنده می‌مانند.

رستم گفت: سخن شما را شنیدم، اما آیا امکان دارد، کارتان را مدتی عقب بیندازید، تا هنگامی که فکر کرده و در این باره مشورت می‌کنیم؟

گفت: آری! دوست دارید چند روز باشد! یک روز یا دو روز؟!

گفت: نه فقط تا هنگامی که برای ریش سفیدان و سرکرده‌هایمان خبر می‌فرستیم.

گفت: پیامبر خداﷺ به ما فرمان داده است که در هنگام جنگ از سه روز بیشتر بر دشمنان صبر نکنیم. پس به خوبی در کار خود و ملتت دقت کن و بعد از سه روز یکی از سه مورد را انتخاب کن.[1]

---

۱. آن سه چیز آنقدر آشکار بودند که گفتنشان لازم نبوده است، و عبارتند از:

* اول: پذیرفتن اسلام و مسلمان شدن.
* دوم: در صورت مسلمان نشدن، دادن سرانه و جزیه.
* سوم: و در صورت ندادن سرانه و جزیه، جنگیدن.

در این فرموده هم که «مسلم» روایت کرده است، این سه چیز- مسلمان شدن، یا تسلیم شدن برای حکم اسلام و اعلام عدم دشمنی که در پرداخت «جزیه» خلاصه می‌شود و یا به ناچار آماده شدن برای جنگ- بسیار زیبا مشخص شده‌اند.

(کانَ رسُولُ الله إذا أمَّرَ امیراً علی جیشٍ أو سَرِیَّه أوصاهُ فی خاصَّته بِتَقوی الله وَ مَن مَعَهُ مِنَ المُسلمینَ خَیراً ، ثُمَّ قالَ اغْزوا باسمِ الله فی سَبیل الله قاتِلُوا مَن کَفَر بالله ، اغْزُوا وَ لا تَغلُّوا وَ لا تَغدروا وَ لا تَمْثلُوا وَ لا تَقتُلوا ولیداً وَ إذا لَقیتَ عَدُوَّکَ مِنَ المُشرکینَ فادعُهُم إلی ثلاث خصال- أوخلال- فَأیَّتُهُنَّ ما أجابوک فَاقبَلْ مِنهُم وَ کُفَّ عَنهُم ، ادعُهُمْ، إلی الاسلامِ فَإنْ أجابوکَ فَاقبَلْ منهُم وَ کُفَّ عَنهُم ... فَإنْ هم أبوا

رستم گفت: تو بزرگ مسلمانان هستی؟

گفت: نه، اما مسلمانان مانند یک جسد هستند، اگر کوچک‌ترین آنها کسی را پناه دهد، بزرگ‌ترین ایشان سخن او را رد نکرده و مخالفت نمی‌کند! (البته به شرطی که مخالف با فرمان خداوند و پیامبرﷺ نباشد).

سپس رستم با بزرگان و معتمدان قومش نشست و گفت: آیا هرگز از سخنان این مرد، کامل‌تر و باارزش‌تر دیده‌اید؟

گفتند: پناه بر خدا اگر به‌سمت هیچ‌کدام از سخنان وی متمایل شوی و از دین خویش فاصله بگیری، به لباس‌هایش توجه کردی!

رستم گفت: به لباس و پوشش منگرید، بلکه به عقیده و گفتگو و اخلاق وی توجه کنید، زیرا مسلمانان به لباس و وسایل و خوردن اهمیت نمی‌دهند و برای احترام و سرافرازی و مردانگی و فتوت ارزش قائلند و اخلاق و رفتار خویش را مراقبت می‌نمایند...»[۱]

در این گفتگو نیز دیده می‌شود که مسلمانان آشکارا به ملت‌های جهان اعلام کرده‌اند که به منظور آزار و تاراج مردم و اشغال سرزمینشان نیامده‌اند، بلکه با هدف اعلام و ابلاغ برنامه‌ی خداوند و زدن تیشه به

فَسَلهُم الجَزية ، فإن هُم أجابُوكَ فَاقبَلْ منهُم وَكُفَّ عنهُم ، فَإن هُم أبوا فاستَعِنْ بِالله وَقاتِلهُم) رواه مسلم... «پیامبر خداﷺ هنگامی که فرمانده‌ای را برای سپاه یا گروهی انتخاب می‌کرد، درباره‌ی خودش او را به تقوای الهی سفارش می‌کرد و به دیگر سپاهیان درباره‌ی نیک‌رفتاری امر می‌فرمود، سپس می‌فرمود: به نام خدا و در راه وی جهاد کنید و با هر کسی که به خداوند ایمان ندارد بجنگید، اما در غنایم دزدی نکنید و (با دشمن متعهد) پیمان مشکنید و جسد کشته‌های دشمن را مثله نکنید، کودکان را نکشید، هنگامی که با دشمن مشرک روبرو شدید، ایشان را به سه مورد دعوت کنید و هر کدام را پذیرفتند، از آنها قبول کنید و آنها را رها کنید: آنها را برای قبول اسلام دعوت کنید، و اگر پذیرفتند، شما نیز از ایشان بپذیرید و رهایشان کنید... اما اگر راضی نشدند، درخواست جزیه کنید و ا گر به آن راضی شدند از آنها بپذیرید و رهایشان کنید، اما اگر به آن هم راضی نشدند، از خداوند استعانت بخواهید و با ایشان بجنگید».

۱. نگاه کنید به «البداية و النهاية» جلد چهارم، بخش هفتم، ص ۴۴ ، چاپ اول و «الفتوحات الاسلامية» احمد بن زینی دحلان، جلد اول و « تاريخ الامم الاسلامية» شیخ محمد خضری بک، جلد اول ص ۲۰۹ – ۲۰۷.

ریشه‌ی طاغوتیان و ستمکاران و آزادکردن ستمدیدگان و تهیدستان آمده‌اند.

آری! اعلام کردند که آمده‌اند تا برنامه و دین خداوند را بر زمین حاکم سازند و ادیان و افکار و مکاتبی را که نظام طبقاتی و تبعیض و تفرقه و فساد را در میان مردم رواج می‌دهند و انسان‌ها را برده و بنده‌ی دیگر انسان‌ها می‌سازند، از بین ببرند و به زباله‌دان تاریخ بیندازند؛ اعلام کردند که آمده‌اند بشریت را از افکار و مکاتب و راه‌های منحرفی که به‌خاطر دیدگاه خطا و نادرستشان زندگی دنیا را در چهارچوب مادی‌گرایی و بی‌باوری یا نژادپرستی و بی‌خدایی، برای انسان تنگ و دشوار می‌سازند و انسان را به سوی گرداب فساد و دره‌ی بی‌اخلاقی و حیوان صفتی و درنده خویی سوق می‌دهند، رهایی بخشند.

پس خواننده گرامی!

این حقیقت تاریخ اسلامی است و درباره آمدن اسلام به میان ملت‌های جهان این‌گونه ما را آگاه می‌سازد.

اکنون نیز لازم می‌دانم سخن دشمنان اسلام را تکذیب کنم، که برخی مسلمان ساده و ناآگاه نیز فریب آن‌ها را خورده و خام شده‌اند، که گویا اسلام با زور شمشیر گسترش یافته است و هنگامی که مسلمانان آمده‌اند، به هر کسی گفته‌اند، اسلام بیاور و مسلمان شو! اگر مسلمان شده باشد، رهایش نموده‌اند! اما اگر مسلمان نشده باشد، بدون درنگ گردن او را زده و سرش را از تنش جدا کرده‌اند!!

اما در حقیقت، این سخن ادعایی بدون دلیل و بسیار دور از واقعیت است. زیرا یکی از اصول و قواعد اسلام که نیازی به دلیل و برهان نیز ندارد، این است که عقیده و باوری که بر اساس اختیار و اراده و انتخاب و رضایت فرد نباشد، از او پذیرفته نیست و ارزشی ندارد، همان‌طور که

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لا إِكراهَ فِي‌الدِّين قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَيِّ﴾ بقره/۲۵٦

«زور و اجبار در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است...»[۱].

از سویی دیگر، همان‌طور که تاریخ برای ما بازگو می‌کند، مسلمانان فقط هنگامی دست به جنگ زده‌اند، که آن بزرگان و دولتمردان قوم و ملت، نه مسلمان شده و نه اجازه‌ی تبلیغ و گسترش اسلام را داده باشند، در آن هنگام نیز مسلمانان ناچار به جنگ شده‌اند، اما نه برای مسلمان کردن اجباری آنان - چون اجباری در قبول دین نیست- بلکه به منظور از بین بردن قدرتمندان و حاکمانی که در راه اسلام سد و مانع بوده‌اند و همانند سنگی شده‌اند که بر دهانه‌ی چشمه‌ای می‌افتد، نه خودش آب می‌خورد و نه می‌گذارد دیگران آب بخورند و البته برداشتن چنین سنگی لازم و ضروری است!

آری! اسلام قدرت را به کار بست تا در دنیا گسترش یابد و در چشم‌ها و دل‌های مردم قرار گیرد و در آن هنگام هر کس با اراده و اختیار خود آن را انتخاب کرد، چه نیکوست و هر کسی آن را نپذیرفت، هیچ‌کس حق ندارد او را بکشد یا آزار دهد و بر او سخت بگیرد!!

---

۱. نکته‌ی قابل توجه این است که بعد از «لا اکراه فی‌الدین» گفته شده است «قد تبین الرشد من الغی» و از این برداشت می‌شود که بعد از ابلاغ و اعلام دین، اجباری وجود ندارد، مفهوم عکس این آیه بیان می‌دارد که قبل از اعلام دین استفاده از زور و قدرت وجود دارد و واضح است که به کار بردن زور و قدرت و سپاه در آن هنگام رواست، اما نه برای ایمان آوردن مردم، بلکه برای از بین بردن طاغوت و زورگویانی که در برابر گسترش اسلام، سد و مانع هستند، یعنی استفاده از قدرت و زور برای مبارزه و مقاومت در برابر قدرت کفر و شرکی که اجازه‌ی آزاد اندیشیدن و ایمان آوردن به خداوند و برنامه‌اش را از مردم می‌گیرد. (چون اصلی‌ترین برنامه‌ی اسلام آزادی انسان‌ها از بندگیِ بندگان بود و بیشتر کسانی مانع گسترش این پیام می‌شدند که خود را خداوندگار مردم قرار داده بودند، بنابراین جنگ اسلام برای آزادی انسان‌های مظلوم و نابودی طواغیت بوده است). [مترجمان]

شاید کسی سوالی برایش ایجاد شود و بپرسد ملت‌هایی که مسلمانان با آنان جنگیده‌اند، کسانی بودند که دین اسلام را نخواسته و نپذیرفته‌اند و جنگیدنشان با مسلمانان، بهترین دلیل برای نپذیرفتن و راضی نبودن آنان است، اگر این طور بوده است چگونه ادعا می‌کنی مسلمانان به هدف مسلمان کردن مردم نجنگیده‌اند؟!

در پاسخ می‌گوییم: این انتقاد هنگامی بجاست که بدانیم افرادی که با سپاه اسلام جنگیده‌اند:

اولاً: هرکدام از ایشان بدون اجبار و اکراه و تهدید و ترساندن به میدان جنگ آمده باشند، واضح است که این‌گونه نبوده است و حاکمان و رؤسای هر منطقه‌ای، نماینده همه‌ی مردم بوده و هیچ کس صاحب نظر و سخن خویش نبوده است و هیچ کس جرأت مخالفت کردن با آنها را نداشته است!

بدون شک، مسئله‌ای آشکار است که حاکمان مستبد فقط از دیدگاه تنگ و محصورِ سود و منفعت خویش به مسائل می‌نگرند، همیشه منفعت حاکمی دیکتاتور و ظالم در این است که شرایط تغییر نکند و از اسلام دور باشد، چرا که مؤثرترین و بهترین عامل برای ایجاد مبارزه و انقلاب در برابر وضعیت ناگوار و از بین بردن رژیم و حکومت ظالم و دیکتاتور و دور از خدا، اسلام است.[1]

---

۱. حقیقتاً هر بار که سرگذشت یکی از این جنگ‌ها به ذهنم می‌آید، که در میان اسلام و ساکنان سرزمینی که خواسته‌اند، نور اسلام را به آن وارد سازند، روی داده است، ذهن و اندیشه‌ام تابلویی با این اوصاف برخیالم می‌گستراند:

به این شکل دیده می‌شود که تعدادی پزشک دلسوز با مقدار زیادی دارو و لوازم پزشکی می‌خواهند به شهری بروند که ساکنان آن دچار چندین بیماری و درد کشنده شده‌اند، اما دزد و راهزن بر دروازه آن شهر ایستاده و تعدادی از افراد بیمار و مریض را به اجبار آورده‌اند، با این بهانه که انگار از داشته‌های خود دفاع می‌کنند، زیرا می‌دانند با آمدن آن پزشک‌ها بیماری‌های مردم درمان می‌شود و در این‌صورت فرصت زورگویی و تاراج مردم را از دست می‌دهند، دلیل درست و صحیح این تشبیه و مقایسه این

دوماً: هر کدام از افراد به اساس و حقیقت اسلام آگاهی پیدا کرده باشد و دانسته باشد چه پیامی دارد؛ واضح است که این مسئله هم میسر نشده است، پس آن ملت ستمدیده به این دلیل با سپاه اسلام نجنگیده است که از گسترش اسلام جلوگیری کند، چون همان‌طور که گفتیم این برنامه را نشناخته و به آن آگاهی نداشته است؛ بلکه به این خاطر جنگیده است تا از اسلام زشت و مضری جلوگیری کند که حکومت و سیستم اتهام‌زنی و شایعه پراکنی آن، در تابلویی زشت و ترسناک برای مردم به تصویر می‌کشیدند. آری! آن ملت با لشکر و سپاه اسلام جنگیده است، اما نه به این خاطر که آن را فهمیده و سپس به مبارزه‌ی آن رفته است، بلکه برعکس! آن ملت در حقیقت با شبحی جنگیده است که زورمداران آن را کشیده‌اند، به معنایی دیگر به این خاطر با سپاه اسلام مبارزه کرده‌اند، چون از نیت و هدف پاک مسلمانان آگاهی نداشته‌اند و ستمکاران و منفعت طلب‌ها و اشراف ناپاک برای آن تهمت و افترا بسته و ایشان را به اشتباه برده‌اند.[1]

است که به درازای تاریخ ادیان، مردم در برابر دین دو گروه شده‌اند؛ اول: گروه تهیدستان و فقرا و ستمدیدگان که پرچم و مشعل دین را به دست گرفته و پشتیبان آن شده‌اند؛ دوم: گروه قدرتمند و زورگویان، که به مانع تبدیل شده و راه را بر دین و پیروان آن می‌گرفتند، در قرآن کریم نیز چندین بار کلمه‌ی «المستضعف» یعنی ستمدیده و «المستکبر» یعنی ظالم و زورگو و «المترف» یعنی خوش‌گذران، به کار برده شده است. البته کلمه «المستضعف» معرف و عنوان گروه پیروان ادیان و کلمه «المستکبر» و «المترف» معرف و عنوان گروه کفر و دشمنان دین می‌باشند، خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ» سباء/۳۴

۱. لازم است گفته شود که در آن هنگام بخشی از کردستان تحت سیطره‌ی ساسانیان و بخش دیگرش زیر قدرت بیزانس‌ها بود، ملت کرد تحت سیطره دولت‌های روم و فارس بوده و با فرمان آن دولت‌های زورگو و ستمکار با سپاه اسلام جنگیده است، نه با اراده‌ی آزاد خویش، و از منافع و کیان آنها دفاع کرده است نه منافع و کیان خویش. (البته برخی از مورخان نیز معتقدند که در کردستان جنگی رخ نداده است) [مترجمان].

مسئله‌ی فریب و اغفال و اغوای کردها از سوی مسلمانان صدر اسلام نیز، هنگامی صحیح است، که اسلام باوری منفعل و غیرمفید باشد، اما کسی که مردم را به سوی فکر و باوری درست و صحیح و حیاتی پر از خیر و برکت در زیر سایه‌ی اسلام دعوت کند، به او مردم‌فریب و اغفال‌گر گفته نمی‌شود، بلکه او را رهبر و راهنمایی دلسوز می‌نامند.

مسئله‌ی معرفی کردن خود به عنوان رهبر و پیشوای ملت‌ها نیز، اگر با هدف تشریح و تبیین اسلام بوده باشد، چیزی نیست که لازم باشد به آن ناراضی باشیم، بلکه باید بگوییم: از ایشان سپاس‌گذاریم و خدا پاداش خیرشان دهد، و اگر با هدف ظلم و زورگویی بوده باشد، اولاً: از مسلمانان صدراسلام روی نداده است، همان‌طور که در گذر تاریخ برای ما اثبات شده است، دوماً: اگر هم بعداً به وجود آمده است به انحراف و تخطی از اسلام تلقی می‌شود و از عقل هم دور است که اسلام را به چیزی متهم کنیم که به آن راضی نیست و از آن جلوگیری کرده است.

پاسخ انتقاد دوم:

۱- مسلمانان صدر اسلام -که اکثر ایشان اصحاب پیامبرﷺ بودند- آداب و دستوراتی را میان ملت‌های دیگر تبلیغ می‌کردند که مورد قبول دین اسلام بود، نه عاداتی که از گذشتگان خود به ارث برده یا خودشان ابداع کرده باشند، بلکه ایشان بعد از آن‌که اسلام را دریافت کردند، اسلامی که تمام زندگی ایشان را تغییر داد و از منجلاب نادانی خارج کرد، آداب و عادات و رفتارهای خودشان را نیز ترک کرده و دور انداختند.

آری! اعراب مسلمان قانون و برنامه و اخلاق و رفتار اسلامی را تبلیغ می‌کردند، نه آداب و عادات ملت عرب؛ از این‌جا به این نتیجه می‌رسیم که دریافت و پذیرفتن آداب و دستورات و اخلاق و رفتار اسلامی فقط برای ملت کرد نیست، تا در چهارچوب و شیوه‌ای نژادپرستانه به آن بنگریم، بلکه همه‌ی ملت‌های مسلمان در آن سهیم هستند و برای همگان است.

۲- در مورد گسترش و ورود ادب و زبان و فرهنگ اعراب در میان ملت کرد و دیگر ملت‌ها نیز می‌گوییم:

الف) مسئله‌ای واضح است که در جهان هیچ زبانی وجود ندارد که توانسته باشد، وضعیت و ظاهر بومی خود را حفظ کند و هیچ‌گونه کلمه و لهجه‌ی خارجی به آن اضافه نشده باشد، البته به غیر از اقوامی که خود را از زندگی اجتماعی با دیگر ملت‌ها دور نگه می‌دارند و در حصار و چهارچوب خودشان زندگی کرده و گوشه‌گیر می‌باشند.

آمیختن کلمه و لهجه‌ی اسلامی با زبان کردی و زبان ملت‌های دیگر هم، امری طبیعی بوده و هیچ لزومی ندارد بدبین باشیم و تأویل و استدلال نادرست و نابجا بیاوریم.

از سویی دیگر نیز، هیچ زبانی با ورود کلمات و لهجه‌ی بیگانه به داخل ادبیاتش از بین نرفته و ضربه ندیده است، بلکه برعکس! این مسئله سبب گسترش و غنی شدن زبان می‌شود، برای مثال: آیا زبان کردی با به کار بردن کلمات: تلویزیون، رادیو، کامپیوتر و ماشین و... فقیر شده یا از بین رفته است؟!

ب) اسلام و مسلمان بودن به هیچ شیوه‌ای با زبان و ادب و هنر و فرهنگ هیچ ملتی مخالفت نمی‌کند، چون از دیدگاه اسلام همه‌ی اقوام و

ملت‌ها یکسان بوده و هیچ امتیاز و برتری بر دیگران ندارند. خداوند متعال نیز می‌فرماید: ﴿يا ايُّها النَّاس إنا خَلَقْناكُمْ مِن ذَكَرَ وَ اُنثي وَ جَعَلْناكُمْ شُعوبا وَ قبائلَ لُتعارَفُوا إنَّ اكرَمُكُمْ عِنْدَاللهِ أتقاكُمْ إنَّ اللهَ عَليمٌ خبيرٌ﴾ حجرات/۱۳

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و به گروه و قبیله و اقوام متعدد تقسیم کردیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، بدون شک خداوند آگاه و باخبر است».

پاسخ انتقاد سوم:

در مورد مسئله‌ی سوم بازگو کردن چند حقیقت لازم است:

۱ـ به بیراهه رفتن و انحراف در باور و عقیده، مسئله‌ای مخصوص دین اسلام نیست، بلکه از وقتی که خداوند متعال دنیا را به وجود آورده و انسان را بر آن قرار داده است، پی‌درپی برنامه و شیوه‌ی زندگی را به وسیله‌ی پیامبران (علیهم‌السلام) برای بشر روانه کرده و ایشان را راهنمایی نموده است، اما شیاطین و طاغوتیان نتوانسته‌اند تحمل کنند که انسان‌ها با آزادگی و آسودگی زندگی کنند و زیر سایه‌ی درخت پرخیر و برکت برنامه‌ی خداوند، حیاتی صحیح و سالم را بگذرانند.

به همین خاطر به هر شیوه‌ای دست زدند و مسیرهای انحرافی و افکار و مکاتب دست ساخته‌ی گمراه کننده‌ای برایشان مهیا کرده‌اند، امکانات و وسایل فراوانی را به کار گرفته و نام‌ها و شعارهای بزرگی را برای آنها به کار برده‌اند، تا سرانجام تعدادی از آنان را از راه صحیح منحرف کرده و دچار مشقت ساخته‌اند.

۲ـ هرچند «تصوف»[1] در اساس، دارای ریشه‌ای اسلامی است و کسی نمی‌تواند آن را انکار کند، اما علاوه بر این لازم است چند چیزی را بدانیم:

الف) اگر با این دید به تصوف نگریسته شود که برنامه‌ای مستقل و جداگانه برای زندگی می‌باشد و همانند مکتبی در مقابل اسلام قرار گیرد، این شیوه‌ی تصوف هیچ رابطه و پیوندی با اسلام ندارد، چون خداوند بی‌همتا فقط یک اسلام را فرو فرستاده است نه بیشتر!

---

۱. در کتابهای «مسلمان کامل» بخش اول و «مسیر صالح شدن و سیر إلی الله» مسئله‌ی طریقت و تصوف تشریح و تبیین شده و بهتر و بیشتر بررسی شده است، برای اطلاعات بیشتر به آن منابع رجوع کنید.

ب) اما اگر تصوف با این دیدگاه بررسی شود که عبارت است از تربیت و پاک نمودن دل و روان و آماده کردن روح و دور کردن انسان از ویژگی‌های شیطانی مانند نادانی، سنگدلی، غرور و تکبر، دروغ‌گویی، تنبلی، ریاکاری، بدقولی، حسادت، عصبانیت، کینه، دنیاپرستی، طمع، ترسویی و... و آراستن به خصوصیت‌های زیبا و صحیح مانند: دانایی، آرامش، فروتنی، اخلاص، بخشش، عدم دنیاپرستی، صداقت، دلسوزی، شجاعت و... به طور مختصر تطهیر و پاک کردن روح و روان و ایجاد اخلاق زیبا، مسئله‌ای اساسی و بسیار قابل قبول و نیکوست.

زیرا همان طور که علم شریعت و فقه از دقت و بررسی اندیشمندان اسلام در نصوصی به وجود آمده است که با رفتار و ظاهر انسان چه در زمینه‌ی فردی و چه در زمینه‌ی اجتماعی رابطه دارد، علم تصوف نیز به همان شیوه از نتیجه‌ی بررسی و تعمق اندیشمندان در آیات و احادیث و سخنانی به وجود آمده است که با جنبه‌ی معنوی و اخلاقی و رفتارهای نهانی و درونی فرد سروکار دارد.

ج) شیوه‌ی تصوفی که در عصر ما وجود دارد، دور شده از تصوف حقیقی است مانند دوری ما مسلمانان از اسلام ناب و حقیقی!

آری! تصوف نیز همانند بیشتر جنبه‌های دیگر اسلام با شاخ و بال و افسانه‌های زاییده‌ی ذهن و فکر انسان آمیخته شده است و زیبایی و رونق و تأثیر گذشته را ندارد و میان چهارچوبی تنگ و ظاهری بی‌معنا از داستان و دف و دهول و شال و تسبیح و داد و فریاد و رقص و بزم و... قرار گرفته و به آنها محصور و محدود شده است، تصوفی که قبلاً سبب نزول رحمت و مهربانی و برکت خداوند و تطهیر نفوس و زنده شدن دل‌ها و هوشیار شدن فکر و اندیشه و زیبا شدن اسلام در نزد مردم می‌شد، اکنون مگر در حالتی خاص، وگرنه رفتار برخی از اهل به ظاهر

طریقت، سبب نزول غضب خداوند و مردن و منحرف شدن دل‌ها و تضعیف و از بین بردن فکر و اندیشه و زشت جلوه دادن اسلام می‌شود، و متأسفانه نزد برخی به بهترین راه و شیوه‌ی امرار معاش و فریب مردم تبدیل شده است و علاوه بر همه‌ی این‌ها، دشمنان و بدخواهان اسلام از وضعیت نامشخص و بی‌پایه و اساس برخی طریقت-ها، بهانه‌ی خوبی در دست گرفته‌اند تا به ناحق تهمت‌هایی به اسلام کامل و پاک نسبت دهند.

د) تصوف مانند هر بخش دیگری از اسلام، اگر به صورت صحیح و درست انجام شود و مانند بخشی از اسلام قرار گیرد که تزکیه و اخلاق است، بدعت‌ها و امور ناروا و نادرست به آن اضافه نشده و به عنوان مسیری جداگانه از اسلام قرار نگیرد، بسیار مؤثر و مفید خواهد بود، و در درون هر مسلمان آگاه جای می‌گیرد و نه تنها به گیاه هرز و اسلحه دست قدرتمندان و وسیله فریب مردم تبدیل نمی‌شود، بلکه سبب ایجاد محبت خداوند و پیامبرﷺ و گسترش برادری و برابری و اخلاق و ترجیح آخرت بر دنیا و راضی نشدن به ظلم و ستم و نپذیرفتن ضعف و بردگی خواهد شد.

هیچ کسی هم نمی‌تواند انکار کند که برخی اوقات افرادی نیز بوده‌اند که دینشان را فروخته و در لباس روحانیت و تحت عنوان شیخ و ملا و ... متأسفانه به وسیله‌ی دست ظالم و زورگو برای فریب و به خطا بردن مردم و جلب منافع شخصی و دنیوی تبدیل شده‌اند.

آری! ما نیز نیک می‌دانیم، تاریخ نیز با خط درشت نوشته است که بارها شیخ و آخوند در جایگاه رهبر دینی بوده‌اند که به خاطر به دست آوردن لقمه‌ی چرب و جای گرم و نرم و منفعت شخصی و خانوادگی خویش،

فتوای اشتباه و نادرست را برای حاکمان زورگو صادر کرده و سخنان و نظرات و رفتارهای ناشرعی‌شان را به وسیله‌ی تحریف و تأویل و اختلافات فقهی، در قالب شریعت جا داده‌اند. به نام دین سخنان و پندهای نادرستی را برای پذیرفتن ضعف و گسترش ترس و از بین بردن احساس شهامت و عزت در گوش مردم زمزمه کرده‌اند؛ برای مثال گفته‌اند:

«حاکم و پادشاه کشور هر چند ظالم و زورگو نیز باشد، تبعیت و فرمانبرداری از او واجب است».

«غذای هر کسی را خوردی، بر او درود بفرست!».

«حاکم و فرمان‌روا، خداوند روی زمین است!».

مردم عادی نیز که این‌گونه سخنان و رفتارها را از آن دسته افراد به ظاهر رهبر دینی دیده و شنیده‌اند، ایشان نیز چندین سخن و پند اشتباه و نادرست دیگری در این باره ساخته و وضعیت را بدتر کرده‌اند، برای مثال:

«دستی را که نتوانم قطع کنم، می‌بوسم!».

«آتش معرکه از من دور است». [پس به من ارتباطی ندارد!].

«هرکس دستش به کلاه خودش باشد، تا باد آن را نبرد».

آری! این‌گونه اظهار نظرهای غیراسلامی و بزدلانه، از سوی کسانی که به ظاهر عالم و به نام رهبر دینی شنیده و دیده شده و اکنون نیز شنیده و دیده می‌شود، اما:

الف) آیا اسلام به این‌گونه کارها و رفتارها راضی است؟! آیا اصل و اساس اسلام یکتا قراردادن خداوند (توحید) و غیر از او کسی را خدا ندانستن نیست (لااله‌الاالله)؟!

آیا پیامبر و رهبر ماﷺ نفرموده است: «أَفْضَلُ الجِهادِ كلمةُ الحقِّ عِندَ

سُلطانِ جائر[۱]» «بهترین نوع جهاد، گفتن سخن حق نزد سلطان ظالم است؟». آیا نفرموده است: «سَیَکُون اُمَراء فسّقَه جَورَه فَمَنْ صَدَقَهُمْ بِکِذْبِهم و أعانَهم علی ظُلمهُم فَلَیسَ مِنّی وَ لَستَ مِنهُ وَ لا یُرَدُّ عَلی الحوض[۲]» «در آینده حاکمانی گناه‌کار و ظالم به روی کار می‌آیند، و هر کسی دروغ‌هایشان را تصدیق و در ظلم یاریشان دهد، از من نیست و من نیز از او نیستم و به حوض کوثر نخواهد رسید!».

ب) آیا اسلام به غیر از این‌گونه رهبرهای دنیادوست و فرصت طلب و ترسو شخصیت‌های دیگری ندارد؟! آیا تاریخ همان‌گونه که رفتارهای غیراسلامی و بزدلانه‌ی آنها را ثبت کرده است، رفتار اسلامی و دلیرانه‌ی بسیاری از رهبرهای حقیقی اسلام را نیز ثبت نکرده است؟ اکنون برای مثال تعدادی از آن ها را بیان می‌کنیم:

رفتار دلیرانه‌ی تعدادی از عالمان حقیقی اسلام

۱- ابومسلم خولانی:

یک‌بار در روز جمعه، هنگامی که «معاویه» - فرمانروای دولت اسلامی- سخن می‌گفت، «ابومسلم» بلند شد و به وی گفت: ای معاویه! نه به سخنانت گوش فرا می‌دهیم و نه از تو پیروی می‌کنیم!

معاویه گفت: چرا؟ گفت: چرا حقوق مردم را قطع می‌کنی، این پول نه متعلق به توست نه پدر و مادرت!!

۲- امام عبدالقادر گیلانی:

یک روز امام عبدالقادر گیلانی (رحمه‌الله) به روی منبر رفت و خلیفه‌ی

---

۱. رواه نسائی.

۲. رواه نسائی، ترمذی و احمد

وقت «المقتفی بالله» را به خاطر این‌که «ابن مزاحم» زورگو را به عنوان والی تعیین کرده بود، سرزنش کرد و به او گفت: کسی را بزرگ و حاکم مسلمانان کرده‌ای که از همه‌ی ستمکاران ستمکارتر است، فردا نزد خداوند بزرگ و یکتا چه جوابی خواهی داد؟! بعد از آن خلیفه، والی مذکور را عزل کرد!

۳- عز بن عبدالسلام:

در سال ٦٣٨ قمری، هنگامی که «ملک اسماعیل» از «نجم‌الدین بن ایوب» حاکم مصر ترسید و با صلیبی‌ها همکاری کرد و بعضی از مناطق مانند قلعه «صغد» و اطراف آن و قلعه‌ی «شقیف» و هم‌چنین نصف (شیدا، طبریه وجیل عامل)[1] را که مکان‌هایی مهم و استراتژیک بودند، به آنها داد، تا آن‌ها نیز در عوض آن، در مقابل «نجم الدین ایوب» او را کمک کنند. «عز بن عبدالسلام» فقط به این اکتفا نکرد که در برابر این رفتار ناجوانمردانه‌ی «ملک اسماعیل» فتوا دهد و آن را به عنوان کاری غیرشرعی معرفی نماید.

بلکه در خطبه‌ی روز جمعه نیز آن را سرزنش کرد و مهر خیانت و ناپاکی بر او زد و روشن ساخت این کار تا چه اندازه ناروا بوده و چه خطری برای امت اسلامی دارد.

٤- احمد بن تیمیه حرانی[2]:

در اواخر سال ٦٩٨ قمری، خبر حمله‌ی «غازان» تاتار از ایران به سوی

---

۱. اسم چند شهر است در کشور سوریه.

۲. جای تأسف است که از سوی افرادی، بدون دلیل و از روی ناآگاهی به این شخصیت (ابن تیمیه) سخنانی ناروا زده می‌شود و بسیاری از مردم از آثار و فرزانگی این بزرگ‌مرد اسلام محروم شده‌اند!!

حلب رسید و در ۲۷ ربیع الاول ٦۹۹، نبرد شدیدی میان سپاه غازان و سپاه ناصر روی داد که والی دمشق بود. در پایان ناصر شکست خورد و در دمشق نیز ماندگار نشد، پس از او أمرا و امیرزادگان منطقه نیز به مصر رفتند، در آن وقت حساس و دشوار «ابن تیمیه» به همراه مردم مانند دژی فولادین ایستاد و به همراه عده‌ای به دیدن غازان رفت و گفتگویی سخت میانشان روی داد، در آن گفتگو «ابن تیمیه» به غازان گفت:

«گمان کرده‌ای مسلمان و قاضی و شیخ و مؤذن به همراه داری و آمده‌ای وطن ما را تصرف کنی؟! اجدادت با آن‌که کافر بودند، بعد از بستن عهد و پیمان ، جایی را تصرف نمی‌کردند، اما تو عهد و پیمانت را شکستی، سخن گفتی اما دروغ گفتی و به آن پایبند نبودی». و هنگامی که وقت غذا خوردن رسید، غازان از ایشان درخواست کرد که غذا بخورند، همه‌ی آنها غذا خوردند به جز «ابن تیمیه» و هنگامی که از او پرسیدند چرا نمی‌خوری؟!

فرمود: «چگونه غذایی را بخورم که تمامش گوسفند و حیوانات مردم تهیدستی است که مالشان به تاراج رفته و با هیزمی پخته شده است که به زور از مردم گرفته‌اند!!».

«غازان» نیز برای تمام این سخنان گوش فرا داده بود و به «ابن تیمیه» نگاه می‌کرد و از او چشم برنمی‌داشت. سپس غازان پرسید: این شخص کیست؟! کسی را این چنین ندیده‌ام که تا این اندازه شجاع باشد و سخنش بر دل تأثیر بگذارد، با هیچ کسی تا این حد مدارا نکرده‌ام! وقتی به او گفتند، کیست و چگونه انسانی است، از او خواست برایش دعا کند، ابن تیمیه نیز دعا را این‌گونه شروع کرد:

«خداوندا اگر بنده‌ات - غازان- برای اعتلای دین و برنامه‌ی تو و پایبند

کردن مردم به آن، می‌جنگد، او را پیروز گردان، اما اگر برای شهرت و ریا و دنیاپرستی و پیشرفت خویش و تضعیف اسلام و مسلمانان می‌جنگد، او را خوار و شکست خورده کن و از بین ببر!!». غازان هم هنگام دعا آمین می‌گفت و دستانش را بلند کرده بود!

سپس وقتی که بیرون رفتند «قاضی‌القضاة» که به نظر می‌رسد یکی از عالمان خائن و دنیاطلب آن زمان بوده باشد، به ابن تیمیه گفت: نزدیک بود سرمان را بر باد دهی! به خدا سوگند از این به بعد در هیچ سفری تو را همراهی نخواهیم کرد. ابن تیمیه هم فرمود: به خدا قسم من نیز همراهی شما را دوست ندارم!

این‌گونه «قاضی‌القضاة» و یارانش رفتند و ابن تیمیه و تعدادی از دوستانش باقی ماندند، تعدادی از امیرزادگان و معتمدان غازان نیز که اخبار ابن تیمیمه را شنیدند، به نزد وی آمدند و از او طلب دعای خیر کردند و سیصد سوار را جهت تکریم، با او روانه‌ی دمشق کردند، اما تعدادی از تاتارها، راه را بر قاضی‌القضاة و یارانش بستند و تمام چیزهایی را که داشتند به سرقت بردند!!

۵- حُطیط الزیات:

«حطیط» نیز یکی از جوانان خداشناس و عالمان مجاهد است که با سخنان و رفتار مردانه و دلیرانه‌ی خویش روی مسلمانان را سفید کرده و سنگ بزرگی در دهان به ظاهر عالمانی زده است که با بهانه‌های بیجا خواسته‌اند رفتارهای بزدلانه‌ی خود را در برابر تهدید و ارعاب ظالمان و زورگویان و فاسدان توجیه کنند. این عالم خداشناس را به نزد «حجاج» خون‌ریز بردند، هنگامی که به او رسید، از او پرسید: «حطیط» تو هستی؟! گفت: آری!

سپس «حطیط» به او گفت: هرچه را می‌خواهی بپرس، در کنار مقام[1] با خدا بر سه چیز عهد بسته‌ام: اگر از من پرسیده شود، راست بگویم و اگر مجازات شوم، آرام بگیرم و اگر آزاد گردم خدا را سپاس گویم.

«حجاج» به او گفت: درباره‌ی من چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم یکی از دشمنان خدا در زمین هستی، کارهای ناروا انجام می‌دهی و به ناحق خون می‌ریزی.

حجاج گفت: در مورد «امیرالمؤمنین عبدالملک مروان» چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم او جرمش از تو بسیار بیشتر و سنگین‌تر است و تو یکی از گناهان او هستی!

سپس حجاج فرمان داد او را مجازات کنند، بعد از آزار و شکنجه‌ی زیاد، به وسیله‌ی نی‌هایی که تیز شده بودند تمام بدنش را سوراخ و زخمی کردند، اما ناله و فریادی از او نشنیدند! سپس هنگام تسلیم جانش، حجاج گفت: - برای ترساندن مردم همان‌طور که عادت همیشگی ظالمان و فرعون صفتان است- او را در بازار بیندازید.

راوی این سرگذشت می‌گوید: حطیط دوست من بود، به همین خاطر به نزد او رفتم و گفتم: چیزی نمی‌خواهی؟ گفت: جرعه‌ای آب! بعد از خیس کردن گلویش جان گرامیش را تسلیم کرد و در سن هجده سالگی شهید شد!![2]

٦- أبی حازم

«سلیمان بن عبدالملک» که به ظاهر یکی از خلیفه‌های اسلام بوده

---

۱. منظور «مقام ابراهیم» (علیه السلام) است که در کنار کعبه‌ی مبارک قرار دارد.

۲. اما متأسفانه عالمان و به ظاهر رهبرانی هستند که در سن هشتاد سالگی هم جرأت گفتن چنین سخنانی را ندارند تا کسی بر آنها عصبانی نشده و نکند شهادت بفرمایند!! بی‌خبر از آن‌که هر کسی شایسته‌ی مقام شهادت نیست!

است، به مدینه رفت و به نزد داناترین فرد مدینه که ابوحازم بود، نماینده فرستاد، اما «ابوحازم» به نزد او نرفت و گفت: من کاری با او ندارم، اگر او با من کار دارد، می‌تواند بیاید، به ناچار «سلیمان» به نزد او رفت. «سلیمان» از ابوحازم پرسید: راستی چرا تا این اندازه از مردن بیزاریم؟!

گفت: چون خانه‌ی آخرتتان را ویران و خانه‌ی دنیایتان را آباد کرده‌اید، به همین خاطر دوست ندارید از آبادانی به ویرانی نقل مکان کنید.

سپس پرسید: «ابوحازم» چگونه به نزد خدا می‌رویم؟! گفت: انسان نیکوکار همانند کسی است که از سفر به سوی خانه و خانواده‌اش بازگشته باشد و خطاکار نیز مانند برده‌ای است که از اربابش گریخته باشد.

سلیمان گریه کرد و گفت: کاش می‌دانستم در نزد خدا چه چیزی برایم آماده شده است!! گفت: خودت را با کتاب خداوند سبحان بسنج، آنجا که می‌گوید: ﴿إنَّ الأبرار لفي نَعيم و إنَّ الفَجّار لَفي جَحيم﴾ انفطار/۱۳-۱٤ «نیکوکاران در ناز و نعمتند و گناهکاران نیز در آتش دوزخ».

سلیمان گفت: پس رحمت و مهربانی خدا کجاست؟! ابوحازم گفت: «قُريبٌ مِنَ المُحسنينَ» به نیکوکاران نزدیک است.

سلیمان گفت: کدام بنده‌ی خدا از همه گرامی‌تر است؟! گفت: کسانی که پرهیزکارتر و نیکوکارترند!

سلیمان گفت: چه عملی بهتر است؟ گفت: به جا آوردن فرامین خداوند به همراه پرهیز از محرمات.

سلیمان گفت: چه سخنی بهتر است؟ گفت: سخن حقیقت و راست در نزد کسی که از او هراس یا امید و طمع خاصی داری.

سلیمان گفت: چه مسلمانی بیشتر زیان دیده است؟ گفت: کسی که به خاطر فردی ظالم خود را به گناه بیالاید، چنین کسی آخرت خویش را به

دنیای مردم فروخته است.

سلیمان گفت: در مورد ما چه می‌گویی؟! گفت: اگر نگویم، چه اتفاقی می‌افتد؟!

گفت: خیر باید بگویی، برای من پند و نصیحت است.

ابوحازم گفت: پدرانت با شمشیر مردم را تسلیم و فرمانبردار خود ساختند و مقامشان را با زور به دست آوردند، بدون آن‌که با مسلمانان مشورت کنند و آنها راضی باشند، تا وقتی که بسیاری از مردم را کشتند، اکنون نیز مرده‌اند، اما ای کاش! از سوال‌هایی که در قیامت از ایشان پرسیده می‌شود، مطلع بودی.

یکی از حاضران که یکی از عالمان ترسو و بزدل بود، گفت: سخن نامربوط و ناشایستی از دهانت بیرون آمد.

ابوحازم گفت: خداوند متعال با عالمان عهد بسته است «لِيُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا يَكتُمُونَهُ...» «دین و برنامه‌ی خداوند را برای مردم روشن سازند و آن را کتمان نکنند».[1]

۷- (بدیع الزمان) سعید نورسی:

سعید نورسی یکی از عالمان مجاهد و مسلمان بوده و اهل کردستان ترکیه است، در جنگ جهانی اول در سپاه دولت عثمانی افسر بود و به همراه عده‌ای از شاگردانش در مقابل شوروی اشغال‌گر جهاد و ایستادگی می‌کرد و با تعدادی از رزمندگان سپاه عثمانی اسیر شد.

هنگامی که سعید به همراه عده‌ای از اسرا در زندانی نشسته بود، فرمانده‌ی سپاه شوروی وارد شد و همه به جز سعید، جهت احترام بلند شدند!

---

۱. این شش سرگذشت را از کتاب (الاسلام بین العلماء و الحکام) نوشته‌ی عبدالعزیز بدری انتخاب کرده‌ام، که در بغداد به دست بعثی‌ها شهید شدا

فرمانده از این صحنه ناراحت شد و از سعید پرسید: چرا بلند نمی‌شوی؟ مثل این‌که مرا نمی‌شناسی؟! سعید فرمود: چرا، تو را خوب می‌شناسم، مگر تو فرمانده‌ی سپاه شوروی نیستی؟

گفت: آری! پس تو با بی‌ارزشی به دولت شوروی می‌نگری؟ سعید گفت: مسئله این نیست، اما من مسلمانم و به غیر از خدا برای کسی گردن کج نمی‌کنم!

فرمانده عصبانی شد و گفت: باید فردا دار زده شوی.

روز بعد که سعید برای اعدام صدا زده شد، فرمانده پرسید: تو کیستی؟! سعید گفت: من مسلمانم و باور و عقیده من اسلام است.

فرمانده که سعید را تا این حد شجاع و نترس دید، از دستور اعدام پشیمان شد و گفت: دینی که توانسته است انسانی مانند تو را بسازد، شایسته‌ی ستایش است!![1]

آری! تاریخ اسلامی در کنار سخنان و رفتارهای بزدلانه و ناعادلانه به نام عالم و به ظاهر رهبران ترسو و دنیاطلب، رفتار و سخنان این عالمان بزرگ و دلیر و نترس را نیز ثبت کرده است و هیچ کس نباید رفتار بزدلانه‌ی تعدادی به ظاهر عالم را - که به هیچ وجه اسلام آنان را به عنوان رهبر و امام قبول نمی‌کند- به‌صورت کلی بنگرد و حقایق را نبیند.[2]

---

۱. این سرگذشت سعید نورسی را در کتاب (من الفکر و القلب) نوشته‌ی محمد سعید رمضان البوطی خوانده‌ام.

۲. آری! اسلام، کسانی را که یا از روی ترس و یا به خاطر گرسنگی، دستورات و برنامه‌های خداوند و پیامبر را پنهان کرده یا آن را کم و زیاد می‌کنند، به هیچ وجه به عنوان رهبر و امام قبول نمی‌کند، زیرا وارث پیامبرﷺ لازم است خداترس، شجاع و صادق باشد، نه این‌که از مردم ترسیده و بزدل باشد، آری! کسانی که خود را وارث پیامبر می‌دانند لازم است بدانند که رهبرشان خداشناسی، شجاعت و صداقت را از خود به ارث گذاشته است نه فرعون پرستی و ترسویی و نفاق!!!

خلاصه‌ی مطلب این است که پایبند بودن به اسلام، عامل امراض و دردهای ما نیست، بلکه عدم شناخت کافی و بدفهمی و پایبند نبودن به اسلام ما را به این دردها مبتلا کرده و به این روز رسانده است!

پاسخ انتقاد چهارم

۱- کسی مخالف و منکر این نیست که به نام دین و در لباس رهبر دینی، خیانت انجام شده است و می‌شود! اما به هیچ وجه این مسئله نباید باعث نفرت و کینه از اسلام پاک و بی‌عیب شود، زیرا:

الف) همان‌طور که بارها گفته‌ایم: کمبود و کاستی و خطای پیروان هیچ مکتبی جایز نیست و نباید جزء کمبود آن فکر و مکتب قلمداد شود.

ب) در مسئله‌ی سوم نیز گفتیم: همان‌طور که به ظاهر عالم ناپاک و دنیاطلب، بوده و هست و خواهد بود، عالمان و رهبرانی نیز داشته‌ایم که مایه‌ی فخر و مباهات نه تنها ما، بلکه برای جهان هستند، پس اگر هر فردی مانند «مه‌لای خه‌تێ» یا شیخ و... را ذکر می‌کنید، نباید، آنقدر بی‌انصاف باشید که سعید نورسی و صلاح‌الدین ایوبی را فراموش کنید!

۲- در مورد رفتار «مه‌لای خه‌تێ» نیز، در دوران میرمحمد رواندزی، که افرادی آن را مرتب تکرار کرده و گمان می‌کنند محکم‌ترین دلیل زیان بخش بودن اسلام برای ملت کرد است، می‌گوییم: قبل از هر چیز به تاریخ بنگریم، تا بدانیم در این باره چه می‌گوید و چگونه آن واقعه را برایمان بازگو می‌کند:

«محمد امین زکی بک» در کتاب «کورد و کوردستان» می‌گوید: «این امیر بزرگ بسیار متدین بوده است، هیچ کاری را بدون فتوای امامان شریعت انجام نداده و بر اساس قرآن کریم و سنت پیامبرﷺ رفتار کرده

است، مردم در دوران او، در آرامش زندگی کرده‌اند. محمد پاشا بعد از آن مرزهای حکم‌رانی خویش را گسترش داد، تا از شرق به «کویه» و «رانیه» رسید، از شمال به «ثامیّد» و «زاخو» رسید و همه‌ی «بادینان» را تصرف کرد، و از غرب نیز تا اطراف «موصل» و «سنجار» پیشروی کرد.

اما دولت عثمانی نتوانست آن را بپذیرد و «مصطفی رشیدپاشا» را برای مقابله با او فرستاد و والی موصل را نیز برای کمک به او فراخواند.

لشکر مصطفی رشید از راه «جزیره» و «زاخو» به موصل رسید و از آنجا رو به سوی «رواندز» کرد، لشکر بغداد نیز به او ملحق شد و در دشت «حریر» چادر انداخت.

به همین خاطر «میرمحمد» نمی‌خواست خونی در این میان ریخته شود و با وعده و قول مصطفی رشیدپاشا خودش را تسلیم کرد، و وی نیز او را به استانبول فرستاد و برایش تقاضای بخشش و بازگشت کرد، اما هنگام بازگشت میرمحمد، مصطفی رشید از دنیا رفت و «علیرضا پاشا» که دشمن مصطفی رشید و محمد پاشا بود، برای استانبول نوشت که اگر محمد پاشا به «رواندز» برگردد، اوضاع به هم می‌ریزد.

به همین خاطر استانبول نیز سریعاً یک تاتار را با فرمان کشتن محمد پاشا فرستاد و در سیواس و به دست والی آنجا به دار آویخته شد، و کم کم سرزمینش به دست ترک‌ها افتاد و فرمان‌روایی وی از بین رفت».

سپس محمد امین زکی در حاشیه‌ی کتاب مذکور نوشته است: «براساس روایتی دیگر روز جمعه خطیب رواندز، جنگ را غیرشرعی شمرده و لشکرش را از جنگ منصرف ساخت و به ناچار محمدپاشا نیز تسلیم شده است، آن خطیب نیز به «خطی افندی» مشهور است».

این مختصری از چگونگی اتفاق افتادن این واقعه بود که برخی افراد ناآگاه، اسلام را با آن متهم می‌کنند! اکنون این واقعه را با محک دانایی و

انصاف ارزیابی کنیم، تا بدانیم آیا چیزی در این واقعه دیده می‌شود که بتوان زیان‌بخش بودن اسلام را برای ملت کرد، ثابت کند!؟

اگر مطلبی را که «امین زکی» در متن کتابش نوشته است را در نظر بگیریم- که لازم است همان در نظر گرفته شود، زیرا آن را در حاشیه ننوشته است- شکی نیست که در آن اتفاق، چیزی وجود ندارد که اسلام با آن متهم گردد.

اما اگر روایتی در نظر گرفته شود که «امین زکی بگ» در حاشیه نوشته است - بدون شک به این خاطر آن را در حاشیه نوشته است که زیاد جای باور و اعتماد به آن نبوده است- ما از دیدگاه اسلام نکاتی را درباره‌ی آن وضعیت بیان خواهیم کرد:

اول: اسلام با یک نگاه به همه‌ی اقوام و ملت‌ها می‌نگرد و هیچ‌کدام را بر دیگری برتری نمی‌دهد، در این باره نیز نصوص اسلامی فراوان است، برای مثال: پیامبرﷺ فرموده است: «أَلنَّاسُ بَنوآدَم وَ آدَمَ خُلِقَ مِن تُرَاب...»[1] «انسان‌ها از نسل آدم هستند و آدم نیز از گل آفریده شده است...».

هم‌چنین فرموده است: «... لَیسَ لِأحَدٍ عَلی أحَدٍ فَضّلَ إلَّا بِدین أو تَقوی أو عَمَل صَالِح»[2] «کسی از دیگری برتر و بهتر نیست، مگر با دینداری یا پرهیزگاری و یا نیکوکاری».

بازهم ابوذر غفاریؓ روایت می‌کند که پیامبرﷺ به او فرموده‌است: «أنظُر فَإنَّکَ لَستَ بِخَیرٍ مِن أحمَر وَ لا أسوَد إلا أن تَفضّلهُ بِتَقوَی الله»[3] «نظاره کن! پس تو نه از سرخ‌پوست و نه از سیاه‌پوست بهتر نیستی، مگر این‌که به خاطر ترس از خدا بهتر باشی!».

---

۱. رواه الترمزی، ابوداود، احمد بیهقی.
۲. رواه احمد بیهقی.
۳. رواه احمد.

حال که این‌طور است، برای هیچ قوم و ملتی - با هر اسمی باشد- روا نیست که بر ملتی دیگر ستم کرده و وطنش را تصرف و حقوقش را ضایع کند. هیچ ملتی حق ندارد بدون رضایت ملت‌ها، قدم بر مرزهای خاک و میهنشان بگذارد، حتی اگر همه‌ی آنان مسلمان یا تسلیم حکومت اسلامی باشند. پس تصمیم سلطان عثمانی که عبارت بود از طمع کردن به آب و خاک کردها، تصمیمی است که با اسلام سازگار نیست.

دوم: از دیدگاه اسلام، فرمانبرداری و اطاعت ملت از حاکم و کارگزار تنها زمانی لازم است که با روش و مکانیزم اسلامی به آن مقام رسیده باشد، یعنی بر اساس مشورت و نظرخواهی از مردم.[1] (نه با استبداد و دیکتاتوری).

هم‌چنین بر اساس شریعت و قوانین خداوند رفتار کند، زیرا «وَمَن لَم يَحكُم بِما أنزَلَ اللهُ فَأولَئكَ هُمُ الكافِرُون» مائده/٤٤ «هرکس براساس برنامه و دستوراتی که خداوند فرو فرستاده است حکم نکند، او و امثال او بی‌گمان کافرند».

واضح است که سلطان عثمانی[2] - و پیروانش- هیچ‌کدام از آن شرطها را نداشتند.

پس اطاعت و فرمان‌برداری برای چنین کسانی از دیدگاه اسلام، نه تنها لازم نبوده بلکه صحیح نیست و حرام می‌باشد، خداوند متعال می‌فرماید: «أطيعُوا اللهَ وَ أطيعُوا الرَّسُولَ وَ أولي الأمْرِ مِنكُم» نساء/٥٦ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و

۱. نه مانند برخی از حاکمان و کارگزاران امروز، که با زور آتش و گلوله، خود را بر مردم تحمیل می‌کنند!

۲. اکثر خلفای عثمانی خوب بوده و هر چند کاستی‌هایی هم داشته‌اند، اما در خدمت اسلام بوده‌اند، پس در این‌جا مقصودمان همان سلطانی است که چنین کارهایی را انجام داده است.

فرماندهان خود فرمان‌برداری نمایید».

دقت کنید که چگونه واژه‌ی «منکُم» را قید «أولی الأمر» کرده است!!

پس در این صورت فرمانبرداری و اطاعت از فرمانده و رهبری لازم است، که از مسلمانان باشد، یعنی در برابر فرمان خدا و رسولش ﷺ تسلیم باشد.

پیامبر ﷺ در این باره فرموده است: «عَلَى المَرءِ المُسلِمِ السَّمعَ وَ الطَّاعَة فیما أَحَبَّ وَ کَرِه، إلا أن یُؤمَر بِمَعصیَّة، فَإذا أُمِرَ بِمَعصِّیة فَلا سَمعَ وَ لا طَاعَة»[۱] «اطاعت و فرمان‌برداری بر انسان مسلمان، در هر چیزی - خواه دوست داشته باشد یا نه- لازم و ضروریست، مگر این‌که امر به گناه باشد، اگر گناه به او فرمان داده شد، نه گوش دادن به او لازم است نه فرمان‌برداری!».

پس بر اساس برنامه‌ی اسلام، رفتار میرمحمد که عبارت بود از جهاد برای مبارزه با اشغال‌گران رفتاری اسلامی و تلاشی برای انجام وظیفه‌ای اسلامی بوده است.

سوم: یکی از اصول مشهور اسلام این است که به‌جز پیامبر ﷺ هیچ کسی معصوم نیست.[۲] پس قرار نیست هر کسی که عالم دینی نامیده شد و اسم و رسم رهبری را با خود کشید، در همه‌ی تصمیم‌ها و رفتارها و در هر زمان و مکانی با اسلام و بر حقیقت باشد، زیرا انسان، انسان است و هرگز فرشته نخواهد شد و از خطا و اشتباه مصون نخواهد گردید.

از سویی دیگر در قرآن کریم و سنت پاک نبوی ﷺ در چندین مورد به

---

۱. متفق علیه عن ابن عمر.

۲. امام مالک (رحمه‌الله) در این باره فرموده است: «کل أحد یؤخذ مِن کلامِه وَ یُردُّ علیه إلا صاحب هذا القبر ﷺ » نگاه کنید به (کشف الخفا و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنه الناس) ج۲ ، ص ۱۵۵.

این عالم نمایان اشاره می‌کند که دنیادوستی و پول‌پرستی، آنها را از برنامه‌ی خدا منحرف می‌سازد، برای مثال خداوند متعال در مورد این عالم‌نمایان که به خاطر خوش‌گذرانی دنیا، چشم از حقیقت فرو بسته و از راه مستقیم الهی منحرف می‌شوند، فرموده است: ﴿وَ اتلُ عَلَيهِم نَبأَ الَّذي ءاتَيناهُ آياتِنا فَانسَلَخَ مِنها فَأتبَعَهُ الشَّيطانُ فَكانَ مِنَ الغاوينَ. وَ لَو شِئنا لَرَفَعناهُ بِهَا وَ لكِنَّهُ أخلَدَ إلي الأرضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الكَلبِ إن تَحمِل عَلَيهِ يَلهَث أو تَترُكهُ يَلهَث ذلِكَ مَثَلُ القَومِ الذَّينَ كَذَّبُوا بِئَاياتِنا فَاقصُصِ القَصَصَ لَعَلَّهُم يَتَفَكَّرُونَ﴾ اعراف/۱۷٦-۱۷۵ «برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او آیات خود را دادیم، اما او از آنها بیرون رفت و شیطان بر او دست یافت و از زمره گناه‌کاران گردید اما ما اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم و لیکن او به زمین آویخت و از هوی و هوس خویش پیروی نمود؛ مثل او بسان مثل سگ است که اگر بر او بتازی، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری، زبان از دهان بیرون می‌آورد، این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند، پس داستان را بازگو کن، بلکه بیندیشند».

در این‌جا می‌بینیم که عالم دنیاپرست و منحرف، به سگ تشبیه شده و مانند سگی حریص و استخوان به دندان گرفته، نگریسته شده است، چون سگ همشه له‌له می‌زند و زبانش را بیرون می‌آورد. به همان شکل، عالم دنیاپرست نیز همیشه حریص و گرسنه است و سیر نخواهد شد، هرچند بسیار هم برای دست‌یابی به دنیا و آرزوهایش تلاش کند!!

پیامبرﷺ در مورد این عالمان می‌فرماید: «يُؤتى بالرَّجُل يَومَ القيامَه فَيُلقَى في النّار فَتَندلقُ أقتابُ بَطنه فَيَدُور بها كَما يَدُور ألحمارُ بالرَّحى، فَيَجتَمِعُ إلَيه أهلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يا فَلانُ مالَكَ؟! ألَم تَكُن تَأمُرُ بِالمَعروفِ وَ

تَنهی عَن المُنکرِ فَیَقولُ بَلی قَد کُنتُ آمُرُ بالمَعروفُ وَ لا آتیهِ وَ أنهَی عَنِ المنکرِ وَ آتیهِ.»[۱] «در روز قیامت شخصی آورده شده و به درون آتش انداخته می‌شود و روده‌هایش از شکمش بیرون می‌آید، همانند الاغی که باری حمل می‌کند و به دور آن می‌چرخد، سپس اهل دوزخ به دور او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است؟ آیا تو به نیکوکاری فرمان نمی‌دادی و از بدی نهی نمی‌کردی؟ او نیز می‌گوید: آری! اما به نیکوکاری فرمان می‌دادم و خودم انجام نمی‌دادم و از بدی نهی می‌کردم و خودم انجام می‌دادم».

در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوراتَ ثُمَّ لَم یَحمِلُوها کَمَثَلِ الحِمارِ یَحمِلُ أسفاراً بِئسَ مَثَلُ القَومِ الَّذینَ کَذَّبوُا بآیاتِ اللهِ وَ اللهُ لا یَهدِي القَومَ الظَّالِمِین﴾ جمعه/۵ «کسانی که تورات به ایشان واگذار گردید اما به آن عمل نکردند و حق را ادا ننمودند، به درازگوشی می‌مانند که کتاب‌هایی را بر می‌دارد. مردمانی که آیات خدا را تکذیب می‌کنند بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستم‌کار را هدایت نمی‌کند».

در این‌جا نیز می‌بینیم عالم کج‌رفتار و بدرفتاری که به کتاب و برنامه‌ی خداوند عمل نکرده است، به الاغی تشبیه شده که باری از کتاب بر دوشش نهاده شده باشد!! آری! همان‌طور که الاغ از کتاب‌های نهاده شده بر دوشش، سودی نمی‌برد، عالم نماهای دین‌فروش و دنیاپرست نیز به همان شیوه از آن بی‌بهره‌اند، هرچند که به ظاهر حامل علم و برنامه‌ی خدا باشند، اما به این خاطر که محبت دنیا و آرزوهای مادی، نور دل‌هایشان را پوشانده است، چیزی از دانش و آگاهی‌هایی که دارند، بهره نخواهند برد!

---

۱. متفق علیه.

بدون شک، پیداست هنگامی که فردی عالم و دانا گناه و خطایی انجام داده و منحرف می‌شود، زیان زیادی از نتیجه و انحرافش به وجود می‌آید، به همین دلیل خداوند متعال آن‌ها را به پست‌ترین جانداران که سگ است، و یک بار دیگر با کم عقل‌ترین جانداران که الاغ است، تشبیه می‌کند. خداوند متعال می‌خواهد به ما بگوید هرگاه شخص دانا و آگاه از برنامه‌ی خداوند، منحرف شد، در پستی همتای سگ و در نادانی همتای الاغ می‌شود!!

حال اگر روایتی که «امین زکی بگ» در حاشیه نوشته است، راست و صحیح باشد و «مەلای خەتێ» فتوا داده باشد که جنگیدن با دولت عثمانی غیرشرعی و نادرست است- در این صورت آن ملا از دو حال خارج نبوده است؛ یا در فتوایش دچار اشتباه شده و قصد بدی نداشته است، که در این حالت به اشتباه رفته اما گناه‌کار نیست، هر چند که این حالت بعید به نظر می‌رسد، زیرا گفته‌اند (مەلای خەتی) بسیار دانا و آگاه و عادل بوده است؛ و یا این‌که دین و وطن خویش را فروخته و خودش را نزد خداوند شرمنده و کیسه‌ی گناهانش را پر کرده است!

حتی اگر «مەلای خەتێ» چنین گناه و خطایی کرده باشد - البته همان‌طور گفتیم، احتمال کمی دارد- در نهایت گفته می‌شود: یکی از رهبران و عالمان اسلام از راه خدا منحرف شد و ناپاک گشت، اما در این‌جا گناه اسلام چیست؟!![1]

---

۱. اگر با دقت تاریخ میرنشین سوران و دلایل از بین رفتن و شکست ایشان را بررسی کنیم، دو نوع دلیل داخلی و خارجی را مشاهده می‌کنیم که هرکدام نقشی مهم در این باره داشته‌اند:

اول: دلایل داخلی

۱. نابرابری سپاه و لشکر سوران با سپاه و لشکر حمله کننده، چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی، زیرا سه سپاه بزرگ در آن حمله شرکت کرده بودند. گروهی به رهبری رشید پاشا، دیگری به رهبری والی موصل و سومین گروه هم به رهبری علیرضا والی بغداد و نیز ده هزار سرباز نظامی ایرانی به فرماندهی میرنظام و تجهیز کردن آن از سوی روسیه، علاوه بر این پشتیبانی خارجی مخصوص بریتانیا که در آن

پذیرفتن جواب‌ها از سوی سؤال کننده

گفتن این جواب‌ها حدود یک ساعت طول کشید، اما –انصافاً–

هنگام میرمحمد مخالف سیاست‌هایشان بود، یا درست‌تر آن است که بگوییم آنان مخالف میرمحمد و حکومت سیاسی وی بودند!

۲- ضعیف بودن روحیه جان‌فدایی و آمادگی برای دفاع، به دلایل:

الف) سخت گیری و تندخویی میرمحمد نسبت به دوستان و اطرافیانش، که اکثر آنها را با زور تسلیم خود ساخته بود.

ب) تفکر ایل نشینی و عشایری که رهبر ایل بیشتر در فکر ایل و عشیرتش می‌باشد تا مسائل دیگر.

۳- عدم باور و استراتژی آشکار و مطمئن از سوی رهبران میرنشین سوران، تا مردم بر آن جمع شده و روحیه‌ی دفاع و فداکاری در ایشان به وجود آید، آری! مشخص نیست که آیا قیام و تلاش و حکومت سیاسی «میری‌کوره» بر اساس و پایه‌ای اسلامی بوده است یا ملیتی و قبیله‌ای!! پیداست وجود افرادی عالم و خداپرست و احترام نهادن و مشورت کردن با ایشان در آن میرنشین و متدین بودن شخص «میرکوره» هم برای اسلامی قلمداد کردن حکومتش کافی نیست.

۴- تأثیر معنوی سلطان عثمانی به طور عموم بر روی مردم و خصوصاً بر عالمان و اندیشمندان که احترام به خصوصی داشتند.

دوم: دلایل خارجی

۱- دولت‌های بزرگ تأثیر زیادی بر منطقه کردستان داشته و هرگز وجود کشور واحد کرد را به سود خود ندیده‌اند، به‌خصوص دولت عثمانی و ایران و در ورای ایشان دولت‌های روسیه و بریتانیا که چشم طمع را به قسمت اعظم خاک دولت عثمانی و ایران دوخته بودند.

۲- آمدن علیرضا به ولایت بغداد و قراردادن میرمحمد و بیرقدار به عنوان والی موصل و شهرزور، در سال (۱۸۳۱) میلادی که قبلاً با قدرت مرکزی اداره می‌شدند و به وجود آمدن حکومتی دیگر مانند «میرنشین سوران» هرچند اگر سپاه رشید پاشا نیامده بود، هر دو والی بغداد و موصل و شهرزور نمی‌توانستند زیان بزرگی به میرنشین سوران بزنند، اما جمع شدن هر سه لشکر، امید مقاومت و دفاع را از «میرکوره» و سپاهش قطع کرد. آری! خواننده‌ی گرامی این موارد عوامل اصلی و ریشه‌ای از بین رفتن میرنشین سوران است، اگر بخواهیم به شیوه‌ای واقعی و تخصصی به تاریخ بنگریم، نه این‌که به شیوه‌ای عاطفی و سطحی نگرانه و به منظور و قصد قبلی - مانند خطاکار نشان دادن اسلام- که متأسفانه بسیاری از تاریخ‌دانان و ادیبان و رجال سیاسی ناسیونالیست در این باره سخن گفته و مطلب نوشته‌اند و کار همیشگی‌شان شده است، که خواسته‌اند و می‌خواهند بدون در نظر گرفتن و مورد توجه قراردادن آن همه عوامل ریشه‌ای و اساسی، خطای از بین رفتن میرنشین سوران را به گردن ملای خداشناس کرد، بیندازند. که من نمی‌دانم آن برادران چگونه خود را قانع می‌سازند که باور کنند به سخن و فتوای ملایی، حکومتی از بین برود...!!*

توجه: برای نوشتن این پاورقی - که مربوط به چاپ دوم است- به رساله‌ای از «کامران جمال» استناد کرده‌ام، همراه با تلخیص و تصرف با نام (میرنشین سوران)، بررسی تاریخ سیاسی میرنشین سوران، ابتدای سده‌ی پانزدهم، ۱۸۳۶، چاپ اول، ۱۹۹۷، اربیل.

* زیادند کسانی که به اسم بررسی تاریخی و دفاع از کرد! آن سخن و تهمت را در کتابشان ذکر کرده‌اند، برای مثال: حسین حزنی موکریانی، دکتر عبدالرحمن قاسملو، دکتر جلیل جلیل .... .

بی‌حوصلگی را در حضار مجلس مشاهده نکردم، چون آن‌طور که معلوم بود، چنین سخنانی نشنیده بودند!

این بار رو به فرد سؤال کننده کردم و گفتم: راستی اکنون نظرت درباره‌ی بدبودن و زیانمند بودن عالمان اسلام برای ملت کرد چیست؟!

گفت: حقیقتاً پیش از این اصلاً باور نمی‌کردم که یک روز، قلبم از کینه‌ی اسلام پاک شود، اما باور کن باور و عقیده‌ام در این باره تغییری بنیادی کرده است و اکنون می‌دانم که برنامه‌ی خداوند تا چه اندازه راست و درست و پاک و بی‌نقص است و عاقلانه نیست هیچ گناه و خطایی را به اسلام نسبت دهیم.

یکی دیگر از حاضران گفت: از قدیم گفته‌اند «کار را که کرد آن‌که تمام کرد» چرا در این باره بیشتر توضیح نمی‌دهی، چون من خودم در بسیاری از مسائل به اطمینان کامل نرسیده‌ام.

گفتم: پس شما سؤال بفرمایید، من هم در حد توان و آگاهی‌ام، به‌صورت راست و درست و بدون ابهام، پاسخ خواهم داد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَن كَتَم عِلماً أَلجَمَهُ اللهُ بِلجامٍ مِنَ النَّارِ يَومِ القِيامَةِ»[1] «هرکس علم و دانش را پنهان کند، خداوند متعال در روز قیامت لگامی از آتش را بر دهانش می‌گذارد!». گفت: رأی و نظر اسلام درباره تفکر ملی‌گرایی و حب ملیت و میهن چیست؟!

نظر اسلام درباره‌ی تفکر ملی‌گرایی و محبت و دوست داشتن ملت و میهن

«در مورد سؤال آن دوست درباره‌ی ملیت و وطن و تفکر ملی‌گرایی»

---

۱. رواه ابوداود و الترمذی و الحاکم.

گفتم: با توکل بر خداوند متعال می‌توانیم در پرتو یک آیه از قرآن کریم پاسخ آن سؤال را بدهیم؛ خداوند در سوره حجرات فرموده است: ﴿يا أيها النّاسُ إنّا خَلَقناكُم مِن ذَكَرٍ وَ أنثي وَ جَعَلناكُم شُعوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إنَّ أكرَمَكُم عِندَالله أتقاكُم إنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ﴾ حجرات/۱۳ «ای مردمان! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم، تا یکدیگر را بشناسید؛ به یقین گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. خداوند بی‌گمان آگاه و باخبر است».

این آیه‌ی شریف می‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی سؤالاتی باشد که مربوط به مسئله‌ی ملی‌گرایی و ملیت است و می‌توانیم قواعد زیر را برداشت کنیم:

قاعده‌ی اول: در برنامه‌ی اسلام به‌صورت یکسان به انسان نگریسته شده، کسی بر دیگری برتری داده نمی‌شود و هیچ کس بالاتر نخواهد بود.

آری! در دین خداوند، انسان‌ها بطور کلی، دارای یک جایگاه و ارزش هستند و در قرآن مجید در چند جا کلمه‌های مردم، انسان و بنی‌آدم تکرار شده است، بدون شک هر کدام از این کلمات بر همه‌ی انسان‌ها، به‌صورت یکسان و بدون تفاوت و تبعیض دلالت می‌کند. آری! اسلام همه انسان‌ها را به یک شیوه می‌نگرد و نمی‌گوید: آن ملت[۱]، آن نژاد[۲]، آن قوم[۳]، آن گروه[۴]، آن رنگ[۵]، آن اصل و نسب[۶] بر سایر مردم امتیاز و برتری

---

۱. همان‌طور که یهودیان می‌گویند: «نحن شعب الله المختار» ما ملت برگزیده‌ی خداوند هستیم!
۲. همان‌طور که نازی‌ها و فاشیست‌ها می‌گفتند.
۳. همان‌طور که نژادپرستان گفته‌اند و می‌گویند.
۴. همان‌طور که کمونیست‌ها می‌گویند.
۵. همان‌طور که شهروندان غربی قرن بیستم می‌گفتند.
۶. همان‌طور که تعدادی از خان‌ها و خانزاده‌ها و شیوخ می‌گویند. (بدون شک هیچ‌کدام از ایشان

دارد. این قاعده از کلمه‌ی «یا ایهاالناس» برداشت می‌شود.

قاعده‌ی دوم: خداوند متعال بدون تفاوت، خالق و پروردگار همه‌ی انسان‌هاست و هیچ‌کدام از انسان‌ها یا ملت‌ها و اقوام از دیگران به خدا نزدیک‌تر نیست، این قاعده نیز از جمله‌ی «إنّا خلقناکم» برداشت می‌شود.

قاعده‌ی سوم: همه‌ی بندگان از یک مایه و ماده به وجود آمده و مانند هم آفریده شده‌اند و خداوند تعدادی را از بقیه بهتر خلق نکرده است، همان‌طور که یهودیان و نژادپرستان و قوم‌پرستان می‌گویند.

پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: «لَیَنتَهِیَنَّ أقوامُ یَفتَخِرونَ بآبائِهِم الَّذینَ ماتُوا، إنَّما هُم فَحُم جَهَنَّمَ، أو لیَکُونُنَّ أهوَنَ عَلی الله مِنَ الجُعَلِ الَّذی یُدَهدهُ الخراءَ بِإنفه، إنَّ اللهَ قَد أذهَبَ عَنکُم عُبِّیَّةَ الجاهلیَّة وَ فَخرَها بآباء، إنَّما هُوَ مُؤمِنٌ تَقیَ وَ فاجِرٌ شَقی، النَّاسُ کُلَّهُم بَنو آدَمَ وَ آدَمَ خُلِقَ مِن تُراب»[1] «کسانی که خود را با اجدادشان که مرده‌اند، برتر می‌پندارند، به یقین زغال دوزخ خواهند شد، می‌بایست دست از این کار بکشند، وگرنه نزد خداوند از سوسک پست‌تر خواهند شد که با سرش کثافت جمع کرده و سپس آن را سرازیر می‌کند، بدون شک خداوند متعال غرور و فخرفروشی عصر جاهلیت و افتخار کردن به اجداد و نیاکان را از میان شما برداشته است، انسان (دو گونه است) مؤمنی پرهیزکار و گناه‌کاری بدبخت، مردم از فرزندان آدمند و آدم نیز از خاک آفریده شده است!».

باز هم پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: «أسمَعوا و أطیعُوا وَ إن أمَرَ عَلیکُم عبد حَبَشِیٌّ کَأنَّ رَأسَهُ زَبیبَةٌ»[2] «گوش فرا دهید و فرمانبردار باشید، حتی اگر بنده و برده‌ای حبشی امیر و فرمانروای شما شد که سرش همانند کشمش بود!».

به‌خاطر اسم و رسمش بد قلمداد نخواهند شد، اگر خود را برتر نداند و فخر نفروشد).

۱. رواه ابوداود و الترمذی و حسنه.

۲. رواه بخاری.

آری! آغاز و آفرینش همه‌ی انسان‌ها یک پدر و مادر است، همه‌ی ایشان از آدمند و وی نیز از خاک آفریده شده است، پس هیچ انسانی نمی‌تواند، بر غیر خود فخر فروشد، این قاعده نیز از نیم جمله‌ی (من ذکر و أنثی) فهم شد.

قاعده‌ی چهارم: انسان‌ها براساس خواست خداوند متعال به چندین قوم و قبیله تقسیم شده‌اند، این قاعده نیز از جمله (وَ جَعلناکُم شُعوباً وَ قَبائل) برداشت می‌شود. این بخش از آیه می‌تواند بیش از سایر بخش‌ها پاسخ‌گوی سؤالاتی باشد که در مورد ملیت و قومیت هستند. پس به شرح و بسط و تفکر بیشتری نیاز دارد. قبل از هر چیز لازم است معنا و مفهوم کلمات را بدانیم.

۱- کلمه (جعل) در پنج معنی آمده است:

الف) به معنای (صار) و (طفق) به معنی «منجر شد، منتهی شد»، «شروع کرد» مانند: (جعل محمد ینشد الشعر).

ب) به معنای (صار) و (خلق) به معنی «آفرید، خلق کرد» مانند (و جعل الظلمات و النور).

ج) به معنای پیداکردن چیزی از چیز دیگر، مانند (جَعَلَ لَکُم مِنهَا سُبُلا).

د) به معنای تغییر دادن یک چیز از وضعیتی به وضعیت دیگر، مانند (وَ جَعَلنَاکُم شُعوباً وَ قَبائِلَ لِتَعَارَفُوا).

هـ) به معنای حکم کردن چیزی بر چیزی دیگر، مانند (وَیَجعَلُونَ لِلّهِ البَنَات).

پیداست که (جعل) در این‌جا بر معنای چهارم دلالت می‌کند، زیرا خداوند متعال بعد از این‌که انسان را از یک پدر و مادر آفرید، او را به چندین تیره و قوم و قبیله تبدیل کرد، یعنی از یک حالت به حالتی دیگر تغییر داد.

۲- کلمه (شعب) یعنی: تیره‌ای پراکنده و پخش شده (القبیله المتشعبه)[۱]

۳- کلمه (قبیله) هم یعنی: گروهی جمع شده از مردم که با هم رفت‌وآمد می‌کنند، البته (قبائل) نیز جمع کلمه (قبیله) است.[۲]

اکنون که معنی و مفهوم تمام کلمات این جمله را بیان کردیم، سری به دریای عمیق و سرشار از گوهر و مرواریدش بیندازیم:

در پرتو فهم همه‌ی کلمات این جمله قرآنی می‌توانیم به‌صورت واضح و آشکار بگوییم که هر کدام از کرد، عرب، ترک، هندو، فارس و... قوم و ملت هستند و هرکدام از چند تیره و طایفه به وجود آمده‌اند، و نیازی به اثبات ندارد که هر قوم و ملتی لازم است دارای وطن و زبانی آزاد و مستقل باشد.

آری! وطن و زبان، برای هر ملتی مواردی لازم و ضروری هستند تا بتوان معنای ملت را بر ایشان نهاد، آب و خاک برای این‌که در آن زندگی نموده و در آن آرامش پیدا کنند، زبان نیز برای این‌که یکدیگر را بفهمند، در این‌جا به یک نتیجه‌ی ارزشمند می‌رسیم:

... ما در تشریح و معنای کلمه (جعل) گفتیم: پنج معنا را شامل می‌شود یکی از این معانی مناسب این‌جاست و آن عبارت است از تغییر در چیزی از حالتی به حالتی دیگر؛ یعنی خداوند متعال از یک نر و ماده، انسان را به حالت تقسیم شده به چند قوم و ملت تغییر داد. واضح است ضمیر (نا) در کلمه (جعلنا) به خداوند متعال باز می‌گردد، پس کسی که انسان‌ها را به چندین قوم و ملت جداگانه تبدیل کرده است، پروردگار بی‌همتاست، یعنی اکنون آشکارا می‌توانیم بگوییم پروردگار متعال از

---

۱. محمد فرید وجدی در (دائرة المعارف القرن العشرین) می‌گوید: «الشعب مجموع قبائل الأمة الواحده» یعنی: (امت مجموع تیره‌ها و اقوام ملت است) رجوع کنید به جلد ۵ ص ۳۸۹.

۲. معنی همه‌ی این کلمات از کتاب (معجم ألفاظ القرآن) تألیف (راغب الاصفهانی) گرفته شده است.

همان آغازِ اعلام این حقیقت که انسان‌ها را به چندین قـوم و ملـت تقسیم کرده است، این را نیز اعلام نموده که لازم اسـت هرکـدام از ایـن ملت‌ها صاحب وطن، زبان، آداب و فرهنـگ و رسـومات ملـت خـویش باشند، برای مثال لازم است ملت کرد در سرزمین خودش - که کردستان است- ساکن شود و با زبان خودش سخن بگوید و بنویسد و بخواند، از تمام آداب و رسومات ملی که در به وجود آمدن یـک ملـت و بخشـیدن شخصیتی مستقل به آن نقش دارند، پاسداری نماید.

مادامی که به وجود آمدن اقوام و ملت‌ها به خواست و اراده‌ی خداونـد بوده باشد، وجود ملت‌ها نیز بدون داشتن خصوصیت‌های مشترک از آب و خاک و رنگ و زبان و آداب و رسوم و فرهنگ محال است. هـر کـس بخواهد ویژگی‌های مخصوص به هر ملتی را از بین ببرد، به این معناست که خواسته است عاملی تهدیدکننده برای از بین بردن آن ملت باشد!

هر کسی نیز بخواهد ملتی را از بین ببرد، در برابـر و متضـاد بـا اراده‌ی خداوند متعال گام بر می‌دارد، هرکس نیز با خداوند دشمنی کند، گناه‌کار و خوار و رسوا خواهد شد.

در این هنگام فرد سؤال کننده گفت: برادر، به راستی این مسـئله بسـیار مهم و با ارزش است، لطفاً آن را بیشـتر توضـیح دهیـد. گفـتم: بـه روی چشم! مسائلی که به‌صورت مختصر گفته شده‌اند را در چند مورد شـرح خواهیم داد.

اول: اسلام و محبت و دوست داشتن ملت و میهن

شکی نیست که اسلام به شیوه‌ای فرستاده شده است که همه‌ی نیازهای سالم بشر و همه‌ی غرایزش را تأمین می‌کند و همه‌ی سؤالاتش را پاسخ می‌دهد.[۱]

و اکنون بیندیشیم آیا محبت و دوست داشتن ملت و میهن جزء فطرت و غریزه و از خصوصیات طبیعی سرشت انسانی می‌باشد یا نه؟! البته اگر جزء سرشت طبیعی و فطرت باشد، نه تنها اسلام نباید با آن مخالفت کند بلکه باید از آن پشتیبانی کرده و از آن استقبال نماید، اما اگر فطرتی اصیل و جزء سرشت طبیعی نباشد، اسلام به آن راضی نخواهد بود و با هم در تضاد هستند.

برای اثبات اصیل بودن غریزه‌ی دوست داشتن ملت و میهن در طبیعت و فطرت انسانی، نیاز به تحقیق و تلاش زیادی نیست و هر کدام از ما – اگر خود را فراموش نکند– آن را احساس می‌کند!

به‌خصوص درک این احساس زمانی بیشتر و محسوس‌تر خواهد شد که انسان از ملت و وطنش دور شود و آرزوی دیدن و دیدار آن را داشته باشد. کیست که در دوران آوارگی و دورافتادگی از وطن خویش، هنگام ملاقات هم‌زبان و هم‌وطن خود، به وجد نیاید و خوشحال نگردد؟! البته روی سخنم در این‌جا با افراد بی‌احساس و دل مرده نیست و استثناء نیز قاعده و قانون را لغو نمی‌کند!

آری! وطن برای انسان، باارزش و دوست‌داشتنی است، به همین خاطر

---

۱. خداوند متعال در این باره فرموده است:«فَأَقِمْ وَجهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطرَةَ اللهِ الَّتي فَطرَ النَّاسَ عَلَيها لاَ تَبديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمونَ» روم/۳۰ «پس روی خود را به سوی این دین بگردان و خالص باش، همان فطرتی که خداوند همه‌ی انسان‌ها را بر آن آفریده است، آفرینش خدا دگرگونی ندارد، این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

پیامبرﷺ فرموده است: «إنَّ أُحَداً جَبَل یُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ»[1] «اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم».

باز فرموده است: «اللّهمَّ حَبِّب إلَینَا المَدینَة کَحُبِّنَا مَکّة أو أشد...»[2] «خداوندا! مدینه را نزد ما محبوب گردان، همانند محبتمان برای مکه و حتی بیشتر...»

هم‌چنین در فرموده‌ای دیگر درباره‌ی مکه فرموده است: «مَا أطیبکَ مِن بَلَدٍ وَ أحَبّکَ إلیَّ وَ لَولا أن قَومِي أخرِجُونِي مِنکَ مَا سَکَنتَ غَیرُک»[3] «عجب میهن محبوبی هستی!! اگر قومم مرا از تو بیرون نرانده بودند، به‌جز تو در هیچ جای دیگری ساکن نمی‌شدم!!».

پیداست که اصحاب و یاران رسول خداﷺ نیز که بهترین و درست‌ترین نمونه و الگوی تطبیق و اجرای صحیح و کامل برنامه‌ی پیامبرﷺ بوده‌اند، درباره‌ی این احساس ساده و سالم طبیعی که آن را «محبت میهن» نام نهادیم، همان تصمیم و رفتار پیامبرﷺ را داشته‌اند؛ روایت کرده‌اند[4] که بلال حبشیﷺ پس از هجرتش به مدینه مریض شد و احساس سوز و شور درونش را درباره‌ی مکه در این چند بیت شعر بیان و ابراز می‌کند:

ألا لیت شعري هل أبیتن لیله بفخ و حولي إذخر و جلیل
و هل أردن یوما میاه مجنة مهل یبدون لي شامة و طفیل

«ای کاش می‌دانستم آیا پیش می‌آید، شبی در (فخ) - که اسم مکانی است- بمانم در حالی‌که (اذحز) و (جلیل) در اطرافم باشند».

---

۱. رواه شیخان عن انس رجوع کنید به تاج الأصول جلد ۲، صفحه ۱۸۷

۲. رواه شیخان عن عاشه (رضی‌الله‌عنه) همان منبع پیشین، ص ۱۸۶

۳. رواه الترمذی عن ابن عباس همان منبع پیشین ص ۱۷۳

۴. رجوع کنید (مجموعه رسائل الامام الشهید حسن البناء) ص ۱۸ و ۱۷ ، همین‌طور (اسلام و ناسیونالیسم) ابوالأعلی مودودی، ص ۴۷ .

«آیا روزی به روی آب (مجنه) خواهم رفت؟ آیا یک‌بار دیگر (شامه) و(طفیل) را خواهم دید؟!».[1]

اکنون که برایمان روشن شد که محبت ملت و میهن، خصوصیتی طبیعی در انسان و بخشی از غریزه و فطرت اوست، آشکارا می‌توانیم بگوییم: اسلام نه تنها با آن مخالفت نکرده و در تضاد با آن نیست، بلکه به آن امر می‌کند، همان‌طور که تضاد و مخالفتی با غریزه‌ی عاطفی و جنسی ندارد، علاوه بر این، تأمین و ارضای آن را نیکی و مستحق پاداش می‌داند، پیامبر ﷺ فرموده است: «... و فی بُضعِ أحَدِکُم صَدَقَة ، قالُوا یا رسُولَ الله أیَاتِی أحَدُنا شَهوَتَهُ وَ یَکونُ لَهُ فیها أجرٌ؟! قالَ أرَأیتُم لَو وَضَعَتَها فی حرامِهِ أکانَ عَلَیهِ فیها وِزرٌ؟ فَکذلِکَ إذا وَضَعَها فی الحَلالِ کانَ لَهُ أجراً»[2] «در نزدیکی شما با همسرانتان پاداشی وجود دارد. گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ آیا پاداش داریم، در حالی‌که آرزو و شهوت خود را برآورده می‌سازیم؟ فرمود: آیا اگر آن فرد آرزوی خود را از جایی حرام تأمین می‌کرد، گناه‌کار نبود؟ همین‌طور وقتی شهوت خود را از راه حلال تأمین می‌کند پاداش و اجر خواهد داشت!».

اما در این‌جا یک مسئله وجود دارد که لازم است به آن نظری بیفکنیم: شاید افرادی متحجر و تندرو بگویند: چگونه می‌توانی محبت ملت و میهن را به عنوان غریزه و فطرتی اصیل و مسئله‌ای طبیعی و درست معرفی کنی! مگر این سخن پیامبر ﷺ را نشنیده‌ای که فرموده است:

«لَیسَ مِنَّا مَن دَعا إلی عَصَبِیَّة وَ لَیسَ مِنَّا مَنْ قاتَلَ عَلی عَصَبَیَّة وَ لَیسَ

---

۱. (فخ، مجنه، شاقه و طفیل) اسم چند مکان در شهر مکه است، (اذحز و جلیل) نیز اسم دو نوع گیاه می‌باشد.

۲. رواه مسلم.

مِنّا مَنْ ماتَ عَلی عَصَبِیَّة»[1] «هرکسی برای تعصب نژاد دعوت کند از ما نیست، هرکس برای تعصب نژاد بجنگد از ما نیست و هرکس بر تعصب نژاد بمیرد، از ما نیست!».

در پاسخ می‌گوییم: این سخن پیامبرﷺ با هدف و منظوری که درباره‌ی آن بحث می‌کنیم، تضاد و مخالفتی ندارد، زیرا محبت و دوست داشتن ملت و میهن با تعصب و نژادپرستی متفاوت است، پیامبرﷺ نیز این سخن را در مخالفت با تعصب نژادپرستی فرموده است، نه در مخالفت با محبت و دوست داشتن وطن و ملیت، و اکنون برای روشن کردن منظور و مقصودمان و اثبات تفاوت و مغایرت میان تعصب نژادی و دوست داشتن وطن و ملیت دو مورد را بیان می‌کنیم:

۱. دختر وائل بن اسقع می‌گوید: «سَمِعتُ أبی یَقُولُ: قُلتُ یا رَسُولَ اللهِ ماالعَصَبِیَّهُ قالَ أن تُعینَ قَومَکَ عَلی الظُّلمِ»[2]. «از پدرم شنیدم که گفت: به پیامبرﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خداﷺ تعصب نژادی (عصبة) چیست؟ فرمود: این است که برای ناحق و ظلم از ملتت دفاع و پشتیبانی کنی!»

آری! دوست داشتن و محبت ملت و میهن اگر به شیوه‌ای نادرست و ناتمام باشد به نژادپرستی و تعصب تبدیل خواهد شد، اما اگر به شیوه‌ای درست و میانه باشد، نه تنها نادرست نیست، بلکه به عنوان یکی از خصوصیت‌های خوب انسان مسلمان قرار داده می‌شود، همان‌طور که پیامبرﷺ فرموده است: «خَیرُکُم المُدافِعُ عَن عَشیرَتِهِ مالَم یَأثَم»[3] «بهترین شما کسی است که مدافع طایفه‌اش باشد، به شرطی که مرتکب گناه

---

۱. رواه ابوداود عن جبیر بن مطعم، رجوع کنید به فیض القدیر، جلد ۵، ص ۳۸۶، به شماره ۸۶۸۳؛ هم‌چنین سنن أبی داود، جلد ۲، ص ۶۲۵.

۲. رجوع کنید به سنن أبو داود، جلد ۲، ص ۶۲۵

۳. رجوع کنید به سنن أبی داود، ص ۶۲۵، برخی از عالمان این فرموده را از لحاظ سند، ضعیف دانسته‌اند، اما مفهوم و معنی آن صحیح و بجا و درست است.

نشود».

باز هم درباره‌ی تعصب نژادی و نژادپرستی، پیشوایمانﷺ فرموده است: «مَن نَصَرَ قَومَهُ عَلی غَیرِ الحَقِّ فَهُوَ کالبَعیرِ الَّذی رُدِّیَ فَهُوَ یُنـزَعُ بِذَنْبِـه»[۱] «هر کسی به خاطر ناحق از ملتش پشتیبانی کند، همانند شتری است که در چاله‌ای افتاده باشد و آن را با دُمش از آن خارج کنند!».

۲. هر چند نژادپرستی از همان غریزه و فطرت دوست داشتن وطن و ملیت به وجود می‌آید، اما دلیل نمی‌شود که هر دو مورد مانند هم باشند - همان‌طور که در چند حدیث آن را روشن ساختیم- و آیا کسی که از راه زنا و فحشا، غریزه‌ی جنسی را تأمین می‌کند، همانند کسی است که از راه حلال آن را تأمین می‌کند؟! واضح است که مساوی و مانند هم نیستند، با این‌که هر دو برای غریزه‌ی جنسی فعالیت می‌کنند!

دوم: اسلام و آداب و رسوم قومی

هرچیزی که با یکی از قاعده‌ها و قانون‌های اسلام مخالفت و تضادی نداشته باشد، اسلام آن را صحیح و روا می‌شمارد، و برعکس، هر چیزی

---

۱. خلاصه‌ی مطلب این است (عصبیه) یا تعصب نژادی و نژادپرستی که عالمان آن را (پشتیبانی کردن ملت بر ناحق) معنی کرده‌اند، به عنوان رفتار جاهلیت و کاری غیرشرعی و نادرست قلمداد می‌شود. چون ریشه‌ی این خصوصیت رقت انگیز عبارت است از کنار گذاشتن معیارهای خدا و پیامبرﷺ برای رفتار و کردار و گذاشتن معیاری دیگر.

آری! مسلمان، قوم و ملیت و میهن خود را دوست دارد، اما آنها را نمی‌پرستد، به آنها عشق می‌ورزد، اما این دوست داشتن او را آن‌طور تغییر نمی‌دهد که آنها را به عنوان میزان رفتار و چگونگی ارتباط و برخورد با دیگران و دوستی و دشمنی خود قرار دهد!

این از یک سو، از سویی دیگر نیز، هیچ‌گاه به تیره و قومیت و ریشه‌اش فخر نمی‌کند و به آنها مغرور نمی‌شود، «ابی عقبه» که مردی پارسی و یکی از اصحاب رسول خداﷺ بود، می‌فرماید: در جنگ احد همراه پیامبرﷺ آماده بودم، به مردی از بت پرستان ضربه‌ای زدم و گفتم: بگیر، این از طرف یک مرد فارس! پیامبرﷺ به سویم برگشت و فرمود: باید می‌گفتی: بگیر و من یک مرد انصاری هستم!!(**)

(*) رجوع کنید به: فیض القدیر، جلد ۵، ص ۳۸۶

(**) رجوع کنید به: سنن ابی داود، جلد ۲، ص ۶۲۵

که مخالف و در تضاد با یکی از دستورات اسلام باشد، در چهارچوب برنامه‌ی خداوند پوچ، بی‌ارزش و نارواست. برای مثال لباس‌های کردی اصیل[1] مردانه و زنانه، لباس‌هایی مناسب و متناسب با قانون‌های اسلام است و نه تنها اسلام برای از بین بردن آن تلاش نمی‌کند، بلکه ماندگاری آن را لازم می‌داند، اما عادت‌های بی‌ارزشی، مانند اختلاط زن و مرد در رقص کردی - که من براین باور نیستم جزء آداب و رسومات ملت کرد باشد- اسلام با آن مخالفت کرده و به آن راضی نیست.

سوم: اسلام و زبان و ادب و فرهنگ

در ابتدای برداشت قاعده‌ی چهارم (از آیه سیزده سوره‌ی حجرات) - که تاکنون نیز مشغول بررسی آن هستم- گفتیم انسان بر اساس اراده و خواست خداوند متعال به چندین تیره و قوم تقسیم شده است، سپس روشن ساختیم که داشتن وطن و زبانی مستقل، برای ملت قلمداد کردن هر قوم و ملتی لازم و ضروریست، پس زبان هر ملتی - به هر شیوه‌ای که به وجود آمده باشد- به اراده و خواست خداوند به وجود آمده است.

حتی خداوند متعال در سوره‌ی روم فرموده است: ﴿وَ مِن آیاتِهِ خَلقُ السَّماواتِ وَ الأرضِ وَاختِلافُ ألسِنَتِکُم وَ ألوانِکُم إنَّ في ذلِكَ لأیاتٍ لِلعالَمِینَ﴾ روم/۲۲ «و از زمره‌ی نشانه‌های خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست، بی‌گمان در این

۱. به این خاطر می‌گوییم (اصیل) زیرا اکنون - متأسفانه- در نتیجه‌ی تقلید کورکورانه تعدادی از مسلمانان!! نوعی لباس به ظاهر کردی اما بی‌حجاب زنانه پیدا شده است که چیزی از لباس‌های غربی‌ها و شرقی‌های غیرمسلمان کم ندارد!!

دلایلی است برای عالمان و فرزانگان».

در این‌جا می‌بینیم خداوند متعال تفاوت در رنگ و زبان ملت‌ها و اقوام را نشانه‌ای برای وجود خویش قرار داده است.

از سویی دیگر آیا یک مرد مسلمان کرد، اگر بخواهد برنامه‌ی خداوند را برای ملتش تشریح و توضیح دهد، بدون آگاهی و دانستن زبان و ادبیات کردی می‌تواند این کار را انجام دهد؟! بدون شک خیر! پس خدمت به ادب و زبان هر ملتی، انجام دادن یکی از برنامه‌های اسلام است، مادامی که آن ادب و زبان برای روشن ساختن و بیان کردن اسلام یا هر علم و دانش سودمند و مفید برای ملت و مردم باشد. پس اسلام مخالف و دشمن هیچ نوع زبان و ادبی نیست که برای امورات ناروا به کار نرود، زیرا آن زبان بر اساس خواست خداوند به وجود آمده و دلیلی بر وجود خدا هستند؛ علاوه بر این زبان و ادب هر ملتی می‌تواند برای تشریح و توضیح مسیر و برنامه‌ی اسلام و هرگونه علم و دانش مفید دیگر به کار بسته شود. و بر اساس قاعده‌ی (مَا لا يَتِمُّ الوَاجِبُ إلا بِهِ فَهُوَ واجب) «چیزی که واجبی با آن کامل می‌شود نیز واجب است»، می‌توانیم بگوییم خدمت به ادب و زبان از دیدگاه اسلام لازم و ضروریست، زیرا زبان و ادبیاتی کامل بدون توجه و خدمت به آن به وجود نمی‌آید و بدون زبان و ادبیاتی کامل نیز نمی‌توانیم به اسلام خدمت و به زیبایی آن را عرضه کنیم و البته اعلام و عرضه و تبلیغ اسلام واجب و ضروریست. پس به وجود آوردن زبان و ادبیاتی اصیل و کامل در میان هر ملتی لازم و ضروریست، اما در این‌جا نکته‌ای وجود دارد که نباید فراموش شود، هنگامی که می‌گوییم تلاش برای به وجود آوردن زبان و ادبی کامل و اصیل برای هر ملتی ضروریست، نباید فراموش کنیم که منظور ما از ادبیات اصیل و کهن، ادبیاتی است که با قانون‌های برنامه‌ی خداوند در

تضاد نیست، ادبی که با شریعت خداوند مخالف نیست - به‌صورت مختصر می‌توانیم بگوییم ادبی است که تشویق کننده و تحریک کننده‌ی انسان به سوی نیکی و نیکوکاری و خدمت کردن به اسلام است. پس هر ادبی مخالف و در تضاد با آن باشد، ادبی نادرست و غیرشرعی است، زیرا با برنامه‌ی خداوند در تضاد است. در این هنگام ساکت شدم و اطاق را سکوت فرا گرفته بود، اما صدای یکی از حاضرین سکوت اطاق را شکست و گفت: به‌نظرم قسمتی از تفسیر آیه باقی مانده است! گفتم: آری! می‌خواستم کمی استراحت بکنم و بدانم آیا خسته نشده‌اید!

قاعده‌ی پنجم: تقسیم کردن بشریت به چند دسته و گروه و قوم و قبیله، به منظور ایجاد اتحاد و همبستگی و علاقه و محبت در میانشان، نه به منظور بغض و کینه و چند دستگی، این قانون هم از کلمه‌ی (لتعارفوا) استنباط می‌شود.

اما اسلام می‌گوید نباید تفاوت در زبان و ملت و قوم و قبیله، عامل اختلاف و جنگ و درگیری و عدم سازش و اتحاد بشریت باشد؛ هم‌چنین لازم می‌دانم در اینجا به این حقیقت هم اشاره‌ای داشته و بر آن تأکید نمایم که اسلام تا حدی حب وطن و ملی‌گرایی را غریزی و طبیعی می‌داند که مانع [تعارُف] قرآنی نگردد، اما زمانی که حب ملی‌گرایی عامل اختلاف و عدم سازش و شناخت بین بشریت و ایجاد درگیری‌ها و جنگ‌های ملی‌گرایانه شد، از حدود شرعی تجاوز کرده و مهر عدم مشروعیت می‌خورد و اسلام این نوع ملی‌گرایی را مشروع ندانسته و آن را تفکر و صفتی منفی و خطرناک وصف کرده است، در واقع با تبیین این موضوع مرزهای بین ملی‌گرایی اسلامی و غیر اسلامی مشخص گردید.

اسلام مخالف حب وطن و ملیت نیست و به خوبی می‌داند که این محبت و علاقه‌ی درونی و نهادینه شده، کاملاً طبیعی است و با آن هیچ مشکلی ندارد، البته مشروط به دو شرط:

الف) در محبت آب و خاک (وطن) و ملت خویش دچار افراط نشود، و از حد معمولی و منطقی عدول نکند، به تعبیری دیگر ملیت و آب و خاک وطنش را به بتی تبدیل نکند که به جای خدای عزوجل آنها بپرستد!

ب) این محبت و علاقه نباید به عملی برای انزوا و گوشه‌گیر شدن ملتش از جامعه‌ی وسیع انسانیت تبدیل شده و برای پیشرفت ملتش مانع درست کند، به عبارتی دیگر نباید ملی‌گرایی سبب شود انسان غیر از خودش – ملتش – دیگران را ندیده و قبول نداشته باشد و خودش را در لاک ملی‌گرایی پنهان کرده و وجود دیگران را احساس نکند و در صورت پذیرفتن دیگران، آنها را ناقص و کمتر از خویش بداند.[1]

---

۱. می‌توان گفت مسئله‌ی ملی‌گرایی همانند سایر مسائل، پنج حکم شرعی (الاحکام الشرعیة الخمسة) بر آن قابل تطبیق است:

مثلاً اگر حب وطن و ملت (ملت‌گرایی) و دفاع از آنها شرط لازم باشد برای امر واجبی؛ همانند اجرای احکام خدا، در این حالت ملی‌گرایی هم واجب می‌شود چون [مالا یتم الواجب الاّ فهو واجب].

و در حالتی هم که اجرای یک امر مستحب منوط به ملی‌گرایی و دفاع از خاک و آب ملت باشد حکمش مستحب است همانند اینکه پیامبر(ص) نسبت به آب و خاک و ملتش محبت و علاقه داشته است.

و اگر هیچ استدلال واجب و یا مستحبی در کار نباشد بر اصل خویش پابرجا خواهد ماند و اصل بر مباح بودن ملی‌گرایی است [الأصل فی الأشیاء الأباحة] و اگر این محبت به ملی‌گرایی، منجر به امور زشت و ناپسندی شد [مکروه] است همانند اینکه ملت خویش را از سایر ملت‌ها برتر و با فضلیت‌تر دانسته و امتیازاتی غیر واقعی برای آنها قائل باشد، در حدی که سبب خودپسندی و غرور و تکبر نشود وگرنه حکم حرام پیدا می‌کند و در این صورت مکروه است و اگر این گرایش به ملیت و حب وطن انسان را به سوی امور حرام سوق داد؛ همانند [سوگند خوردن به ملت و آب و خاک و هر آن‌چه به اینها وابسته باشد، یا ملی‌گرایی را آیین خاصی دانسته و (همانند دین با آن رفتار کند) غرور تکبر و خودپسندی و تعصبی بی‌جا و افراطی و ملت‌پرستی و ... در این حالت این گرایش و محبت حکم حرام پیدا می‌کند و گاهی اوقات سبب کفر و ارتداد می‌شود. چند نمونه از این تعابیر خیلی عادی فرض شده و کسی بر آنها

قاعده‌ی ششـــم: محـــک بزرگـــی و کـــوچکی و تـــرازوی ارزش و فضیلت انسان‌ها در اسلام فقط تقوا است و بس. به عبارتی دیگر مســـابقه و رقابت و سبقت گرفتن مشروع انسان‌ها در اسلام در پایبندی و اجـــرای برنامه‌های خداوند متعال است و این قانون و قاعده از این قسمت از آیه [إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ الله أَتقَاكُم[1]] استنباط می‌شود. این قاعده بیش از حد مهم و حائز اهمیت بوده و لازم است به دقت مفاهیم آن را درک کرده و آن را تجزیه و تحلیل کنیم زیرا: خداوند متعال اسلام را بدین هدف فرستاد تـــا بشریت را از چنگ محک‌هـــای نـــاقص و ضـــعیف و خـــار کننـــده نجـــات بخشد، چون به حقیقت این محک‌های خار و خفیف، تؤام و عجین است با آرزو و شهوات انسانی که هرگز قابل اعتبار و دارای ارزش نیستند.

اسلام آمد تا به بشریت بفهماند جنســـیت و ملیـــت و قومیـــت و نـــژاد و رنگ و زبان و طایفه و خانواده و... نمی‌توانند محک و معیار بد و خوب و ارزش‌دهی به بشر باشند. اسلام آمد تا به عالم بشریت بفهماند هیچ‌کس نمی‌تواند بر دیگری امتیاز و برتری داشته باشد از لحاظ:

- جنسیت، همانند زن و مرد بودن

ایراد نمی‌گیرد و این سخنان را نشانه ملت‌پروری می‌دانند اما از روی جهالت، خویشـتن و جامعـه را بـه سوی گناه و معصیت می‌کشانند و این خود دال بر جهل سردمداران ایـن تفکـر اسـت چـون برخـی‌هـا می‌گویند: قسم به کردستان (قسم به پرچم کردستان)، قسم به جان فلان... قسم به قبر فـلان شـخص، دین و آیین‌مان وطن است و ملت و ... و این سوگندهای ناجایز به هر کس و هر چیزی باشـد؛ رهبـر یـا آب و خاک و پرچم و ... چون سوگند به غیر خداوند است بنابر شریعت اسلامی ایـن گفتـار و سـوگندها شرک محسوب می‌شود.

۱. التقوی: جعل النفس فی وقایة مما یخاف، و فی اصطلاح الشرع: حفظ النفس عمـا یـؤثم» «تقـوی در لغت یعنی پرهیز از چیزهایی که خطرناکند، و در اصطلاح شرع هـم یعنـی پرهیـز از آن چیزهـایی کـه انسان با ارتکاب به آنها گنهکار می‌شود. [برای فهم بیشتر این اصطلاح به معجم مفردات الفـاظ القـرآن، تألیف راغب اصفهانی صفحه ۵۶۸ مراجعه فرمایید].

- نژاد آریایی و سامی و ...
- ملت؛ همانند عجم و عرب
- ثروت؛ همانند ثروتمند و مستمند
- نژاد؛ همانند سیاه‌پوستی یا سفیدپوستی و ...
- زبان؛ همانند کردی، عربی، فارسی و ...
- القاب یا انساب همانند شیخ و سید و عوام و ...
- مقام؛ همانند سالار و رئیس قبیله و خان و ...

اسلام به گوش تمام بشریت این حقیقت را خواند که هیچ‌کس به خاطر جنسیت و قومیت و ملیت و اقتصاد و نژاد و زبان و خانواده بر دیگری برتری ندارد و جایز نیست هیچ‌کس از دیگری بزرگ‌تر پنداشته شود، چون به حقیقت هیچ‌کدام از این موارد نمی‌توانند محک برتری باشد.[1] اما کسانی که از راه به در شده و منحرف از صراط مستقیم بوده و از بیراهه در حال طی مسیرند، معتقدند که انسان و حیوان هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند و زمانی که انسان متقاعد شد با حیوان هیچ تفاوتی ندارد، در نتیجه خصائل انسانی را هم به راحتی از دست داده و به سختی می‌توان در بین این قشر و حیوانات تمایز قائل شد و معیارهای برتری که در حیوانات مرسوم است برای این گروه انسان هم مرسوم خواهد شد؛ هم‌چنان‌که می‌توان گفت که گاو نر و گاو ماده و اسب از قاطر بهتر هستند چون قدرتمندترند، می‌توان گفت: مرد از زن برتر است چون قوی‌تر و کاراتر است! می‌توان گفت: انسان‌های سفیدپوست از سیاه‌پوست‌ها بهترند همان‌طور که مرغابی سفید از سیاه برتر و قشنگ‌تر است! من در تعجبم که چطور ممکن است انسان‌هایی چنین بیندیشند!؟

۱. چون انسان در به دست آوردن هیچ‌کدام از آنها دارای اختیار نبوده و خود آنها را انتخاب نمی‌کند و چیزی را که انسان خود کسب نکرده باشد، نمی‌تواند سبب برتری و بزرگیش تلقی گردد [مترجمان].

چون به راستی اگر انسان مقداری تعقل نماید هیچ‌گاه به چنین تفکری راضی نخواهد شد. به همین علت است که اسلام هیچ‌گاه چنین تفکراتی را تأیید ننموده و تمامی آنها را رد و باطل اعلام کرده است.

حال لازم است که به برنامه‌ی خداوند بپردازیم تا بدانیم که محک امتیاز بشریت در اسلام چیست؟

اگر بخواهیم مختصر و مفید جواب این سؤال را بدهیم باید بگوییم که محک برتری انسان در اسلام انسانیت است و بس. اسلام که نهال رشد یافته خداوند است؛ به قومیت و ملیت و زبان و نژاد و قبیله و ... توجهی نمی‌کند و تنها انسان بودن فرد را مد نظر دارد و بس؛ به همین دلیل است که اسلام شخصیت انسان را در عقیده و اعتقاد و رفتار و منش فرد می‌بیند و تنها عقیده و اعتقادی که نزد خداوند متعال مورد قبول است، عقیده‌ی اسلامی است؛ همان دین و آئینی که بر محمدﷺ نازل شده است. بنابراین میدان مسابقه و ترازوی مقایسه و محک برتری عبارت است از «مسلمان بودن» که در این آیه‌ی مبارک لفظ «تقوا» برای آن به کار برده شده است و هر کس مسلمان‌تر و بیشتر مطیع خداوند متعال باشد، نزد خداوند متعال بهتر و محترم‌تر است و برعکس؛ تا زمانی که انسان نسبت به دین خداوند بی‌اعتقادتر و بی‌بند و بارتر باشد، به آن اندازه انسان بد و نزد خداوند بی‌حرمت و خوار و خفیف است. حال که دانستیم محک و ترازوی برتری در اسلام چیست، لازم است بدانیم که چرا خداوند متعال این ترازو و محک را تعیین فرموده است؟!

اسلام از جهت آن‌که تنظیم شده‌ی دست بشر نیست، در نتیجه آثاری از هوا و هوس و منفعت‌طلبی در آن وجود ندارد که گاهی قوانین خویش

را به نفع مردان[1] و گاهی به نفع زنان[2] تدوین نمایند و یا گاهی ملیت و نسبی را ملاک برتری قرار دهند، یا گاهی مدافع بورژوا و گاهی مدافع پرولتاریا و ... گردند.

اسلام نمی‌خواهد انسان را بنا بر آرزوها و محیط و تفکرات بی‌اساس انسانی رها گرداند تا به هر سو که می‌خواهد برود و بر همین اساس است که اسلام برای عیان نمودن خوبی و بدی و برتری بندگان چنین زمینه‌ای را فراهم کرده و در این میدان وسیع و فراوان همگان جای دارند. هر کدام از معیارها و ترازوهای زاده‌ی فکر و اندیشه‌ی بشری همانند روزنه‌ی کوچکی است که فردی از آن به باغی بنگرد، اما به علت محدود بودن و کوچک بودن روزنه، فرد تماشاچی فقط زاویه‌ی کوچکی از زیبایی‌های باغ و مزرعه را می‌بیند.

حال با این مثال اگر به موضوع خویش بپردازیم می‌بینیم که:

- اگر جنسیت را معیار قرار دهیم، نیمی از بشریت اهمال می‌شود.

- اگر قومیت را معیار قرار دهیم، بخش عظیمی از بشریت فراموش می‌شوند.

- اگر ملیت را معیار قرار دهیم، بشریت به هزاران دسته تقسیم شده و اکثریت نادیده گرفته می‌شوند.

- اگر مال دنیا و ثروت و اقتصاد و رنگ و نژاد و زبان و نسب و ... را معیار قرار دهیم، بشریت تکه تکه می‌شود.

اما معیار و محک اسلام همانند پنجره‌ای بزرگ است که همزمان می‌توان از داخل آن تمام دشت و باغ را دید و به دقت بدان نگریست؛

---

۱. همانند فیلسوفان یونانی که حتی در انسان بودن زنان شک داشتند!

۲. همانند کسانی که تحت عنوان مدافع حقوق زنان که به راستی آنها نیز زن را از طبیعت واقعی خویش و انسانیت و اخلاق مناسب دور می‌کنند.

اسلام می‌گوید هر کدام از شما که مسلمان‌تر و متقی‌تر باشد نزد خداوند متعال محبوب‌تر و مقدم‌تر است و قطعاً این معیار، میدان مسابقه-ی بزرگی را برای بشریت فراهم کرده است که تمام بشریت می‌توانند در این میدان به رقابت بپردازند و در این میان هیچ تفاوتی در بین اقشار و اقوام و ملیت‌های مختلف وجود ندارد.[۱]

قاعده‌ی هفتم: از لفظ «عندالله» در آیه «إِنَّ أَکرمکُمْ عِندالله أتقاکم» استنباط می‌شود و می‌توان این لفظ را چنین تعبیر نمود که تنها پروردگار شایسته آن است از بندگانش قدردانی کرده و ایشان را حرمت نهد و برعکسش هم آن است که تنها پروردگار است که می‌تواند به بندگانش بی‌حرمتی نماید (و قدر و منزلتش را بر هم بزنند!).

یعنی هر کس در معیار و محک خدا قرار گرفت، شایسته‌ی قدردانی نیکو می‌باشد، در غیر این صورت قطعاً شایسته‌ی قدردانی و احترام نیست و باید به آن پست و حقیر نگریست و غیر از محک خداوند متعال، نباید هیچ محک و معیاری را مد نظر داشته باشیم.

خداوند متعال هم درباره‌ی راه و روش به دست آوردن قدر و حرمت می‌فرمایند: ﴿مَن کانَ یُریدُ العِزّة فَلِلّه العزَّةُ جمیعاً إلیهِ یَصْعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ و العَمَلُ الصالِحُ یَرْفَعُهُ﴾ فاطر /۱۰ «هر کس عزت و قدرت می‌خواهد، هرچه عزت و قدرت است در دست خداست، گفتار پسندیده به سوی

---

۱. اسلام هر چه را که انسان در به دست آوردنش اختیار نداشته باشد ملاک برتری قرار نداده و لازم به ذکر است که خان و شیخ و میر و عوام و مسکین اگر نشان از بزرگی گروهی بر گروهی دیگر باشد صحیح نیست؛ هرچند که در گذشته عبارت شیخ برای جانشینان و وارثان بر حق پیامبر خدا و وارثان انبیا به کار می‌رفت و لفظ خان و... برای رهبران سیاسی بر حق، اما امروز غیر از مواردی استثنایی، این الفاظ را وراثتی نموده‌اند تا مردم را استثمار و به وسیله‌ی این القاب مردم را تحقیر نموده و وسیله‌ی کسب نان و مال را برای خود فراهم نمایند که حتی گاهی به وسیله‌ی آن ادای فرعون‌های زمان را در می‌آورند!!

خدا اوج می‌گیرد و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد».

و در مورد بی‌ارزش و بی‌حرمتی هم فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ الحج/۱۸ «آیا ندانستی خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است و هر که را خدا خوار کند او را گرامی‌دارنده‌ای نیست چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

همان‌طور که توجه فرمودید خداوند متعال با صراحت فرموده‌اند که هر کس به دنبال عزت و سرافرازی و قدر و حرمت دنیوی و اخروی است بداند که همه‌ی آن‌ها نزد خداوند متعال است و بس، هم‌چنین راه کسب این عزت را در دو چیز قرار داده است:

اول: سخنان خوب (الکلم الطیب) که بیشتر مفسرین قرآن فرموده‌اند که منظور از این کلمه «طیب» یکتاپرستی یا کلمه‌ی توحید است «لا إله إلا الله».

دوم: کردار نیکو (العمل الصالح) که عبارت است از عمل به مقتضیات «لا اله الاّ الله».

و در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «حج» پس از آن‌که بیان می‌فرماید تمام هستی، یعنی هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از قبیل خورشید و ماه و ستارگان و کوه و درخت و تمام موجودات زنده و بسیاری از مردم خداوند متعادل را فرمانبرداری کرده و در مقابل وی سجده تعظیم و تکریم می‌برند، و بسیاری نیز در مقابل خدای خویش طغیان کرده و

حس تکبر و غرور و نخوت آنها را فرا می‌گیرد و برای او سجده‌ی اطاعت نمی‌برند و با کردار و رفتارشان کاری می‌کنند که شایسته‌ی عذاب الهی گشته و خویشتن را خوار و حقیر و رسوای هر دو سرا کنند و می‌فرماید: «وَ مَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ» «هر کسی را که خدا خوار و رسوایش گرداند، کسی نمی‌تواند به او علوّ عزت و کرامت بخشد!».

پس آنچه را که اسلام محک و قله‌ی مرتفع اهداف و رقابت بشریت قرار داده و سربلندی و موفقیت دنیا و آخرت است، عبارت است از به دست آوردن عزت و قدر و حرمت الهی، و تنها مسیر برای به دست آوردن آن اهداف نهایی و بلند مرتبه و مقدس عبارت است از عبادت کردن پروردگار متعال – تقوا و تعظیم و فرمانبرداری برای ذات احدیتش و شکی در این نیست که اهداف مذکور و مسیرهای منتهی بدان مواردی هستند که برای همگان قابل دسترسی است، و هیچ کسی در این مورد بر دیگری ارجحیت ندارد و مسیر و امکانات برای همه فراهم است اما هر کس هوشیارتر و خردمندتر باشد قسمت بزرگی از این موفقیت و سربلندی و عزت را برای خودش به ارمغان می‌آورد تا نزد خداوند متعال محبوب‌تر و با کرامت‌تر شود!

بنابراین خیر و خوشی و سعادت دنیا و آخرت در گرو خداپرستی و بندگی است، هم‌چنان که پیامبرﷺ فرموده‌اند: «مَن أحَبَّ أن يَكُونَ أقوَى النَّاس فَليَتَوَكَّل عَلَى الله تعالى، وَ مَن أحَبَّ أن يَكُونَ أغنَى النَّاس فَليَكُن بِمَا فِي يَدالله عزوجل أوثَقَ مِنهُ بِمَا فِي يَدَيه، وَ مَن أحَبَّ أن يَكُون أكرَمَ النَّاس فَليَتَّقِ الله عزوجل»[1] «چه کسی می‌خواهد قوی‌ترین مردم باشد؟ باشد که بر خدای بلندمرتبه توکل نماید، چه کسی می‌خواهد ثروتمندترین مردم باشد؟ باشد که به هر آنچه در دست خداوند بلند

---

۱. رواه ابن ابی حاتم.

مرتبه است بیشتر از آنچه در دست خویش دارد اعتماد کند! چه کسی می‌خواهد با کرامت‌ترین مردم باشد؟ باشد که تقوای خداوند متعال را پیشه کند».

حال که تفسیر آیه‌ی قبلی تمام شد؛ با توکل بر خداوند و با رهنمود آن آیه‌ی شریفه، جواب تمام سؤالاتمان در مورد ملی‌گرایی داده می‌شود.

خلاصه‌ی بحثی که گذشت:

اول: زمانی که اصحاب رسول خدا ﷺ به مناطق کردنشین و غیر کردنشین هم تشریف برده‌اند، به عنوان غاصب و اشغالگر نیامده‌اند که هدفشان مادیات و بدست آوردن مال و اموال باشد، بلکه همانند عابدانی حقیقی و یکتاپرست و بشردوست و با وجدان و با اخلاق و صلح‌طلب و آرامش‌خواه و به معنای کلمه؛ مدافع حقوق بشر، به امید آزادی مظلومان و ضعیفان از سلطه‌ی طاغوتیان و ستمکاران آمدند و هدفی جز رضای خداوند نداشته‌اند.

دوم: اسلام نه تنها بر ملت کرد و سایر ملل و اقوام دیگر، تأثیرگذاری منفی نداشته است، بلکه تأثیرات مثبتی را هم بر جامعه‌ی بشری گذاشته و آنها را از هرج و مرج و رفتارهای ناشایست نجات داده و به تمام معنا اسلام در تمام جهات بر جامعه‌ی بشری تأثیر گذاشته است؛ از قبیل:

الف) عبادی: اسلام بشریت را از بت‌پرستی و افسانه و خرافات و اباطیل نجات داده و آنها را به زیر سایه‌ی پر خیر و برکت درخت خداشناسی و علم دوستی رسانده است.

ب) سیاسی: اسلام در زمینه‌ی سیاسی آن‌ها را از آوارگی و پراکنده شدن نجات داد و همه‌ی آن‌ها را در یک زمینه، براساس یک بنیان به اخوت و برادری تبدیل نمود و همه‌ی آن‌ها را جمع کرد و امت بزرگی

از آن‌ها به وجود آورد.

ج) اجتماعی: اسلام در زمینه‌ی اجتماعی آن‌ها را از طبقه‌بندی و امتیاز نسل، رذالت، بنده کردن زن، زنده به گور کردن و هزار و یک درد دیگر نجات داد و آن‌ها را پاکی بخشید.

د) اقتصادی: اسلام در زمینه‌ی اقتصادی آن‌ها را از تاریکی حیات، چپاول همدیگر، و تعدی بر مظلومان رهایی داد و آن‌ها را زیر سایه‌ی احکام اسلامی سرشار از عدالت و خیرخواهی قرار داد. اسلام به همین صورت در تمام جنبه‌های دیگر حیات نیز آن‌ها را رهایی بخشید.

سوم: به هیچ وجه شایسته نیست وجود افرادی ترسو و دنیاپرست و ناتوان در میان عالمان و پیشوایان اسلامی دلیلی بر بد بودن اسلام و بیزاری جستن از عالمان و پیشوایان واقعی اسلام شود.

چهارم: برنامه‌ی اسلام نه تنها مانع از این نمی‌شود که بشر وطن و ملیت خود را دوست بدارد و در حفظ آن کوشا باشد، بلکه این امور را برایش واجب، و خواهان این امور از اوست! اما به شرطی که این حبّ و علاقه از اندازه‌ی طبیعی خود تجاوز نکرده و بسان بت‌پرستی نشود.

پنجم: از دیدگاه اسلام همه‌ی فرقه‌ها و نژادها یکسان بوده و هیچ فرقه و نژادی حق ندارد به منظور تعدی و چپاول، از مرزهای میهنی فرقه و نژاد دیگر بگذرد.

ششم: از دیدگاه اسلام روا نیست که هیچ‌کدام از نژاد، ملت، رنگ، زبان، ثروت و دارایی و اصل و نسب معیار اندازه‌گیری و ترازوی سنجش انسان‌ها شود بلکه تنها خداشناسی، مسلمانی به معنای واقعی کلمه، تقوا و کردار و رفتار نیک سنگ محک خوبی و برتری بندگان خداست.

هفتم: والاترین اهداف بشر در زندگی، کرامت، عزتمندی و خوشنود ساختن خداوند می‌باشد. تحصیل این اهداف نیازمند عملی کردن این وظیفه‌ی خداوند عالم، یعنی خلافت و جانشینی بوده که به واسطه‌ی تقوا پیشه کردن و تسلیم شدن و اطاعت از او به دست می‌آید.

نتیجه‌ی منطقی این مبحث

تنها نتیجه‌ی طبیعی و منطقی مسائلی که گذشت این است که: آیین و برنامه‌ی خداوند تنها برنامه‌ی حقیقی و همه جانبه‌ی زندگی برای پیشرفت بشریت بدون هیچ تفاوتی تا قیامت می‌باشد.

اسلام تنها برنامه‌ای است که می‌تواند و توانسته است صلح و آسایش، عدالت، وحدت، برابری، برادری، زندگی خوب و اخلاق عالیه را برای انسان به ارمغان آورد.

تنها برنامه‌ای است که می‌تواند و توانسته است قلعه‌ی کفر و استبداد را ویران کند و حقِ ضایع شده‌ی مظلومان را باز پس گیرد و طاغوت و فرعونیان را از بُن و ریشه برکند و آن‌ها را به سوی زباله‌دانی تاریخ سوق دهد.

اسلام تنها برنامه‌ای است که می‌تواند کرامت، حرمت، مقام و جایگاه عالی و خشنودی از جانب خداوند را برای بشریت به ارمغان آورد.

خلاصه

اسلام تنها برنامه‌ای است که می‌تواند بشریت را در دنیا و آخرت به مراد و خوشبختی برساند. پس در این صورت باید تنها به خداوند متعال و برنامه‌ی او رو بیاوریم، شایسته است برای حل و فصل تمام مشکلات و درمان همه‌ی دردها تنها به خداوند و برنامه‌ی خداوندی پناه ببریم، به امید این‌که ضمن حل و فصل مشکلات و مرهم نهادن زخم‌ها و زدودن دردها و سعادتمندی در زندگی دنیوی، خشنودی خداوند عالم و مدبّر را در زندگانی اخروی هم بدست آورده و این را هم خوب بدانیم که اگر تمام راه‌ها و افکار ساختگی و طرق ضلالت‌بخش بشری را جمع کنیم، به کلی نمی‌توانند ملت کرد و نه هیچ ملت دیگر را به اهداف خود برسانند و از خفت و خواری بیرون بیاورند، زیرا آن افکار پیدا شده خودشان درد هستند، حال آیا می‌شود درد را درمان تصور کرد؟[۱]

آخرین صحبت های افراد حاضر در مجلس

«خداوند جزای خیرت دهد، زیرا باعث خسته شدنت شدیم، اما ان‌شاءالله خسته شدنت بدون منفعت نبوده، زیرا در واقع بسیاری از چیزهایی را که ما پیش‌تر اشتباه فهمیده بودیم، برایمان تبیین و روشن نمودی، و بسیاری از مشکلات و ناآگاهی‌های چند ساله را برایمان گشایش بخشیدی و بعد از این‌که مدت مدیدی از پروردگار بخشنده و مقتدر دوری گزیده بودیم، عاملی شدی برای این‌که به خداوند نزدیک شده و از نو برنامه و شریعت خدای بی‌همتا را بشناسیم و ما را با خداوندمان آشتی دادی، دل و درونمان را که به سیاهی گراییده و بدگمانی و شک و شبهه‌ی تنیده شده در وجودمان را سفیدی بخشیدی و

---

۱. پیامبرﷺ فرموده است: (إن الله تعالی لم يجعل شفائكم فيما حرم عليكم) رواه الطبراني عن أم سلمة و السيوطي لصحته «بدون شک خداوند متعال شفا را در چیزهایی که بر شما حرام کرده، قرار نداده است» به (فيض القدير) ب ۲ ل ۲۵۲ مراجعه شود.

آن را از زنگار و آلودگی افکار ساختگیِ پرستیده شـده، شستشـو دادی و پاکی بخشیدی.

اما ما هم در نهایت، درخواستی از شما داریم به امید این‌که آن را از مـا بپذیری. گفتم: بفرمایید! اگر در توانم باشد، رنجیـده خـاطرتـان نکـرده و نسبت به آن امر اقدام می‌کنم. گفتند: بی شک شما بهتر از ما مطلع هستی که در میان ملت ما هزاران فرد دیگری وجود دارند که بسـان مـا درون و قلبشان از آن مسائل و مشکلات و ناآگـاهی‌هـا پـر شـده و ذهنشـان بـه وسیله‌ی این افسانه‌ها و باورهای پوچ آکنده از سیاهی اسـت، بـه همـین دلیل شایسته می‌دانیم که این مباحث، نوشته و چاپ شود، برای این‌که هر کس به راه ما رفته و انحراف پیدا کرده است، مشکلات قلبـی و ذهنـیش زدوده شده و به آغوش برنامه و منهج خداوندی بازگردد.

گفتم: چشم، هر اندازه که در توانم باشد، در این مورد انجام مـی‌دهـم. بنده هم در نهایت می‌گویم: از شما تشکر می‌کنم و از خداونـد خواهـانم که هدایت یابید، هم‌چنین می‌خواهم که از گناهان من و شما هم درگذرد و لطف و مرحمت خویش را بر ما بگستراند و قلبمان را متوجه خـویش نماید و هر چه بیشتر انحـراف و ضـلالت شـرقی و غربـی و هـم‌چنـین داشته‌های خود را به شما بنمایاند، زیرا بـا هـدف فهـم حقیقـت بـا مـن مجالست نمودید و براساس وجدان، سخنان مـن را شـنیده و در کسـب حق انکار ننمودید.

«البته تا زمانی که نهایت حرف‌هایمان به اینجا رسید، شب مدتی بود که با تاریکی هر چه بیشتر خود، همه جا را در آغـوش گرفتـه بـود، تصـور می‌شد که شب در انتظار ما بود، وانمود می‌کرد کـه دیگـر بیـداری بـس است، پس بیایید زیر بال‌های من آرام گیرید! مـا هـم بـه آوای او گـوش دادیم و آرام گرفتیم».

بخش دوم:
عقیده‌ی ناسیونالیسم (نژادپرستی) در چند نکته

۱- منظور ما از اصطلاح ملی‌گرایی چیست؟

منظور ما از به کار بردن واژه‌ی «ملی‌گرایی» آن معنا و مفهومی نیست که از واژه‌ی «ناسیونالیسم» برداشت می‌شود. ناسیونالیسم به معنای نژادپرستی و میهن‌پرستی می‌باشد.[1]

پیش‌تر بیان کردیم که اسلام از نژادپرستی و تبدیل شدن میهن به صنم و بت مخالف بوده و چنین تفکراتی با اسلام در تعارض است، به همین خاطر نژادپرستی به طور کلی با عقیده اسلامی ناسازگاری داشته و با هم

۱. واژه‌ی (ناسیونالیسم) یک واژه‌ی لاتینی می‌باشد، زیرا (ناسیو) و (ینتوس) به معنای محل تولد از مادر می‌باشد، که واژه‌ی نژادپرستی و میهن‌پرستی معنای کامل این واژه می‌باشد. البته پژوهش‌گران و سیاست‌مداران تعاریف متفاوتی از واژه‌ی ناسیونالیسم دارند ۱- کارلتون هین می‌گوید: (نژاد یا نسل، جمع مستقلی از نظر سیاسی می‌باشد که عقیده مشترک و فرهنگ مشترک دارد). ۲- بوبگی می‌گوید: (ملت جمعی از مردم است که خاک، آب، خون، زبان یا فرهنگ و تاریخ آن‌ها را به هم گره می‌زند) ۳- هانس کوهن می‌گوید: (احساس عمیق حبّ و علاقه به میهن و رنج و زحمات فراوان و مشارکت در نشان کردن سرنوشت میهن، پایه و اساس ناسیونالیسم می‌باشد، ناسیونالیسم زمانی اصیل شناخته می‌شود که هیچ چیز نتواند مانع در راه وفاداری به میهن بشود!!) ۴- ئینسکلوپیدیا (دایرةالمعارف) آمریکایی درباره‌ی ناسیونالیسم می‌گوید: مقصود و منظور ابتدایی از واژه‌ی ناسیونالیسم عبارت است از وفاداری و حب و علاقه به ملت می‌باشد، بیشتر از هر چیز دیگر از نشانه‌های دیگر ناسیونالیسم (قومیت) افتخار کردن به داشته‌های ملیت است و اعتقاد عمیق به قابلیت و توانمندی نسل و نژادی و حتی برتری و عظمت آن بر دیگر ملت‌ها) ... به (اسلام و ملی‌گرایی) دکتر محمد نقوی، ص ۵۰-۵۲ مراجعه شود.

در تعارض می‌باشند، زیرا در ایدئولوژی نژادپرستی، نسل و نژاد و میهن به سان خداوند پرستش می‌شوند یا حداقل در مقام خدایی قرار می‌گیرند، بدون شک در چنین صورتی در حالت اول، کفر و در حالت دوم شریک قائل شدن (شرک) به وجود می‌آید که هر دو از گناهان کبیره و باطل‌کننده‌ی شهادتین می‌باشند. پس هدف ما از به کار بردن واژه‌ی ملی‌گرایی، آن احساس و علاقه‌ی ساده‌ای است که نشأت گرفته از فطرت سلیم انسان می‌باشد، به معنای دیگر مقصود ما از ملی‌گرایی حب و علاقه و میهن‌دوستی می‌باشد و نه چیز دیگر.[1] که شخص مسلمان تا توان دارد باید دفاع کند و به مقابله و موضع‌گیری بپردازد. خلاصه‌ی این مبحث این است که شخص مسلمان باید آماده باشد که هر چه دارد، مخصوصاً نفس خود را هم باید فدای برنامه‌ی خداوند کند چه برسد به خاک و آب و میهن، و در واقع خاک و میهنش را هم به این خاطر دوست می‌دارد که به پرستش خداوند بپردازد و آیین و برنامه‌ی خداوندی را در آن پیاده کند.

۲- منشأ پیدا شدن قومیت و ملیت به عنوان یک عقیده:

منشأ پیدا شدن قومیت و وطن‌گرایی به عنوان عقیده‌ای سیاسی و

---

۱. قبلاً هم گفتیم و دوباره تکرار می‌کنیم که نباید حب و علاقه‌ی ملت و میهن بالاتر از اسلام باشد، بدین معنا که نباید ملتی را دوست بداری که در اسلام بودن با تو مشارکت نمی‌کند (مسلمان نیستند)، و نباید عاطفه‌ی میهنی این‌گونه باشد که سرت را برای ظلم و ستم و کفر خم کنی و به جایی نرسیده باشی که به خاطر حفظ عقیده‌ات آنجا را ترک کنی، نه! بلکه باید به محض اینکه فهمیدی که نمی‌توانی در آنجا زندگی کنی باید مثل پیامبرﷺ و اصحاب ایشان که میهن عزیزشان را ترک کردند تو هم آنجا را ترک کنی، اما مهم این است که مهاجرت و ترک میهن از سر فرار کردن نباشد بلکه باید برای اصلاح کردن، مستحکم کردن، بازگشت مجدد و موفقیت باشد ضمن این‌که شکی وجود ندارد تفاوت میان حبّ و علاقه‌ی میهن در اسلام و غیراسلام این است که در حالت اول حبّ و علاقه‌ایست که از مرز و دایره‌ی غریزه‌ای و طبیعی خود فراتر نمی‌رود، اما در حالت دوم از حالت تعادل خود خارج و به ایدئولوژی تبدیل می‌شود (عقیده و باور) در چنین شرایطی با عقیده‌ی اسلامی تعارض پیدا کرده و حتماً باید یکی از آن دو برای دیگری کنار گذاشته شود!!

اجتماعی، به بعد از جنگ فرانسه بر می‌گردد. «ژان‌ژاک‌رسو» به عنوان اولین کسی که پیام ملیت را مطرح کرد شناخته می‌شود، چون خیلی اصرار داشت که باید فرقه‌های مختلف یک ملت به اتحاد برسند و محرک یکدیگر باشند، باید بشر به شدت به میهن، آب و خاک خود متعهد باشند، میهن باید مرکز و محور تفکر و آمال و آرزوهای فرد و اجتماع شود و از سوی دیگر حب و علاقه به ملت و میهن را از حدّ تقدس دینی بالاتر برد و با تعصب فوق‌العاده‌ای اعتقاد به ارتباط بشریت و دین را به شدت رد کرد.

همراه با پیروزی جنگ فرانسه بیشتر قوانین، مبانی و خصوصیات عقیده ملیت پیدا شد، مانند تقویت احساس و عاطفه‌ی مردم در رابطه با میهن، پرچم کشور، احترام به قهرمانان ملی، ایجاد سرودهای ملی، اصرار و تأکید بر این‌که زبان و نژاد فرانسه مقدس است، اختراع مراسمات و جشن‌های ملی در مقابل جشن‌های دینی، افتخار کردن به تاریخ فرانسه، معتقد بودن به پیام والای نژاد فرانسوی‌ها، همه‌ی این پیام‌ها اساس و شالوده‌ی نخست و مهم ملیت‌خواهی بود و هر کدام از این موارد یکی پس از دیگری در هیاهوی جنگ فرانسه پیدا شد و در نتیجه‌ی گسترش قدرت فرانسه در اروپا، عقیده‌ی ملی‌گرایی بسیار سریع و بسان شعله‌ی آتش در خاشاک گسترش یافت!

به دلیل ظهور ناپلئون موج وطن‌گرایی هرچه بیشتر رو به گسترش نهاد؛ در نتیجه‌ی این اقدام‌ها، ملت‌های دیگر هم حس ملی‌گرایی‌شان به جوش آمد و در آلمان و ایتالیا احساس ملی‌گرایی در میدان سیاست و زندگی مردم بروز یافت. آری! سده‌ی نوزدهم به عصر طلایی ملی‌گرایی (عصر طلایی قومیت) نام نهاده شده است، زیرا در آن سده بود که هر یک از

(جفرسون) و (پین) اساس و بنیان وطن‌گرایی را در آمریکا پایه‌گذاری کردند و (جرمی بنتام) کشیشی در بریتانیا چند دهلیز و رهگذر دیگری عقیده‌ی ناسیونالیسم را به وجود آورد و با ظهور (ویلیام گلادستون) عقیده‌ی ملیت به اوج خود رسید و به عنوان یک ایدئولوژی و یک انقلاب فکری، اروپای مرکزی و تمام غرب را در بر گرفت. هر کدام از (گاریبالد)، (مازینی) ایتالیایی، (ویکتور هوگو) فرانسوی و (بسمارک) آلمانی، به عنوان رهبر و مؤسس فکر ملی‌گرایی معرفی می‌شوند.

۳- ایدئولوژی ناسیونالیسم و وطن‌خواهی در غرب، نتیجه‌ی بی‌باوری دینی بود.

شکی نیست که انسان بدون عقیده و باور نمی‌تواند زندگی موفقی داشته باشد و مردم غرب هم دین مسیحیت را باور و عقیده‌ی خویش می‌پنداشتند، اما به دلیل اینکه آیین مذکور به وسیله کشیش‌ها، پاپ‌ها و قدرتمندان تحریف یافته بود، بعد از انقلاب علمی (رسانس) و تغییر و تحولاتی که به دنبالش پدیدار گشت، به کلیسا و طرفدارانش فشار و ضربه‌ی سهمگین و زیادی وارد ساخت و از آن روز به بعد بود که آیین مسیحیت در اروپا که آیین زنده‌ای تلقی می‌شد، از بین رفت. در چنین شرایطی بود که غربی‌ها هر چه بیشتر آیین مذکور را از میدان زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دور انداختند که در نتیجه‌ی آن انسان اروپایی خلاء بزرگی در قلب و ذهنش به وجود آمد، پیش‌تر هم بیان کردیم که انسان بدون باور و عقیده قادر به زندگی کردن نیست، بدین خاطر بود که بت‌تراش (آذر) اروپایی ناچار شد بت ملیت (بت قومیت) را برای مردم بتراشد و آن را به عنوان آیین و معبودی نو برای غربی‌ها به نمایش بگذارد! حال به دلیل این‌که عقیده‌ی ناسیونالیسم همانند

چهارچوبی تهی، پوچ و باطل می‌باشد و باید با غیر خودش این خلاء پر شود، به همین دلیل غربی‌ها ناچار شدند به دنبال پیدا کردن افکاری متنوع و متفاوت برای پر کردن عقیده‌ی ناسیونالیسم باشند، در چنین صورتی بود که هر یک از تفکرات دموکراسی، سوسیالیسم و لیبرالیسم از یک طرف و داریوینیسم، فرویدیسم و مارکسیسم از طرف دیگر رواج یافته و هر کدام توانستند گوشه‌ای از خلاء مذبور را پُر کنند. البته در اینجا متوجه سادگی و جهل آن افراد به ظاهر روشن‌فکر می‌شویم که با حکم تقلید کورکورانه خواسته‌اند و می‌خواهند امت اسلام را هم پیش به‌سوی باتلاق ملیت سوق دهند، بی‌خبر از این‌که هر سفیدی ماست نیست و اسلام و آیین تحریف شده‌ی مسیحیت یکی نیستند!

زیرا اسلام برنامه‌ای پر محتوا، جامع و همه‌جانبه‌ی زندگی است و نیاز به ترمیم کردن آن‌ها ندارد و چنان قدرت و نیرویی را داراست که بعد از گذشت یک سده از ظهورش توانست از آفریقا تا آخرین نقطه‌ی آسیا و از اسپانیا به مغولستان برسد و تمام اراضی پراکنده شده را متحد کند و از همه‌ی آن ملت‌ها، رنگ‌ها و زبان‌ها یک امت والای دارای فرهنگ و تمدن به وجود بیاورد. با این حال اسلام می‌تواند آن کارهایی را که برای جامعه‌ی بشریت در گذشته انجام داده است، امروزه هم انجام دهد، زیرا اگرچه ظاهر و دکور زندگی و امرار معاش جوامع تغییر یافته است، اما جوهر و ماهیت انسان و مشکلات و دردهایش تغییر نیافته و مانند قبل باقی است، اگرچه مکانیسم حلّ مشکلات از زمانی به زمان دیگر متفاوت می‌باشد.

۴- ارتباط عقیده‌ی ملی‌گرایی با امپریالیسم و سرمایه‌داران

امپریالیسم جهان‌خوار و سرمایه‌دار (کاپیتالیسم) قدرتمند و ظالم نقش بسیار مهمی در گسترش عقیده‌ی ملیت به کار گرفتند، زیرا در سده‌ی نوزدهم مسابقه‌ای عجیب و غریب و فراوانی در میان غربی‌ها برای گسترش مستعمراتشان و بهره‌جویی از کشورهای جهان سوم به وجود آمد که بدین طریق کشورهای آسیایی و آفریقایی را استعمار می‌کردند تا مردمان آن کشورها را چپاول و از آن‌ها بهره‌کشی کنند. امپریالیسم و کاپیتالیسم غربی بهترین وسیله‌ی مؤثر برای تحصیل اهداف و مقاصد شوم و نحس‌شان را عقیده‌ی ناسیونالیسم می‌دانستند و علت آن هم این بود که:

اولاً: پیش‌تر هم بیان کردیم که بعد از رنسانس نقش کلیسا کم‌رنگ شد و در نتیجه، اروپا دچار درد خلاء عقیده و فراغ فکری شد و برای این‌که مردم را بی‌عقیده نسازد و هم برای این‌که محرّکی برای تسخیر کردن کشورها و استثمار منافع آن‌ها ایجاد کند، ناچار شد به پژوهش و جستجو در مورد چیزی بپردازد که به ساختن آن مدار و پر کردن خلاء مذبور کمک کند که در نتیجه‌ی این‌ها از عقیده‌ی ملیت بت و صنمی ساخت و آن را نردبام و ابزار تحصیل اهداف و مقاصدش کرد.

ثانیاً: عقیده‌ی ناسیونالیسم بهترین و مؤثرترین ابزار و محرک امپریالیسم و کاپیتالیسم است، زیرا اعتقاد به برتری نسل و نژاد، افتخار داشتن به تاریخ، فرهنگ، تمدن، مصالح ملی و وطنی و به پیشرفت رساندن نسل و ملت دلایلی هستند که باعث تحریک، حمله بردن، تسخیر کردن و ... می‌شوند. البته اندک‌اندک بت و صنم ملیت بزرگ‌تر می‌شد و دچار افراط شدند تا کار به جایی رسید که افکار و فرضیه‌های داروین را گسترش و

آن‌ها را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی به کار بستند برای مثال: (ارنست هِگل) در این باره گفته است: «فقط ملت‌های نیرومند و قدرتمندند که حق حیات دارند و باید ملت‌های ضعیف و عقب‌مانده نابود و از بین بروند!!».

ثالثاً: سرمایه‌داران بزرگ و صاحب کارخانه برای حفظ بازار داخلی و این‌که بتوانند محصولات صنعتی اختصاصی خود را به فروش برسانند، از عقیده‌ی ناسیونالیسم بسی سود جستند، زیرا از این طریق احساس مردم را تحریک می‌کردند که باید فقط اشیاء داخلی و اختصاصی خود را بخرند و اشیاء بیگانه را بی‌ارزش تلقی کنند، اگرچه بهتر هم باشد. باز از طرف دیگر با اسم مصالح ملی و وطنی به تقویت حس وطن‌خواهی و تحریک رگ خودپرستی، برای پیدا کردن بازارهای نو و مستعمرات دیگر پرداختند. به همین خاطر است که می‌بینیم بعد از ظهور سرمایه‌داری در سده‌ی نوزدهم، عقیده‌ی ملیت هرچه بیشتر به اوج خود رسید.

رابعاً: سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها از سویی دیگر نیز از عقیده‌ی ناسیونالیسم سود جستند و آن این که به دلیل تقویت حس ملی و میهن‌پروری چنان سیاستی به کار بردند که افراد ثروتمند، فقیر، چپاول‌شدگان و چپاول‌گران را با هم تلاقی کرده و باید همگی در برابر بیگانه به دفاع بپردازند، واضح و روشن است که این‌ها مانع از آن شد که فقیران، مظلومان و چپاول‌شدگان به اوضاع و احوال غم‌انگیز خودشان فکر کنند و مخالفت خود را در برابر سرمایه‌دارهای دنیاپرست ابراز بدارند، به معنایی دیگر چنان سیاستی را بر چپاول‌شدگان و مظلوم واقع‌شدگان اِعمال می‌کردند که به خاطر پرداختن به آن حس ملیت و مصالح میهن، از ظلم و ستم اجتماعی داخلی بی‌خبر بمانند و در برابر آن به مقابله بر نخیزند!

۵- عقیده‌ی ناسیونالیسم در سده‌ی بیستم

قابل تصور است که اوضاع و احوال و سیر عقیده‌ی ناسیونالیسم در سده‌ی بیستم را به دو مرحله تقسیم کنیم:

مرحله‌ی اول در نیمه‌ی اول: عقیده‌ی ناسیونالیسم در نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم و تا پایان جنگ جهانی دوم به شدت در اروپا و ژاپن در میدان سیاسی و اجتماعی ظاهر شد، که ژاپن و کشورهای اروپایی را امیدوار ساخت که آمال و آرزوی تصرف بر تمام دنیا را در ذهن خویش بپرورانند، که در نتیجه‌ی این آمال و آرزو، عقیده‌ی ناسیونالیسم، جهان را در تنوری پر آزار و واقعه‌ی دو جنگ جهانی قرار داد. آری! بیشتر پژوهش‌گران بر این باورند که محرکی مهم برای ایجاد جنگ جهانی اول و دوم، تقویت حس ناسیونالیسم بود و کسانی هم که سردمدار این عقیده شدند، (موسولینی) ایتالیایی، (هیتلر) آلمانی، (براون) آرژانتینی، (فرانکو) اسپانیایی و (سالازار) پرتغالی بودند!

مرحله دوم در نیمه‌ی دوم: در نیمه‌ی دوم آن سده، میکروب عقیده‌ی ناسیونالیسم، جهان سوم را در بر گرفت، اگرچه به ظاهر عقیده‌ی ملیت در خارج و بیرون راندن استعمارگر و امپریالیسم ظاهر می‌شد.

اما بعد از دقت و توجه عمیق معلوم می‌شود که واقعیت آن‌گونه نیست، زیرا انقلاب ملت‌های جهان سوم بر ضد امپریالیسم جهان‌خوار با تحریک احساس و عقیده و باور اسلامی بود نه با تحریک حس ناسیونالیسم، اما بعد از این‌که دسته‌ای از خودباخته‌های اروپاپرست به این نتیجه رسیدند که دیگر قابل تصور نیست اروپا به صورت مستقیم ریاست جهان اسلام را داشته باشد، هرچه بیشتر به ترویج تقویت حس ناسیونالیسم پرداختند، زیرا از پیشینیان شنیده بودند که «دفع ضرر در هر جا باشد، باز منفعت

است» و افسار امورات ملت‌های اسلامی اگر قابل تصور هم نباشد که مستقیماً در دست اروپایی‌ها باشد، حداقل در دست «کدخدا و پیش‌خدمت‌های» فرصت‌طلب، خود فروش، وابسته و چاکرانشان باشد و به مثل آنچه پیشینیان گفته‌اند: «لقمه اگر از دهان افتاد در دامن و آغوش بیافتد بهتر است!» جامه‌ی عمل بپوشانند، اکنون هم در شرایط امروزی بعد از این‌که ظاهر امپریالیسم و استعمارگران بیرون رانده شده و کشورهای اسلامی به استقلال رسیده‌اند، باز می‌بینیم که عقیده‌ی ناسیونالیسم از نو وارد عرصه‌ی میدان شده است تا خدمتکاری دلسوز و جگرگوشه‌ی باوفای امپریالیسم شود. زیرا در این زمان امپریالیسم جهانی شرق و غرب تمام سعی و تلاشش را به کار می‌گیرد که ملت‌های اسلامی پراکنده و متفرق باقی بمانند و نتوانند به اتحاد برسند، معلوم است که مؤثرترین سِلاح «پراکندگی و چیره شدن» و بهترین زمین برای کاشت تخم پراکندگی، باورهای مسموم ناسیونالیسم، آب و خاک‌پرستی و محدود ساختن هریک از ملت‌های اسلامی در دایره‌ی تنگ میهن، رنگ و زبان مخصوص خودشان است و فراموش کردن وسعت و گستردگی و فراوانی «اخوت اسلامی» که می‌تواند همه‌ی بشریت - نه فقط ملت‌های جهان اسلام- را جمع کند.

۶- تاریخ به وجود آمدن ناسیونالیسم در جهان اسلام

در مباحث قبلی هم بیان کردیم که حس ملیت و میهن‌پروری مانند غریزه‌ای ساده و فطری و طبیعی از ابتدای خلقت بشر وجود داشته است، بدین معنا که ملت‌های جهان اسلام هم، بسان دیگر ملت‌های جهان، عواطف و حس ملیت و میهن‌پروری را داشته‌اند، و آن احساس و عواطف ساده و طبیعی نه تنها هیچ تعارض و ضدیتی با اسلام نداشته و

ندارد، چه بسا اسلام به داشتن آن هم امر کند.

اما آنچه که در اسلام قابل تصور نبوده و با هم به تعارض بر می‌خیزند و زمان زیادی هم نیست که در میان ملت‌های اسلامی به وجود آمده است، عقیده‌ی ناسیونالیسم می‌باشد. ما هم در این مباحث مختصر می‌خواهیم توجهی به منشأ عقیده‌ی ناسیونالیسم در اسلام بیفکنیم. در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم تبلیغات جمال‌الدین افغانی و سلطان عبدالحمید و افراد دیگری غیر از آن‌ها بالا گرفت و در میان کشورهای جهان اسلام انتشار یافت، که جهان اسلام، اعم از عرب، کرد، ترک، فارس و ملت‌های دیگر را فرا می‌خواندند که متحد شده و پیوند برادرانه را محکم‌تر و جنگ خود را علیه امپریالیسم شدت بخشند. البته مسلمانان جهان اسلام پیش‌تر زیر سایه‌ی دولت عثمانی - اگرچه نواقص بسیاری هم داشت – توانسته بودند سیل استعمارگرانه و طمع‌کارانه‌ی غرب را مانع شوند و آن‌گاه که قدرت‌های بزرگ از قدرت و توانمندی جهان اسلام احساس خطر کردند و نمود آن را در اخوت و اتحاد آن‌ها می‌دیدند، به ایجاد فریب و نیرنگ و طرحی نو اقدام کردند که در اصطلاح سیاسی به جنگ درونی (الحرب النفسیه) مشهور است، زیرا امپریالیسم با تجربه‌ی تاریخی خود متوجه گشته بود که محال است بتواند به وسیله‌ی جنگ فیزیکی بر کشورهای اسلامی تسلط پیدا کند، به همین خاطر شایسته دید که پیش از هر چیز برای فرضیه‌سازی و تسهیل امر، تخم و بذر چند عقیده‌ی شیطانی پلید را در میان ملت‌های اسلامی منتشر کند، زیرا آن روز به خوبی متوجه گشته بود، چیزی که به مانع بزرگ و نیرومندی در راه او تبدیل گشته و نمی‌گذارد که وارد خاک مسلمانان شود همان (اسلام) است، حال بهترین چاره این است که پیش

از این‌که با مسلمانان در میدان جنگ، رو در رو و آشکار بجنگد، برای ضعف آن‌ها و برداشتن آن دیوار و مانع محکم[1] تلاش کند!!

آری! برای این هدف هم قدرت‌های بزرگ جهان‌خوار به انتشار و گسترش افکاری بی‌فایده و منحرف دست زدند، که یا به صورت مستقیم از طریق شرق‌شناسان و کشیش‌های با تجربه‌ی مسیحی و یا به صورت غیر مستقیم از طریق ایجاد دسته‌ای از افراد خود فروش و نوکران بی‌ارزش و وابسته در میان مسلمانان بود. از همه چیز بدتر و مؤثرتر برای پراکنده ساختن مسلمانان و تجزیه‌ی میهن اسلام و سُست کردن رابطه‌ی اخوت و برادری در میان ملت‌های اسلامی «ناسیونالیسم» و عقیده‌ی نژادپرستی بود. امپریالیسم فرانسوی ابتدا شروع به گسترش عقیده‌ی ملیت در مصر کرد، و مردم مصر را به جدا شدن از دولت عثمانی تحریک نمود و در سال‌های (۱۸۶۳ و ۱۸۷۹) میلادی، فرانسوی‌ها، آفریقایی‌ها، ایتالیایی‌ها و آلمانی‌ها (۷۷) مدرسه‌ای مستقل را در مصر گشودند و فعالیت‌های کشیش‌ها هم به نهایت اوج خود رسید. که در نتیجه‌ی این‌ها هم برخی از افراد روشنفکر اروپایی تبار، پیدا شدند که پرچم استقلال مصر و تبعیت و پیروی مصر از غربی‌ها را بر افراشتند، که «رفاعه طهطاوی» از سردمداران آن و «طه حسین» هم از برنامه‌ریزان آن شناخته می‌شوند. نباید از این نکته هم غافل شویم که مصر در آن زمان بسان مغز و قوه‌ی ادراک و تعقل بر پیکر اسلامی بود و بعد از مصر و شاید همزمان با گسترش عقیده‌ی ناسیونالیسم و «عربیّت» در مصر، شرق‌شناسی مشهور به اسم «برناد لویس» اعتراف می‌کند که سه نفر از

۱. دیوار و مانع محکم، برادری و اتحاد بود؛ اگر به تاریخ تمام ملت‌های دنیا مراجعه شود به خوبی می‌بینیم که عامل موفقیت آنها اتحاد و همبستگی، و عامل نابودی و شکستشان، تفرقه و دشمنی و کینه‌توزی داخلی بوده است و بس! [مترجمان].

یهودیان اروپا هم شروع به تحریک و تقویت حسن نژادپرستی و ترکیسم در میان ترک‌ها نمودند. اولین شخص از آن سه نفر «لـومی دیویـد» یـک یهودی انگلیسی بود و با هدف انتشار تفکر ناسیونالیسم بـه ترکیـه سـفر کرد و کتابی به اسم «در اسارت تمهیدیه» منتشـر سـاخت، کـه آن را بـه قبولاندن استقلال نژاد ترک و برتر بودن آن از عرب‌ها و دیگر ملت‌هـای شرق اختصاص داده بود. دومین شخص از میان آن سه نفر «داوید لیـون کوهین» یک یهودی فرانسوی بـود و نقـش مهمـی را در تقویـت حـس عقیده‌ی ناسیونالیسم در درون ترک‌ها به کار گرفت. در سال ۱۸۹۹ کتابی به اسم «تعریف عام به تاریخ آسیا» منتشر ساخت که در آن بـه برتـری و بهتری نژاد ترک اصرار و تأکید داشت و هم‌چنین از وقایع و جنگ‌هـایی که در تاریخ پیش از اسلام در جهان آن‌ها به وقوع پیوسته، سـخن گفتـه بود!!

کتاب مذکور در ده سال نخست سده‌ی بیستم به زبان ترکـی ترجمـه و به صورت بسیار گسترده‌ای چاپ و انتشار یافت. پروفسور «خـدوری» و «برنارد لویس» معتقدند «کوهین» یهـودی بـود کـه عقیـده نژادپرسـتی و پان‌ترکیسم را در میان اعضای جنبش «ترکیا الفتاه» منتشر کرد که در سال ۱۹۰۸ علیه خلافت اسلامی به جنگ برخاستند.

سومین شخص یهودی نیز که بزرگ‌ترین نقـش را در انتشـار عقیـده‌ی ناسیونالیسم در میان ملت‌های عرب و ترک داشـته اسـت، شـرق‌شناسـی مشهور به اسم «ارمینوس فامبری» فرزند خاخام از یهودیان «مجـر» بـود، این یهودی همراه با کتابت نوشته‌های بسیاری دربـاره‌ی ضـرورت رشـد نژاد ترک، ارتباط‌های فراوان و محکمی با مأموران و رجال سیاسی بزرگ ترک برقرار کرد. البته بزرگترین اهداف اروپا خصوصاً یهودی‌ها در انتشار عقیده‌ی پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم بعد از تجزیه‌ی میهن اسلامی و آوارگی

و پراکندگی مسلمانان، زمینه‌سازی برای تسلط بر فلسطین بود، زیرا یهودی‌ها بسیار تلاش نمودند که به وسیله‌ی ترس و طمع، سلطان عبدالحمید را به اقناع برسانند که خاک فلسطین را به یهودیان مهاجر ببخشد و پس از این‌که موضع‌گیری جوانمردانه‌ی سلطان عبدالحمید را دیدند، فهمیدند که تنها راه رسیدن به تسلط بر خاک فلسطین، ساقط نمودن خلافت اسلامی به واسطه‌ی برکناری سلطان عبدالحمید می‌باشد!!

متأسفانه که تلاش‌ها و نقشه‌هایشان عملی شد و جنبش به وجود آمده به اسم «ترکیا الفتاه» شکل گرفت، که در سال ۱۹۰۸ سلطان عبدالحمید را برکنار و او را از کاخ خلافت بیرون راندند!! و بعد از این‌که ترک‌ها پرچم ملیت را برافراشتند و عَلَم پان‌ترکیسم را در دست گرفتند، به دشمنی با عرب، کُرد و دیگر ملت‌هایی برخاستند که امت اسلامی را تشکیل می‌دادند، و ملت‌های دیگر نیز به خصوص عرب‌ها در مقابل آن‌ها عکس‌العمل نشان داده و به فکر دشمنی با ترک و خواستار استقلال و جدایی از دولت و خلافت اسلامی شدند!! بدون‌شک با این موارد امپریالیسم جهان‌خوار با یک تیر چندین نشانه را هدف گرفت و به آرزوی ننگین و دیرینه‌ی خود رسید. البته نباید از این نکته هم غافل شویم شخصی که یهودی‌ها وی را تحریک و تبدیل به قهرمان پر هیاهو و تو خالیِ ترکیسم نموده و کسی که سقوط خلافت را اعلام کرد «کمال آتا ترک» بود!!

اما سومین ناحیه‌ای که بعد از مصر و ترکیه، امپریالیسم غربی و صهیونیسم جهانی برای انتشار و ترویج عقیده‌ی ناسیونالیسم پیش‌بینی کرده بودند سوریه، لبنان و اردن بود، زیرا در آن زمان جنبش‌ها و سازمان‌هایشان با مسیحی ساختن (تبشیری‌گری) در اوج فعالیت خود به

سر می‌بردند، مسیحی‌های کاتولیک در سال ۱۸۳۰ وارد شام شده بودند، اما پروتستان‌ها در سال ۱۸۲۰ به آن جا رسیده بودند!!

مشهورترین کسی که نقش آشکار و بزرگی در گسترش عقیده‌ی ناسیونالیسم در آن ناحیه داشت «نجیب عازوری» بود که مؤسس تفکر ناسیونالیسم عربی به شمار می‌رود که عُمّال کشورهای انگلیس و فرانسه بوده است! «نجیب عازوری» در سال ۱۹۰٤ کتابی به اسم «یقظة الشعب العربی» منتشر ساخت، و اتحادیه‌ای به اسم «اتحاد الون العربی» تشکیل و مجله‌ای به اسم «جمعیة» با موضوع «استقلال عرب» انتشار داد! یکی از اهداف مجله‌ی مذکور که خیلی بر آن اصرار و تأکید داشت و تکرار می‌شد، آن بود که «عرب» نژادی مستقل و جدای از نژاد ترک می‌باشد و عرب‌ها نژادی منتخب و از همه‌ی ملت‌های دیگر بهتر و شایسته‌ترند.

معتقد بود که برای سقوط دولت عثمانی بایستی سه قیام تحقق یابد؛ قیام عربی، قیام کردی و قیام ارمنی!! و این هم باید گفته شود که «نجیب عازوری» آشکارا وابستگی و وفاداری خود را در برابر امپریالیسم انگلیسی و فرانسوی نشان داده و اعتراف می‌کرد که آماده است با پشتیبانی انگلیس و فرانسه علیه دولت عثمانی به پاخیزد. غیر از «نجیب عازوری» افراد دیگری مثل «بطرس بستانی»، «ناصیف یازجی»، «ابراهیم یازجی»، «نوفل»، «میخائیل شحاد» و «جرجیس فیاض» نقش مهمی در ترویج عقیده‌ی نژادپرستی و عربیت در میان عرب‌ها داشته‌اند. و اما شخصی که در زمان جنگ جهانی اول و دوم بزرگ‌ترین نقش را در گسترش و درخشش عقیده‌ی نژادپرستی و عربیت داشت «ساطع الحصری» بود، که مدتی وزیر معارف در سوریه، مدتی در «معهد التربیة العالی» در قاهره مدرس و مدتی هم «مدیر عام المعارف» در عراق بود!!

قابل توجه است که «ساطع الحصری» به مدت ۲۰ سال و یا بیشتر در عراق در خدمت انگلیسی‌ها بود، که به زمان حاکمیت ملک فیصل (۱۹۲۱-۱۹۳۳)، ملک غازی (۱۹۳۳-۱۹۳۹) و دو سال از حاکمیت نوری سعید و امیر عبداللهی وصی برمی‌گردد!!! اما کسی که با سعی و تلاش، نقشه و نیرنگ نژادپرستان و ناسیونالیست‌ها را ادامه داد و درخت شرّ و شوم عربیت را به ثمر نشاند و تاج واقعیت را در عملی ساختن نژادپرستی به ما عطا کرد، به ظاهر شخصی مسیحی اما در واقع یهودی بود که با سرعت هر چه بیشتر شیر پستان امپریالیسم جهانی را می‌مکید «میشل عفلق» بود! میشل عفلقی که در سال ۱۹٤۷ میلادی، یک حزب شیطانی به اسم «حزب البعث العرب الاشتراکی» پایه‌گذاری کرد. حال شایسته است که در یک مبحث جداگانه ماهیت حزب بعث را به خواننده بشناسانیم، زیرا در این زمان حزب مذکور به نماینده و مجسمه‌ی عقیده‌ی نژادپرستی و ملیت در میان عرب‌ها تبدیل شده است.[1]

۷- معرفی حزب بعث سوسیالیست

این حزب در ابتدای دهه‌ی چهل و چهارم ظهور یافت و اولین کنگره برای ایجاد آن در سال ۱۹٤۷ برپا شد،[2] پیش‌تر هم گفتیم که مؤسس آن (میشل عفلق) یهودی بود. که سعی می‌کنیم در نکاتی خلاصه و مختصر

---

۱. برای نوشتن پنج مبحثی که گذشت از منابع زیر سود گرفتم:
* (کیف هدمت الخلافة؟) عبدالقدیم زلوم.
* (الحلول المستورده) د.یوسف القرضاوی.
* (فکرة القومیة العربیة علی ضوء الاسلام) صالح بن عبدالله العبود.
* (الاسلام و القومیه) د.علی محمد نقوی.
* (الفکر القومی اسلامیا و تاریخیاً) نجاح عطا الطلائی.
* (اسلام و ناسیونالیسم) ابو الأعلی الموردودی.

۲. به (عروبة الاسلام و عالمیة) شبلی العیسمی، صفحه ۲۳۷ مراجعه شود.

حزب بعث را معرفی و نقاب از صورت منحوسش برداریم:

اولاً: حزب بعث از دو رگ ناسیونالیسم و سوسیالیسم یا نژادپرستی و مادی گرایی بنیان نهاده شده است و این از عنوان این حزب فهمیده می‌شود (حزب البعث العربی الاشتراکی). آری! «حزب بعث» عنوانی است برای آن دسته از افرادی که میشل عفلق آن‌ها را جمع‌آوری کرد، و «العربی الاشتراکی» دو واژه‌ای هستند که ماهیت و محتوای عقیده‌ی این حزب را تبیین می‌کنند.

ثانیاً: حزب بعث ضد اسلام است، زیرا خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللهِ الإِسلَامُ﴾ آل عمران /۱۹ «همانا دین پسندیده نزد خداوند اسلام است» و فرموده است: ﴿وَ مَن يَبتَغِ غَيرَ الإِسلَامَ دِيناً فَلَن يُقبَلَ مِنهُ...﴾ آل عمران/ ۸۵ «هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست» چنین به نظر می‌رسد که غیر از اسلام که برنامه‌ی برگزیده خداوند است ﴿وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسلَامَ دِيناً﴾ المائده/۳ «و اسلام را به عنوان آیین برای شما برگزیدم» همه‌ی برنامه‌ها و افکار دیگر غلط و غیر واقعی به شمار می‌روند، زیرا ﴿فَمَاذَا بَعدَ الحَقِّ إِلَّا الضَّلَال﴾ یونس/۳۲ «آیا سوای حق چیزی جز گمراهی است؟!» واضح و روشن است که حزب بعث به وضوح خود را به عربیت و ناسیونالیسم تکیه داده است (العربی الاشتراکی) و به اسلام هیچ توجهی نداشته است.

ثالثاً: اعتراف سران بعث به دشمنی با اسلام

۱- «میشل عفلق» می‌گوید: «... ان الاستعمار و ألأقطاع و الرجعیه الدینیة بمحاولتها هذا تهدف إلی إجهاض جنین الثورة النامی فی احشاء

شعبنا...»[1] «بدون شک امپریالیسم، ملوک الطوایفی و ارتجاعیت دینی با این تلاش و کوششان می‌خواهند، نوزادِ قیامِ به رشد رسیده را در درون ملتشان به سقط برسانند».

۲- «ناجی علوش» که شخصی از سران حزب «تغییر» است گفته است: «ان البعثیین مؤمنون بفصل الدین عن الدولة، التی یجب أن تکون علمانیة»[2] «بدون شک بعثی‌ها معتقد به جدایی دین و دولت هستند و می‌گویند دولت باید سکولار و سوسیالیستی باشد».

۳- «منیف الرزاز» یکی دیگر از بزرگان حزب بعث گفته است: «الحرکة القومة الشتراکیة هی المرحلة الرابعة من مراحل تطور الحرکة القومیة و فضجها فبعد أن مرت هذه الحرکة بمرحلة ردالفعل الفطری ثم مرحلة الاصلاح الدینی، فمرحلة الوطنیة البر جوازیة اللیبرالیة کان حتماً أن تنتهی إلی مرحلة القومیة الاشتراکیة»[3]

٤- «صدام حسین» هم «شریعت خداوندی» را خشک، جامد و غیر قابل تطبیق با مسائل عصر قلمداد می‌کند و در این باره می‌گوید: «... الفقه الإسلامی فقه رجعی متحجّر و جامد لایتوافق مع متطلبات العصر، نحن لاننسخ و لانستنسخ من الماضی، نحن لانرید من الدولة أوالحزب أن یطبق التعالیم الدینیة فی دائرته، لأن ذلک یؤدی الی التفرقه الطلائفیة و بذلک نخسر شعبا، و نرید من الرجل الدین ان لایتدخل فی شئون الدولة...»[4] «فقه اسلامی، فقهی قدیمی و سخت‌گیر و غیر منعطف است که با مطالبات و نیازمندی‌های عصر همخوانی ندارد، ما آن را باطل نکرده و از گذشته نیز کپی‌برداری نمی‌کنیم، ما نمی‌خواهیم در دولت یا حزب،

---

۱. بیان العبث، القطر العراقی، کانون الاول ۱۰۶۱
۲. النورة و الجماهیر، ناجی علوش، ص ۱۵۸
۳. فلسفة الحرکة القومیة العربیة، منیف الرزاز، ص ۹۴
۴. نظرة فی الدین و التراث، صدام حسین.

فرامین دینی را اجرا کنیم، زیرا (اجرای دین) سبب تفرقه و اختلافات مذهبی شده و ملت ما دچار خسران و زیان می‌گردد، هم‌چنین از رجال دینی می‌خواهیم که در امورات دولت دخالت نکنند...».

آری! صدام حسین می‌گوید: «شریعت اسلامی هیچ منفعتی برای زندگی ندارد و اگر از برنامه‌ی خداوند پیروی کنیم مردم را از دست می‌دهیم و اما علما بر این اتفاق نظر دارند که اگر کسی بگوید: هیچ چیزی از برنامه‌ی خداوند به درد نمی‌خورد کافر می‌شود!!».

۵- «الیاس فرج» که یکی دیگر از بزرگان بعث می‌باشد، می‌گوید: (إن نظرة حزب البعث للحياة و للدولة هى نظرة علمية و منهجية لاتؤمن بالفكر الغيبى»[1] «نگاه حزب بعث به زندگی و دولت، نگاهی علمی و روشمند است و به افکار غیبی اعتقاد ندارد».

٦- در یکی از رساله‌های میشل عفلق به صورت پرسشی در مقابل عفلق پرسیده و گفته شده است: «لقد أكد الرفيق القائد المؤسس فى اكثر من مناسبة على الروح ... رغم ان فكرنا الثورى يعتمد العلمية ورفض الجانب الغيبى...»[2] «به حقیقت رهبر موسس و یاور در اکثر مراسمات تأکید کرده‌اند که غالب فکر ما انقلابی است که بر مسائل علمی اعتماد کرده و مسائل غیبی را رد کرده است».

٧- در یکی از رسالات حزب بعث گفته شده است: «لم يتناول فكر حزب البعث العربى الاشتراكى الدين من حيث هو نظرة إلى ماوراء الطبيعة...»[3] «حزب بعث اشتراکی به دین از جهت دیدگاه‌های ماوراء طبیعت نمی‌پردازد».

٨- «شبلی العیسمی» یکی دیگر از رهبران حزب بعث کافر گفته است: «وراح رجال الدين المتعصبون يعتبرون الدين هو البديل المشود و مادام

۱. به «الفكر القويم السلامياً و تاريخياً» ص ۱۷۸ مراجعه شود.
۲. البعث و التراث، میشل عفلق، ص ۶۰.
۳. سلسلة الثقافة الثورية فى العقيدة العربية الثورية، شماره ۲۰، ص ۴۲.

هؤلاء یرون فی الاسلام دیناً و فیه العلاج الشافی و الکافی لکل ما تعانیه الأمة من أمراض و مشکلات فی شتی میادین الحیاة فقد أخذوا یبشرون الناس بإقامة الدولة علی أساس الأسلام و تعالیه؟!» «رجال دینی متعصب، تعریف دین را این‌چنین آغاز کرده‌اند: دین جایگزینی آسان است تا وقتی که اینها اسلام را به عنوان دین ببینند که در آن داروی نجات‌بخش و کافی که تمام امراض و مشکلات امت را در میادین مختلف زندگی تداوی می‌کند و به تأکید آنها این تعاریف را گرفته و به مردم برای برپایی دولتی بر اساس اسلام و پیشرفت‌های آن مژده می‌دهند».

محتوای بحث:

۱- حزب بعث به عنوان یک عقیده و منهج، حزبی کافر است که بر نژادپرستی، سوسیالیسم و مادی‌گرایی بنیان نهاده شده است.

۲- حزب بعث، اسلام را یک میراث ملی تلقی می‌کند و عقیده‌ای به غیب ندارد.

۳- حزب بعث اسلام را ارتجاعی قلمداد کرده و کسانی را که معتقد به تأسیس حکومت بر مبنای اسلام هستند به سُخره می‌گیرد.

٤- حزب بعث شریعت اسلام را متحجر، جامد و به درد نخور تلقی می‌کند.

٥- حزب بعث معتقد است که نباید علمای دینی در امورات حکومت دخالت کنند.

٦- حزب بعث چنین تصوری دارد که به واسطه‌ی اجرای برنامه خداوند مردم پراکنده و متفرق می‌شوند.

۷- حزب بعث همانند مارکسیسم معتقد است که آخرین مرحله رشد و تغییر جامعه سوسیالیسم می‌باشد.

خواننده‌ی محترم! مسائلی که گذشت خلاصه‌ای از معرفی حزب بعث

کافر از پرتو عقاید و باور رهبران و سردمداران آن حزب بود، اما اگر این حزب را از پرتو آثار و نتایج شوم و بی‌فایده و موضع‌گیری وحشیانه و انزجاری که در دل داشته‌اند، معرفی کنیم باید به موارد زیر اشاره نمود: واقعه‌ی ناگوار ویران ساختن کردستان، قتل عام کردن مردم مسلمان کُرد، خصوصاً واقعه‌ی ناگوار و بسیار وحشیانه به اسم «انفال» که نزدیک به صد و هشتاد هزار نفر پیر، جوان و زن و بچه زنده به گور شدند، ویران ساختن شهر «حما» و کشتن قریب به چهل هزار نفر از مردم آن شهر، بمباران شیمیایی شهر حلبجه و کشتن بیش از پنج هزار نفر از مردمان آن شهر، شیمیایی کردن روستاهای ناحیه‌ی بادینان، ناحیه‌ی خوشناوتی و قره‌داغ و ...، به دار آویختن عالمان بسیاری مانند «عبدالعزیز البدری»، «شیخ عارف البحری»، «محمد باقر الصدر»، «بنت‌الهدی» و حبس، تبعید، به دار آویختن و شکنجه‌ی هزاران زن، مرد و پیر و جوان کُرد و عرب در عراق و سوریه، تعطیل ساختن حجره و مدارس دینی، ویران ساختن مساجد، ممنوع کردن چاپ و پخش کتاب‌های دینی، شیوع و گسترش فساد، می‌خواری، قمار، جاسوسی، خودفروشی به بیگانگان، غارت، دزدی، کشتار و ممنوع ساختن حجاب اسلامی زنان، کشتن و زخمی کردن هزاران نفر از مسلمانان ایرانی ... چند صحنه و تابلویی برجسته از اقدامات عملی حزب کافر و نژادپرست بعث را به نمایش می‌گذارد.[۱]

---

۱. بسیار جای تعجب است، در میان افرادی که خود را عالم تلقی می‌کنند، کسانی وجود داشته باشد که نسبت به کافر بودن حزب بعث عفلقی و سران آن حزب مانند میشل عفلق، صدام حسین و سران دیگر آن حزب کافر ضد اسلام در شک و تردید باشند. (افرادی که کفر آشکاری از آن‌ها سر زده و بر آن اصرار داشته‌اند و شروط کافر شدن تحقق یافته و موانع آن برداشته شده باشد).

بخش سوم:
اسلام و کردها و روشن کردن چند حقیقت

۱- اسلام تنها راه سرافرازی و به مقصد رسیدن است.

بر همه آشکار است که اساس و پایه رسیدن به هر آرزو، هدف و حقی عبارت است از اتحاد، یک‌رنگی، برادری، برابری و با هم بودن و این اتحاد و با هم بودن و برادری و برابری غیر ممکن است در هیچ اندیشه و فکری به غیر از اسلام به‌وجود بیاید، همان‌طور که در تاریخ کهن و معاصر خودمان و دیگر ملت‌ها دیده‌ایم و اکنون نیز می‌بینیم!

چون اسلام از سوی خداوند متعال آمده است و هیچ فرد مسلمان و خداشناسی هرگز به ذهنش خطور نخواهد کرد که می‌تواند برنامه‌ای بهتر از برنامه‌ی خداوند را به وجود بیاورد، پس همه‌ی انسان‌ها در برابر برنامه‌ی خداوند سرفرود آورده و تسلیم و گردن کجند.

سپس بر اساس برنامه‌ی خداوند نیز یک معبود، یک برنامه، یک رهبر، یک کتاب، یک قبله و یک هدف برای انسان‌ها مشخص شده است، معبود فقط خداوند متعال، برنامه و مسیر فقط اسلام، رهبر و فرمانده فقط

پیامبر گرامی اسلامﷺ، فقط قرآن کتاب مورد اعتماد و یقین[۱]، قبله تنها کعبه‌ی شریف و بزرگترین هدف، رضایت پروردگار است. پس در زیر سایه‌ی چنین برنامه‌ای است که ملت با هم برادر شده و شانه به شانه‌ی هم می‌زنند و به یکدیگر اعتماد و باور پیدا می‌کنند و با این کار هم خداوند را از خودشان راضی کرده و می‌توانند به همه‌ی حق و حقوق خود برسند و پشت هر دشمنی را به خاک بمالند.

پس همه‌ی کسانی که در انتظار و آرزوی تحقق اتحاد و یک‌رنگی و برادری به افکار و مکاتبی چنگ زده‌اند که سبب اختلاف و آشوب و جدایی و تفرقه بین مردم است، دیگر خود را خسته نکنند و خود و مردم صاف و ساده را فریب ندهند و از این راه‌های منحرف و اشتباه دست بردارند که پیش از ایشان نیز، بسیاری آن را پیموده‌اند، اما پس از تلاش و رفت و آمد بسیار دست‌شان به ته کوزه خورد و تنها چیزی که در برگشت با خود آورده بودند، خسته شدن، پشیمانی و ناامیدی از خویشتن بود!!

آری! از این راه‌ها و افکار بدون فایده دست بردارند که در وطن و میهن خویش نیز کاری برای ملت نکرده‌اند و حتی مردم را بسی بیشتر روبروی هم قرار داده است.

بسیار روشن است که اسلام از چندین مرحله‌ی آزمایش و امتحان سربلند بیرون آمده است، اما آن افکار دست ساخته‌ی بشر زیر گرما و

---

۱. البته سنت سخنان و رفتار و تأثیرات (القول و العمل و التقریر) پیامبرﷺ را نیز شامل می‌شود که عبارت است از تفسیر و شرح قرآن، همان‌طور که خداوند فرموده است: «وأَنزِلنا إِلَيكَ الذِّكرُ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِم» نحل/۴۴ «و قرآن را بر تو نازل کردیم تا این‌که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

فشار حقیقت زندگی انسان، نابوده شده و از بین رفته‌اند.[۱]

شاید در این‌جا کسی سؤال کند اگر اسلام تنها راه سربلندی و رسیدن به مقصد است، پس چرا مشاهده می‌کنیم کشورهای غیر اسلامی در اوج پیشرفت و تمدن قرار دارند و برعکس کشورهای اسلامی در آن سوی عقب افتادگی و ضعف و انحطاطند؟!

در پاسخ می‌گوییم در مورد پیشرفت کشورهای غیر اسلامی تبیین چند مسئله لازم و ضروریست:

۱- پیشرفت در زمینه صنعت و تکنولوژی و بخش مادی چند دلیل و پایه و اساس ویژه دارد که هیچ ارتباطی به درستی یا نادرستی باور و اعتقاد ندارد؛ «ژاپن» بهترین نمونه در این باره است.[۲]

۲- پیشرفت و تمدن منحصر در تولید و اختراع ابزار و وسایل و ساختن ساختمان‌ها و رفتن به ماه و عمق زمین و جستجو در دریاها و آسمان‌ها نیست.

۳- کشورهای غیر اسلامی که اکنون در اوج ناراحتی، بدبختی، اضطراب و استرس زندگی می‌کنند و علاوه بر این جنگ و آشوب و فتنه و ویرانی و خراب‌کاری همه‌ی دنیا، از زیر سر آنها بلند می‌شود، متفکران و اندیشمندان با انصاف خودشان نیز آشکارا به این موارد تلخ اقرار می‌کنند.[۳]

٤- بر اساس گفته‌ها و مستندات مورخان، همه‌ی علوم بنیادین و

۱. متلاشی شدن و از کار افتادن افکار و برنامه‌های دست ساخته و مصرف شده‌ی بشر در این برهه از زمان، بیشتر از هر زمانی دیده می‌شود و به واقعیتی بسیار بزرگ و واضح این روزگار تبدیل شده است.

۲. ژاپنی‌ها که مردمی بت پرست می‌باشند، در زمینه‌ی تکنولوژی و پیشرفت مادی اروپا و آمریکا را نیز پشت سر گذاشته‌اند.

۳. برای اثبات این حقیقت رجوع کنید به کتاب (مختصری ده‌رباره‌ی اسلام) تفسیر آیه‌ی ششم.

آگاهی‌هایی که پایه و اساس و سبب آغاز این رشد مادی و پیشرفت کنونی جهان شده، اسلام و دانشمندان اسلامی بوده‌اند[۱].

اروپا در آن زمان از راه کشور اندلس (اسپانیای امروزی) و جزیره‌ی قبرس و جنگ‌های صلیبی این علوم و فنون را از جهان اسلام دریافت کرد و پس از آن نیز خودشان به آن افزوده و آن را گسترش دادند. پس این پیشرفت مادی و به اصطلاح تمدن نیز، «از گل باغچه‌ی خود ماست که بر سرمان می‌زنند!!»

درباره‌ی عقب افتادگی جهان مسلمانان نیز نباید از این حقایق بی‌خبر باشیم:

۱- اگر منظور از «کشورهای اسلامی» آن دسته از کشورهایی است که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند و مردمی به ظاهر مسلمان! مقیم آنجا هستند، آن اوصاف درست و بجاست، اما اگر منظور کشورهایی باشد که برنامه‌ی اسلام در آنها اجرا می‌شود، لازم است این تعبیر تغییر داده شود، زیرا در حال حاضر حتی یک کشور اسلامی واقعی را به این شکل نداریم[۲]، ادعای بدون دلیل و شعار بدون عمل و بی‌نتیجه نیز هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند!

۲- خداوند حکیم دو مجموعه قانون و دستور را برای ما مقرر فرموده است، مجموعه‌ای به شیوه‌ی آئین و برنامه‌ی دینی فرو فرستاده شده و مجموعه‌ی دیگر نیز در میان جانداران و نشانه‌های طبیعت قرار داده شده

---

۱. رجوع کنید به کتاب کارنامه‌ی اسلام دکتر حسین زرین‌کوب و تاریخ تمدن اسلامی اثر جرجی زیدان و دیگر کتاب‌های علم و تمدن و فرهنگ [مترجمان].

۲. واضح است که ایران، سودان، چچن، افغانستان و کشورهای دیگری هم هستند که کشور و برنامه‌ی سیاسی‌شان به نام اسلام معرفی شده است، اما حاکمان آن کشورها نیز به این حقیقت اقرار می‌کنند که هنوز کامل نبوده و مشکلات و کمبودهای فراوانی دارند.

است، البته برای ساختن زندگی سالم و بنیاد نهادن تمدن و مدنیتی کامل، لحاظ کردن و استفاده‌ی کامل از هر دو مجموعه‌ی قانون و دستور، امری ضروریست؛ هیچ‌کدام بدون دیگری نتیجه‌ی لازم و رضایت‌بخش را نخواهند داشت، بلکه همان‌گونه که دانشمندی اروپایی گفته است: «دین بدون دانش همانند مردی لنگ است و دانش نیز بدون دین همانند مردی نابینا»[1] و به حقیقت اکنون مسلمانان به خاطر ناآگاهی از قانون طبیعت و نداشتن علم و دانش، مانند مرد لنگ نمی‌توانند به گونه‌ای شایسته و متوازن بر روی پای خود بایستند و وابسته‌ی این و آنند!

شرق و غرب نیز به خاطر نداشتن برنامه‌ی دینی و معنوی درست و سالم همانند مردی نابینا رفتار می‌کنند و با همان سلاح و تکنولوژی که نتیجه‌ی علم و دانش خودشان است به جان هم افتاده‌اند و در حال از بین بردن خود و دیگران هستند!!

۳- نباید از این نیز ناآگاه باشیم که مسلمانان، هنگامی که به حقیقت «اسلام‌گرا» بوده و صاحب دولت اسلامی بودند، در همه‌ی زمینه‌های مادی و معنوی، رهبر و پیشرو جهان بودند[2].

۲- چرا آخرین برنامه و پیام الهی در میان ملت عرب نازل شد؟!

ترسناک‌ترین درد که در پس شیوع میکروب ناسیونالیسم در میان

۱. انجام دادن صحیح و کامل آئین و دستور و برنامه‌هایش، پایه و اساس و مایه‌ی فهم و بدست آوردن قوانین طبیعت و دانش‌های بشریت است، همان‌طور که در گذشته اندیشمندان و دانشمندان اسلامی در سایه‌ی دولت اسلامی آن را اجرا کردند.

۲. بر همگان هویداست یکی از عوامل اساسی پسرفت و عدم پیشرفت جهان اسلام، برنامه‌های طراحی شده از سوی قدرت‌های بزرگ است که نخست با گماشتن مزدوران و دست نشانده‌های خود در منطقه به عنوان حاکم و سپس با ایجاد جنگ‌های مذهبی و قومی و دامن زدن به آن در منطقه با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به دنبال اجرای نقشه‌های شوم خود بوده و هستند [مترجمان].

ملت‌های مسلمان و در میان ملت کرد نیز گسترش یافته و بسیاری را به اشتباه و انحراف کشانده و از اسلام رویگردان کرده است، عبارت است از نپذیرفتن و قبول نکردن اسلام به خاطر این‌که در میان قوم عرب و به زبان عربی نازل شده است!!

شگفت آنجاست که هیچ کدام از آن افرادی که در اصل مسلمان بوده‌اند و به خاطر آن که در سرزمین و میهن عرب‌ها و شرایط و اوضاع عربی نازل شده است، به اسلام راضی نیستند، اصلاً برایش ننگ و عار نیست که در یک روز سرد زمستانی، پالتوی روسی بپوشد، چتری آمریکایی بر سر گیرد و جورابی انگلیسی به پا کند!!

اما هنگامی به اسلام می‌رسد، اوقاتش تلخ شده و ابرو در هم می‌کشد و عصبانی می‌شود و می‌گوید: مگر اسلام در میان اعراب و به زبان عربی نازل نشده است؟ پس هیچ ارتباطی با ما ندارد!

این سخن ناسیونالیست‌ها که ظاهراً اسلام را به این خاطر رد می‌کنند که دستاورد ملت کرد نیست و ایشان نیز فقط به چیزهایی که دستاورد ملی و قومی ملت کرد باشد، راضی هستند[1]. نمی‌تواند ما را قانع سازد زیرا نه پالتوی روسی، نه چتر آمریکایی و جوراب انگلیسی دستاورد قومی ملت کرد نبودند!

بدون شک نمی‌توان گفت ابزار و وسایل و اعتقاد و باور از هم جدا هستند، چون:

۱- ما مثال را با وسایل بیان کردیم، وگرنه آن دسته افراد، قبل از این‌که وسایل و ابزار غربی را دریافت کنند، افکار و نظریه‌های آنها را پذیرفته‌اند! مگر نظریه (مارکسیسم- لینینیسم) زاده‌ی افکار کردهای

۱. در حقیقت این خصوصیت ملت پرستان، دستاورد نادانی بوده و با حقیقت انسانیت ناسازگار است، علاوه بر آن‌که با اسلام نیز متضاد است.

سلیمانیه و دیاربکر و مهاباد است یا مارکس آلمانی و لنین روسی!

مگر نظریه‌ی داروینیسم را پیرمرد کردستانی بنا نهاده یا داروین انگلیسی. آیا تفکر وجودیت [الوجودیة] تراوش ذهن کردی از شهر باژیر و یا روستاهای کردستان است یا فرد آمریکایی؟!

۲- همان‌گونه که استفاده و سود بردن از ابزار و وسایل بر هیچ قوم و ملتی ممنوع نشده است، دین اسلام نیز مخصوص و متعلق به هیچ قوم و ملتی نیست و همه‌ی انسان‌ها به طور یکنواخت و یکسان در آن سهیم هستند. حتی اگر بر روی ابزار و وسایل علامت و نشان کارخانه و کشوری مشخص وجود دارد، دین و آیین - منظور فقط دین اسلام است[1]- فاقد علامت و نشانه‌ای، جز علامت کارخانه‌ی خداوندی و نشان برنامه‌ی زندگی انسان می‌باشد.

پس جلوگیری و امتناع از پذیرش و قبول اسلام با این چنین بهانه‌ای پوچ و واهی، کاری عاقلانه و معقول نیست. حال که این طور است بیایید بدانیم که عمل اصلی امتناع و راضی نبودن ناسیونالیست‌ها از اسلام چیست؟!

به نظر بنده دو عامل اساسی وجود دارد که سبب دور شدن این افراد از برنامه‌ی خداوند است:

اول: وجود عده‌ای از اعراب نژادپرست و از خدا بی‌خبر (منظور اعراب بعثی است) که عده‌ای از آنان آشکارا ابراز می‌دارند که به اسلام اعتقاد نداشته و می‌گویند: به این دلیل اسلام در میان ملت عرب ظهور کرده است، چون از همه ملت‌های دیگر تواناتر و داناترند و محمدﷺ عربی دانا، نمونه و توانا بوده است و به نام دین مردم را دعوت کرد، زیرا

---

۱. زیرا تنها دین درست و کامل و تحریف نشده و مورد اعتماد فقط اسلام است.

می‌دانست اگر به اسم خدا سخن بگوید، آن را بهتر می‌پذیرند و او را فرمان‌برداری می‌کنند!

برخی دیگر نیز می‌گویند: آری! اسلام دینی خدایی و محمدﷺ پیامبر خداوند است، اما خداوند دانا آخرین برنامه‌ی خود را در میان قوم عرب نازل کرد، زیرا اعراب را از میان همه‌ی ملت‌های جهان انتخاب کرده است و به آنان امتیاز داده و خواسته است که ایشان را از همه برتر و بیشتر گرامی بدارد.

به‌صورت مختصر عرب‌های ناسیونالیست می‌گویند: پیداست قوم عرب از همه‌ی ملت‌های جهان برتر و نزد خدا محبوب‌تر است، به همین خاطر آخرین برنامه‌ی خویش را به میان آنان فرستاده است! و در نتیجه‌ی این گونه سخنان و چیزهای دیگری که نژادپرستان و غیراسلامی‌ها بر زبان می‌رانند، برخی از کردها که یا اسلام را کامل نفهمیده و اعتقادی راسخ ندارند و یا اصلاً مسلمان نیستند و در برابر فشار افکار دست ساخته‌ی بشری قرار گرفته‌اند، در برابر نظر و رأی نژادپرستانه‌ی این اعراب ناسیونالیست، واکنش و برداشت و نظری نژادپرستانه را انتخاب کرده و به هیچ شیوه‌ای آماده‌ی حتی شنیدن بحث و گفتگو درباره‌ی اسلام نیز نیستند، چه برسد به ایمان آوردن و پیروی از آن!

زیرا فرزندان کرد که از اسلام آگاهی ندارند، وقتی این گونه سخنان و رفتارهای غیر اسلامی را از آن گروه نژادپرست می‌بینند و می‌گویند شاید آن عربی نیز که از آغاز قرآن در میانشان نازل شد، هیچ تفاوتی با عرب‌های (نژادپرست و مغرور) کنونی نداشته باشند و در نتیجه‌ی این بررسی و مقایسه! نه تنها از عرب‌های مسلمان پیشین نیز کینه به دل

می‌گیرند، بلکه با اسلام نیز قهر می‌کنند[۱] و از آن بیزار می‌شوند و بسان مردی می‌شود که پیشینیان درباره‌اش گفته‌اند: «دهنش با شیر سوخته بود، دوغ را نیز فوت می‌کرد!».

دوم: البته این گونه نیست که تنها دلیل پرهیز و دوری پرچمداران ناسیونالیسم و همه‌ی مکاتب بشری دیگر - در میان ملت ما - فقط ناآگاهی از اسلام و دیدن رفتار و نظر نژادپرستانه و خود محورانه‌ی عرب‌های شرور و نامسلمان باشد، بلکه کسانی هستند که خوب می‌دانند، اسلام دینی الهی و جهانی و برای همه ملت‌های این سرزمین است اما باز هم به آن ایمان ندارند و پیرو فکر و نظریه‌ی دیگری شده‌اند و به همین خاطر برای رد و نفی کردن اسلام به مکتب ناسیونالیسم پناه می‌برند و به قول معروف تا با یک تیر، دو نشان بزنند، یعنی هم ملتشان را فریب دهند، به این وسیله که ظاهراً ایشان هیچ کینه‌ای با اسلام نداشته و بی‌باور نیستند[۲]، اما چون آیین عرب است، از آن پیروی نمی‌کنند، و هم فکر ناسیونالیسم یا هر فکر و مکتب دیگری غیر از اسلام را که بخواهند در اذهان ملت قرار دهند، بدون آن‌که ملامت شده و بدنام گردند!!

اما شگفتی آنجاست که در میان هر دو گروه ناسیونالیست عرب و کرد، برداشت و نظری تند و اشتباه وجود دارد، از یک طرف اعراب ناسیونالیست می‌گویند: ما انتخاب شده‌ایم و هیچ ملتی از ملت عرب برتر

---

۱. در واقع این تنفر از اسلام نیست، بلکه از دین ناسیونالیسم عربی می‌باشد که خود عرب‌ها آن را معرفی کرده‌اند [مترجمان].

۲. این نقشه فریب‌کارانه و شیادانه‌ای است که در میان ملت‌های مسلمان اجرا می‌شود، آنان می‌دانند که ملتشان مسلمان است و مبارزه‌ی آشکار با اسلام نتیجه‌ای جز طرد شدن از ملت نخواهد داشت، به همین خاطر بر چهره‌ی زشت و کریه خود صورتکی معصوم و دلسوزانه نهاده‌اند تا افراد خام را فریب دهند و به این شیوه اسلام را حداقل از جامعه و حکومت و سیاست کنار بزنند. (مترجمان)

نیست و عرب از همه‌ی ملت‌های دیگر بالاتر است و در پاسخ به این دروغ و افسانه‌ی بی‌اساس آنان، گروه ناسیونالیست کرد نیز می‌گویند ملت عرب بدترین و عقب افتاده‌ترین و احمق‌ترین ملت جهان بوده و اسلام نیز چون برای ایشان آمده است، بی‌ارزش و مهمل است!!

اما شکی نیست که هیچ‌کدام از این دو گروه، نظر و برداشتی صحیح و حقیقی را در بر نگرفته‌اند، چون هر کدام از ایشان، سوار بر اسب سرکش و یاغی نژاد و ملت‌پرستی شده و در دام و تله‌های نادانی گرفتار آمده‌اند.

اما از آنجایی که بیشتر عرب‌های ناسیونالیست در شعله‌ور کردن آتش این جنگ و آشوب دست دارند و ملت کرد اکثراً در عکس‌العمل به نژادپرستی ترک و عرب و فارس، در چاه نژادپرستی افتاده‌اند، اکنون باید بدانیم که خداوند متعال چرا آخرین برنامه‌ی خویش را در میان عرب‌ها نازل فرمود؟!

در چند مورد این مسئله را توضیح می‌دهیم:

۱- قبل از هر چیز لازم است بدانیم که از دیدگاه اسلام جایز نیست هیچ قوم و قبیله و ملتی خود را از سایر ملت‌ها برتر بداند و بر آنها فخر بفروشد و در حقیقت این غرور و خود برتر بینی و نخوت در قرآن و فرموده‌های پیامبر ﷺ به شدت مردود و تحریم شده است، همان‌طور که در صفحات گذشته توضیح داده شد؛ برای نمونه خداوند متعال در پاسخ به یهودیان که می‌گفتند: « نَحنُ أبناءُ الله وَ أحِبَّاؤهُ». «ما فرزندان و محبوبان خداییم»، فرمود: ﴿قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ مائده/۱۸. «بگو (اگر شما فرزندان و محبوبان خدایید) چرا به خاطر گناهانتان عذابتان می‌دهد! نخیر بلکه شما نیز انسانی هستید از آنهایی که خلق کرده است».

هم‌چنین خداوند متعال هنگامی که به ابلیس فرمان داد، به همراه فرشتگان دیگر، برای احترام آدم، سجده برد، ابلیس سرباز زد و امتناع کرد، خداوند او را نفرین کرد و از رحمت خویش دور ساخت، البته هنگامی که ابلیس فرمان خداوند را اجرا نکرد، خداوند از او پرسید، چه چیزی باعث شد که سجده نبری! ابلیس در پاسخ گفت من از آدم بهتر و برترم، او از گل خلق شده است و من از آتش!

﴿وَ لَقَدْ خَلَقناكُم وَ صَوَّرناكُم ثُمَّ قُلنا لِلمَلائِكَةِ اسجُدُوا لِأدَمَ فَسَجَدوُا إلّا إبليسَ لَم يَكُن مِنَ السَّاجِدين، قالَ ما مَنَعَك ألّا تَسجُدَ إذ أمَرتُكَ قالَ أنا خَيرٌ مِنهُ خَلَقْتَني مِن نّارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طِين﴾ اعراف/١١-١٢. «شما را آفریدیم و سپس صورت‌گری کردیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس سجده کردند، مگر ابلیس که سجده نکرد. (خداوند به او) گفت: چه چیزی تو را بازداشت از این که سجده نبری وقتی که من به تو دستور داده‌ام؛ (ابلیس) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک».

همان‌طور که در این جا مشاهده می‌کنیم ابلیس بدکار برای توجیه و درست جلوه دادن طغیان خویش به همان سخن و نظر یهودیان و نژادپرستان پناه می‌برد! آری! ابلیس همانند آنان (نژادپرستان) به جای آن‌که به رفتار و کرداری افتخار کند که خودش آن را بدست آورده است، به ماده و تخم و نژادش مباهات می‌کند که هیچ تأثیری در آن ندارد! پس هر کسی که بخواهد به خاطر چیزی مانند، نژاد، ملیت، وطن، رنگ و زبان که با تلاش و کوشش خویش آن را بدست نیاورده و خداوند آن را برایش مقدر ساخته است، مغرور شود و بر دیگران فخر فروشد، مسیر شیطانی در پیش گرفته و با یک دلیل شیطانی خودش را به

اشتباه کشانده و راه درست را گم کرده است!

۲- از دیدگاه قرآن ملت عرب قبل از آمدن اسلام، ملتی ساده و بی‌سواد و گمراه بودند، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿هُوَ الَّذي بَعَثَ في الأمّيينَ رَسُولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِم وَ يُعَلِّمُهُم الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ إن كانُوا مِن قَبلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ﴾ جمعه/۳ «خدا کسی است که از میان بی‌سوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داده است تا آیات خدا را بر ایشان بخواند و آنان را پاک گرداند. او بدیشان کتاب و شریعت را می‌آموزد. آنان پیش از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

همچنین همانطور که قرآن به ما خبر داده است اعراب قبل از آمدن اسلام با هم دشمن بوده و آبشان در یک جوی نمی‌رفت!!

﴿وَأذكُرُوا نِعمَةَ الله عَلَيكُم إذ كُنتُم أعداءً فَألَّفَ بَينَ قُلُوبِكُم فَأصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إخواناً﴾ آل‌عمران/۱۰۳ «... و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید بدانگاه که دشمنانی بودید و خدا میان دل‌هایتان پیوند داد، پس برادرانی شدید».

همچنین همانطور که قرآن به ما خبر داده است اگر خداوند متعال قرآن را بر ملتی غیر عرب نازل می‌کرد، اعراب حاضر نبودند به آن ایمان بیاورند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَ لَو نَزَّلناهُ عَلي بَعضِ الأعجَمينَ، فَقَرأهُ عَلَيهِم ما كانُوا بِهِ مُؤمِنين﴾. شعراء/۱۹۸-۱۹۹ «اگر قرآن را بر یکی از غیر عرب‌ها نازل می‌کردیم و او قرآن را برای آنان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند».

از این آیه‌ی قرآنی این‌گونه پیداست که خداوند متعال به این خاطر

قرآن را در میان ملت عرب نازل کرده است، چون در اکثر اوقات ملتی بسیار گوشه‌گیر و منزوی و خودپسند و خودخواه بودند، که اگر بر غیر خودشان نازل می‌شد، به آن ایمان نمی‌آوردند، اما پیداست که عجم از عرب، روشن‌فکرتر و سطح فکرشان بالاتر بوده و بهتر پذیرای حق از هر کسی بودند.

اکنون ای خواننده‌ی عزیز!

در مورد اول روشن شد که همه‌ی اقوام و ملت‌ها یکسانند و هر ملتی که لاف بزرگی و برتری بر ملت‌های دیگر را می‌دهد، به اشتباه رفته و از راه راست منحرف شده و مسیر ابلیس و یهود را در پیش گرفته است. در مورد دوم نیز مشخص شد که قرآن فرموده است ملت عرب پیش از آمدن اسلام، ساده، بی‌سواد، و گمراه بوده و با هم ناسازگار و دشمن بودند، هم‌چنین خبر آمده است که اگر قرآن بر قومی غیر از عرب نازل می‌شد، اعراب حاضر نبودند به آن ایمان بیاورند و از آن پیروی کنند.

پس در این جا مشخص می‌شود که آمدن اسلام در میان قوم عرب نمی‌تواند دلیل برتری و توانایی اعراب بر دیگر اقوام باشد، چون دیدیم که قرآن چگونه عرب‌ها را پیش از آمدن اسلام توصیف می‌کند، حداقل اگر کمبود و استهزاء از آن اقتباس نشود، مدح و ستایش نیز برداشت نمی‌شود!

حال به طور مختصر فهمیدیم که ادعای امتیاز و برتری عرب‌ها بر اقوام دیگر تا چه اندازه‌ای بی‌اساس بوده و انتخاب عرب‌ها برای فرستادن آخرین پیامبر ﷺ به خاطر چشم زیبای ایشان! و بزرگی و برتری آنها نبوده است، بیایید بفهمیم دلیل و حکمت این قضیه چیست؟!

حکمت انتخاب آخرین پیامبرﷺ در میان ملت عرب

اول: قبل از آمدن اسلام چند دولت بزرگ، جهان را حکمرانی و تقسیم کرده بودند، که عبارت بودند از حکومت فارس (ایران) و حکومت روم و بعد از آنها هند و یونان هم دارای قدرت‌هایی بودند اما در سطحی پایین‌تر از ایران و روم.

تمام سرزمین‌های دولت فارس، مملو از افکار و آرا و فلسفه‌های گوناگون و مخالف هم بود، در دولت فارس، دین «زرتشتی» مرسوم بود و حاکمان و حکومتیان نماینده آن بودند و یکی از پایه‌های فلسفی آن، این بود که ازدواج با نزدیکان (محارم) مانند مادر، دختر و خواهر بهتر از ازدواج با اقوام دور و بیگانه است!! حتی یزگرد دوم که در اواسط سده‌ی پنجم میلادی حکومت می‌کرد، با دختر خودش همبستر شد و با او ازدواج کرد؛ این (مسئله‌ی ازدواج با محارم) و بسیاری انحرافات و کردارهای نادرست دیگر که در این جا مجال بحث آنها نیست.[۱]

همچنین در میان فارس‌ها مذهب «مانوی» (منتسب به مانی) بود، که اساس آن عبارت بود از برداشتن وجود انسان! او معتقد بود که باید انسان از بین برود و زن گرفتن و ازدواج کردن را ممنوع کرده بود تا تولید مثل قطع شود![۲]

یکی دیگر از فلسفه‌ها و افکار موجود در میان فارس‌ها آیین «مزدک» بود، و همانطور که «شهرستانی» می‌گوید عبارت بود از حلال کردن زنان و مال و دارایی و همه چیز برای همه کس به طور یکسان و مساوی و بدون تفاوت!! یعنی (شیوعیة النساء و الأموال).

---

۱. فقه السیرة، محمد سعید رمضان البوطی، ص ۳۷ .

۲. خاتم النبیین، محمد ابوزهره، جلد۱، ص ۱۱ .

اما حکومت روم، دیکتاتور و ظالم بود، به خاطر تفاوت آیین در ایالت‌های شام و مصر، وضعیت ناآرام و نامناسبی داشت و دولت روم به نیروهای نظامی و اشغال‌گر برای ترویج دین مسیحیت و تغییر آن به شیوه‌ی دلخواه، تکیه کرده و مطمئن شده بود.

بدون شک هم دولت روم و هم دولت فارس به خاطر افزایش زندگی پر از عیش و نوش و خوش‌گذرانی، ناآرام و پر از هرج و مرج بود. از لحاظ اقتصادی به خاطر گرفتن باج و خراج و مالیات، ظلم زیادی به شهروندان می‌شد.

یونان نیز در گرداب افسانه‌ها و افکار و آرای فلسفی و خیالی غرق شده بود، بدون آن‌که ایشان را به نتیجه و هدفی مفید برساند.[1]

هند نیز همانطور که استاد «ابوالحسن الندوی» می‌گوید، همه‌ی تاریخ‌نویسان هند با هم موافقند که در آن زمان، هند در عقب افتاده‌ترین مرحله به سر می‌برد، در همه‌ی زمینه‌های دینی، اجتماعی، اخلاقی و... هند نیز به همراه همسایه‌ها و دیگر کشورها در تخریب و نابود کردن اخلاق اجتماعی سهیم و شریک بود.[2]

به طور اختصار این حال و وضع حکومت‌های جهان پیش از آمدن اسلام بود، حال ببینیم جزیره‌ی عرب در چه وضعیتی بود؟

در آن زمان جزیره‌ی عربی آرام و از همه‌ی آشفتگی‌ها و هرج و مرج‌های جهان دور بود، چون شهروندانش نه خوش‌گذرانی و عیش و نوش دولت فارس را داشتند که به سمت انحطاط و انحراف و فلسفه و ایجاد افکار گوناگون (و بی محتوا و بی‌هدف) پیش بروند و نه دارای

---

۱. فقه السیرة، ص ۳۸.

۲. (ماذا خسرالعالم بإنحطاط المسلمین) ابوالحسن الندوی، ص ۲۸.

قدرت و تشکیلات نظامی روم بودند که بتوانند به کشورهای اطرافشان حمله و تجاوز کنند و نه مثل یونانی‌ها فرصت پرداختن به فلسفه و بحث و مجادله‌های طولانی و مشکل را داشتند که ذهنشان پر از خیال و افسانه شود.

طبیعت و روح اعراب، در آن زمان همانند ابزاری به درد نخور بود که در هیچ قالب و وضعیتی قرار نمی‌گرفت و کاربرد نداشت؛ ملت عرب در آن زمان از همه‌ی ملت‌های جهان برای اعلام برنامه‌های خداوند مساعدتر بود.

دوم: همان‌طور که قبلاً گفتیم عرب‌ها ملتی ساده و بی‌سواد و گمراه بودند، پس انتخاب آخرین پیامبر ﷺ در میان ملتی با این وضعیت، در حقیقت دلیلی قاطع و دندان شکن است برای کسانی که بخواهند از پیامبر ﷺ رخنه گرفته و او را طعنه زده و بگویند این قرآن، کتاب خدا نیست و محمد ﷺ آن را نوشته است، یا در نتیجه یاد گرفتن و کسب دانش به آن رسیده است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَ ما كُنتَ تَتلُوا مِن كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إذا لّارتابَ المُبطِلُونِ﴾ عنکبوت/۴۸ «تو پیش از قرآن، کتابی نمی‌خواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی که اگر چنین می‌شد، باطل‌گرایان به شک و تردید می‌افتادند».

فرستادن اسلام به میان ملتی ساده و بی‌سواد همانند عرب، معجزه‌ای بزرگ برای اسلام است، زیرا ممکن است اگر در میان ملتی صاحب تمدن همانند فارس یا دارای لشکر و سپاه و قدرت مانند روم، یا صاحب فلسفه مانند یونان فرستاده می‌شد، برخی می‌گفتند: (این همه تغییر و تحول و تمدن و پیشرفت که با آمدن اسلام در جهان شروع شد) از

توانایی اسلام نیست، بلکه مربوط به همان دولت است! اما آیا اکنون به جز اسلام، این توانایی، ذکاوت، تکامل و تأثیر، به چه کسی برمی‌گردد؟!

سوم: جزیرةالعرب هر چند که دور افتاده بود، اما قاره‌ی آسیا و افریقا را به هم وصل می‌کند و از اروپا نیز دور نیست، و اگر وضعیت حمل و نقل و ترابری آن زمان را در نظر بگیریم به اهمیت جغرافیایی آنجا پی خواهیم برد و حکمت خداوند متعال در تعیین آن مکان برایمان مشخص می‌شود. چون نباید همه چیز را فقط از دیدگاه فعلی خود و وضعیت کنونی بررسی کنیم!

چهارم: کعبه‌ی مبارک (بیت‌الحرام) که ساخته و یادگار ابراهیم نبی (علیه السلام) است، جایگاه و منزلت بسیار زیادی در قلب همه‌ی ملت‌های یکتاپرست جهان دارد، چون ابراهیم به پدر پیامبران (ابوالانبیاء) شناخته شده و احترام و جایگاه خوبی نزد همه‌ی خداشناسان جهان دارد و بدون تردید این مکان نیز در جمع کردن و جذب دل‌های مردم ارزش فراوان داشته است.

پنجم: ملت عرب هرچند ساده و بی‌سواد و نادان بودند و اخلاق و کردار نادرست زیادی داشتند، اما لازم است این را از یاد نبریم که: ملت عرب در جزیرةالعرب از لحاظ این‌که سرزمینی بسیار کم بهره و فقیر و بدون آب بود، هیچ‌کدام از قدرت‌های بزرگ استعمارگر و اشغال‌گر آن زمان به آنجا طمع نداشت، به همین خاطر امن بوده و در وضعیتی بسیار آزاد و معیشتی ساده و کم مصرف زندگی می‌کردند و همین باعث شده بود که بر اساس قوم و قبیله‌ای جمع شده و به صورت پراکنده باقی بمانند و هیچ‌کس زیردست دیگری نباشد و هرکس سید و آقای قوم و روشنایی چشم خویش باشد، به همین خاطر این جزیره‌ی دور افتاده‌ی پر از آزادی، بهترین و مناسب‌ترین مکان تولد و رشد نهال اسلام بود که

هدفش آزاد شدن و آزاد کردن انسان‌هاست و چنین فکر و باوری نیز جز در شرایط آزاد، بسیار به سختی گسترش یافته و بارور می‌شود!

از سویی دیگر اعراب بادیه‌نشین به خاطر زندگی سخت و دشوار بیابان و شکار و دامداری و چادرنشینی خصوصیات زیادی مانند شجاعت، استقامت، تحمل بسیار، قناعت، فداکاری و سخاوت داشتند، که به دلیل نبود برنامه‌ای درست و کامل برای زندگی، بسیاری اوقات این خصوصیات نیکو را در راه اشتباه و بدکاری و با اهداف ناروا به کار می‌بردند. این خصوصیات نیز برای کسانی که می‌خواهند دین و برنامه‌ی خداوند را در زمین اجرا نموده و به جهان عرضه دارند، بسیار لازم و ضروریست.

ششم: اگر با دقت به زبان عربی توجه کنیم، می‌بینیم که زبانی کامل است و چند ویژگی مهم دارد که در هیچ زبان دیگری در جهان دیده نمی‌شود. از این نظر نیز کاملاً بجاست که عربی، زبان اسلام و همه مسلمانان باشد، پس:

به خاطر این حکمت‌ها و دلایل دیگر بود که خداوند متعال آخرین برنامه‌ی خویش را در جزیرةالعرب و در میان ملت عرب و به زبان عربی، برای بشریت فرستاده است، اکنون مشخص شد که عرب‌های ناسیونالیستی که به آن (نازل شدن قرآن و اسلام) افتخار کرده و خودشان را برتر از دیگران می‌دانند و بر ملت‌های دیگر فخر می‌فروشند، سخنی بی‌دلیل و نادرست می‌زنند و عادت و اشتباه شیطان را تکرار می‌کنند که وی نیز به جنس و مایه و سرشت خویش افتخار می‌کرد و بر آدم فخر می‌فروخت، ولی سرانجام به خاطر این خود برتربینی و غرور و خودپسندی، نه تنها بالا نرفت، بلکه نفرین و رسوا و بی ارزش شد و دچار خشم و غضب خداوند گردید!

پس می‌بایست ما نیز از گذشتگان عبرت گرفته و هوشیار باشیم که به

درد آنان گرفتار نشویم. بیاییم همگی به سمت اسلام و مسیر پیامبرﷺ بازگردیم و مانند گذشتگان خویش، آغوش را به سوی اسلام باز کنیم و از تمام مسیرهای انحرافی و مکاتب دیگر دست برداریم و دیگر منتظر افکار بی‌هدف و غیرمفید نباشیم تا خود و دیگران را بی‌سرمایه نگذاریم![1]

خداوند متعال و عادل و مهربان با لطف و مهربانی خویش، همه‌ی ما را به راه راست راهنمایی کرده و به ما توانایی دهد که از مسیرهای انحرافی و اشتباه دور شویم و زمین خداوند را آباد کنیم و به موفقیت دنیا و آخرت نائل گردیم.

---

۱. البته در این‌جا نباید از این سخن برداشت شود که ما همیشه طرفدار مسائل قدیمی و کهن و تاریخ گذشته هستیم و با آرا و نظرات جدید و معاصر مفید مخالفت می‌کنیم - بدون شک احتمال دارد چنین کسانی هم این‌گونه باشند، اما با توجه به قرآن و فرمایشات پیامبرﷺ به خطا رفته‌اند- بلکه ما نیز می‌گوییم لازم است چیزهای بی‌ارزش و تاریخ مصرف گذشته و خرافات، کنار گذاشته شود و همانند فرهنگ و آثار تاریخی در موزه‌ها قرار گیرد، اما –شکر خدا- آن‌قدر نیز هوش و فکر و حواس داریم که بفهمیم و بدانیم، که نه همه‌ی چیزها قدیمی و گذشته بدون فایده و بی‌ارزشند و نه همه‌ی چیزهای تازه و جدید، مفید و با ارزش؛ ما می‌دانیم که بیش از ۱۴۰۰ سال از تولد اسلام می‌گذرد و ما عقیده داریم و می‌توانیم افراد دانا و با انصاف را قانع سازیم که اسلام یکی از افکار با سابقه اما مهم و باارزش است و قدیمی بودن سبب باارزش‌تر بودن آن شده است.

اما کسانی که به اسلام راضی نیستند، نمی‌توانند انتقادی درست و قانع کننده‌ای از اسلام بگیرند و ثابت کنند که فکر و برنامه‌ای قدیمی و فاقد ارزش است و نه برنامه‌ای جدید و بهتری را برای ملت‌ها آورده‌اند که جای اسلام را بگیرد و خلأ موجود را پر کند!

آری! ما می‌دانیم افرادی به اسم روشن‌فکر که با شیر امپریالیسم جهانی بزرگ شده‌اند! تعدادی مکاتب و افکار و آرای گنگ و نامفهوم و بی‌ارزش وارد جامعه‌ی ما کرده‌اند، به امید آن که پایه‌های اسلام را بلرزانند، اما این طور که پیداست از این آگاهی ندارند که آن افکار همانند پارچه‌ی به درد نخور رنگ پریده‌ای است که دیر وقتی است که به بن بست رسیده و در همان جایی که متولد شده، کنار گذاشته شده‌اند، چیزی هم که رنگ خود را از دست بدهد، رنگین کردنش آن را کمک نمی‌کند!

مانند کار بعضی از نویسندگان ناسیونالیست که با اسم منتقد ادبی، به ضربه زدن و طعنه زدن و تأویل نابه‌جای آثار شاعران کرد، می‌پردازند و هزاران اقدام نا به جای دیگر که باید در مورد آن‌ها بحث‌های مفصلی صورت بگیرد که به امید خدا در اثری دیگر آن را به تفصیل بیان خواهیم کرد. [مترجمان].

۳- رخنه گرفتن و طعنه زدن به اسلام به زیان چه کسی تمام می‌شود؟!

خوب است بدانیم کسانی که از اسلام رخنه گرفته و به آن طعنه می‌زنند و ناراحتی و نارضایتی خود را از آن ابراز می‌دارند و از طرف دیگر خود را دلسوز کُرد می‌دانند، با این رفتارشان بزرگترین زیان را به ملتی وارد می‌کنند که خود را غم‌خوار و دلسوز آن معرفی می‌کنند! زیرا رخنه گرفتن و طعنه زدن به اسلام، یعنی طعنه و تمسخر به تاریخ و فرهنگ هزار و چهارصد ساله‌ی ملت کرد!

ملت کرد به غیر از تاریخ هزار و چهارصد ساله‌ای که زیر بال اسلام به سر برده است، چه تاریخ و داستان دیگری دارد که باعث افتخار و مایه‌ی غرور و محترم شمردن از سوی ملت‌های دیگر جهان باشد!

آری! تنها تاریخ ملت کرد[1] در طول حیاتش که در خور توجه باشد و مایه افتخار و سربلندی و شناخت از سوی ملت‌های دیگر باشد؛ فقط تاریخی است که در آغوش گرم خداشناسی و در زیر سایه‌ی درخت پر خیر و برکت اسلام گذرانده است، پس نابود کردن و دور انداختن این زندگی اسلامی - باعث جدا کردن ملت کرد از کاروان انسانیت شده و مانند درختی بی‌برگ و ریشه و میوه و همانند ملتی بدون خیر و خدمت نشان داده می‌شود!!

پس ای دوستان ناسیونالیست طرفدار کرد!

دیگر حمله و هجوم کورکورانه و بی‌اساس به اسلام نکنید و دیگر آثار ادبی نویسندگان و شاعران مسلمان گذشته مانند «خانی»، «مه‌لای جه‌زیری»، «نالی»، «حاجی‌قادر»، «مه‌حوی»، «مه‌لای گه‌وره» و... را

---

۱. منظور تنها تاریخ مسجل و ثابت و بدون انکار است.

با هدف پاک کردن کارنامه‌ی اسلام از آثار بی‌نظیر و کمیابشان و نامسلمان جلوه دادن این شخصیت‌ها، زیر تیغ توجیه و تأویل قرار ندهید، چون:

الف) بی‌دین نشان دادن ایشان و پاک کردن اسلام از آثارشان، هیچ تغییری بر آن مرحله‌ی تاریخی نمی‌گذارد که در آن زندگی کرده‌اند!

ب) کرد در ادوار مختلف فقط دارای تاریخ اسلامی است که بتواند به آن افتخار کند و سربلند باشد، کرد تنها از راه خدمت کردن به اسلام – هم‌چنین بسیاری از ملت‌های مسلمان دیگر – وجود خویش را در تاریخ اثبات کرده است و اگر اسلام را از آن جدا کنیم، باز هم بیشتر ضعیف و ذلیل خواهد شد!!

ج) کافر پنداشتن آنان هیچ سود و برکتی برای حقیقت کنونی ملتمان در بر نخواهد داشت!!

اگر نفع ملتمان را می‌خواهید و آن را دوست می‌دارید –که انتظار همین از شما می‌رود– دست از این کارتان بردارید که ملت کرد بی‌نام و نشان و گم می‌شود!! بدون شک هر کسی بخواهد درختی را قطع کند که بر آن ایستاده است، ابتدا شاخه‌ی زیر پای خودش بر زمین می‌افتد!!

۴- صلاح‌الدین نسبت به ملتش بی تفاوت نبوده است؛

تعدادی از افرادی که همیشه دلسوز و غم‌خوار ملت کرد بوده و درونشان در عشق و محبت نسبت به کرد و کردستان مانند تنور می‌سوزد!! هرگاه در مورد اسلام برای آنان سخن آغاز کرده و گفته شود بیایید به برنامه‌ی خدا بازگردیم، چون ما بنده‌ی خداییم و غیر از بندگی انتظاری از ما نمی‌رود و فقط برنامه و دین خداوند است که می‌تواند اهداف و آرزوهایمان را برآورده سازد.

می‌گویند: بعد از هزار و چهارصد سال اهداف و دستاورد اسلام کجاست و اسلام برای کردها چه کاری انجام داده است، مگر صلاح‌الدین کرد نبود! او که فرمانروای یک دولت بزرگ اسلامی بوده است، پس چرا هیچ کاری برای کرد انجام نداد!؟

در پاسخ می‌گوییم: صاحب این سؤال در گرداب نادانی و ناآگاهی بزرگ غرق شده و دست و پا می‌زند، زیرا هم در مورد حقیقت و واقعیت تاریخی گذشته و معاصر بی‌اطلاع است و هم در مورد حقیقت و واقعیت دین اسلام!

درباره‌ی تاریخ آگاهی ندارد وگرنه نمی‌بایست از صلاح‌الدینی گله کند که بیش از هشت صد سال از مرگ او می‌گذرد![1]

چون بسیار مشخص است در آن برهه از زمان - یعنی سده‌ی ششم هجری- مردم از دیدگاه باور و اعتقاد به مسائل نگاه کرده است و بدون شک مسلمان و غیرمسلمان نیز در آن مشترک بوده‌اند وگرنه غیر از باور و اعتقاد چه چیزی می‌توانست هرکدام از «فردریک اول» امپراتور آلمان و «فلیپ آگوستنس» پادشاه فرانسه و «شیردل ریکاردوس» پادشاه انگلیس را آن‌گونه تغییر دهد که صلیب به تن کرده و به همراه پاپ برای مبارزه با اسلام متحد شوند!![2]

همچنین اگر باور و اعتقاد نبود چه چیزی سبب تجمع و اتحاد مسلمانان کرد و عرب و ترک و... زیر پرچم فرمانروایی کُردی مانند صلاح‌الدین ایوبی می‌شد؟!

هم‌چنین همان‌طور که اکنون ناسیونالیسم در سطح فکری جامعه وجود

---

۱. صلاح‌الدین ایوبی در سال ۱۱۳۸ میلادی متولد و در سال ۱۱۹۳ حیات را بدرود گفته است.
۲. تاریخ الشعوب الاسلامية، کارل بروکلمان، ص ۳۵۷.

دارد و هفتاد سال است که برایش تبلیغ می‌کنند و حتی نتوانسته است ملتی مانند عرب را گرد خود جمع کند، چه برسد به تمام ملت‌های آسیای مرکزی؛ اگر در آن زمان نیز، این نژادپرستی وجود داشت، نه صلاح‌الدین و نه هیچ فرد دیگری از حاکمان و بزرگان مسلمانان نمی‌توانستند، به آسانی فرمانروایی امت اسلامی را به عهده گرفته و انجام دهد که از ده‌ها قوم و ملت‌های مختلف به وجود آمده و تمام آسیای غربی و مرکزی را در برگرفته بود.

پس کسی که از صلاح‌الدین انتظار داشت بیش از هشتصد سال پیش انقلاب قومی انجام دهد یا منتظر است فرمانروای مسلمان کرد هشت قرن پیش در مورد مسئله‌ای سخن بگوید که در سال ۱۷۸۹ میلادی (بیش از دویست سال پیش) به وجود آمده است، انتظاری بس نابجا، عجیب و غیرممکن دارد!!

چون به ثمر نشستن هر چیزی، نیازمند مهیا و آماده شدن وضعیت و شرایط لازم و مناسب است و بدون شرایط مناسب و لازم، انتظار به نتیجه رسیدن آن، دلیل بر نادانی و سادگی می‌باشد.

از سویی دیگر نیز واضح است صاحب آن سؤال گمان می‌کند این وضعیت و شرایط نامناسب و پراز ظلم و ستم قومیتی که در آن زندگی می‌کند، هیچ تفاوتی با شرایط و وضعیت ملت کرد در هشتصد سال پیش ندارد!

اما در مقایسه کردن و به خطا رفتن ایشان هیچ شکی نیست، چون در شرایط و وضعیت زمان صاحب سؤال، دیو زشت و کریه نژادپرستی و ناسیونالیسم، بال سیاهش را بر آن گسترانده و زندگی را بر مردم تلخ کرده است، اما زندگی زیر سایه‌ی دولت اسلامی در هشتصد سال پیش

بسیار متفاوت بوده است، چون در آن زمان هیچ‌کدام از رنگ و نژاد و حزب و جغرافیا و... همانند اکنون سبب جدایی و ایجاد مرز بین ملت‌ها و اقوام نشده بود، بلکه مرزها در آن جمع شده و اساس و ترازوی مقایسه و تمایز فقط اسلام بود![1]

پس مسلمانان با همه‌ی قوم‌ها و ملت‌هایشان بسیار به هم نزدیک و یکسان بودند و هیچ کس احساس نمی‌کرد که نادیده و مورد تبعیض قرار می‌گیرد و حقوقش ضایع می‌گردد و شخصیتش لگدمال می‌شود و بدون شک زیر سایه‌ی دوستی[2] این چنین، نه هیچ مسلمانی از ملت‌های کرد و غیر کرد، وسوسه‌ی ملیتی به اندیشه‌اش خطور کرده و نه فرمانروایی مانند صلاح‌الدین نیز احساس کرده که حق ملت کرد ضایع شده است تا به پا خیزد و در این باره چیزی بگوید و کاری بکند!

حال که فهمیدیم صاحب سؤال تا چه اندازه از تاریخ ناآگاه است، اکنون نیز ناآگاهی وی و هر شخص دیگر همتای او را در مورد اسلام روشن می‌کنیم و می‌گوییم: همه‌ی افرادی که از صلاح‌الدین انتقاد می‌کنند، چون او برای انقلاب ناسیونالیستی ملت کرد قیام نکرده است، نسبت به اسلام ناآگاه و ناآشنا هستند. چون یکی از چیزهایی که در اسلام بسیار روشن است و نیازی به دلیل و برهان ندارد، این است که به مسلمانان اجازه نمی‌دهد رنگ و زبان و وطن و نژاد و... را مقایسه کرده و به این خاطر باعث رنجش کسی شود، پس قیام نکردن صلاح‌الدین به

---

۱. که حقیقت و واقعیت اکنون است.

۲. واقعیتی آشکار است که بعد از حکومت زرین و بی‌نظیر چهار جانشین پیامبرﷺ فرمانروایان اسلام کم و بیش ظلم و ستم و نژادپرستی را روا داشته‌اند و از مال مردم و ملت نیز، به عیش و نوش می‌پرداختند، اما با این حال نیز نمی‌توانیم هیچ‌کدام از دولت‌های کنونی سده‌ی بیست را با دولت‌های اسلامی در دو کفه‌ی ترازو مقایسه کنیم و در واقع باید گفت: تفاوت‌ها از زمین تا آسمان است.

هدف ملیت و در چهارچوب ملت کرد، به این خاطر نبوده است که آیین و اعتقادش بـه او اجـازه نـداده اسـت و اگـر هـم بـه او اجـازه مـی‌داد، نمی‌توانست - همانطور که بعداً گفته خواهد شد- و اگر هم فرض کنیم که می‌توانست، در آن زمان نیازی به چنین کاری نداشت،[۱] یعنی فهمیـده بود که اسلام از پنجره و افقی وسیع بـه انسـان‌هـا مـی‌نگـرد و از انسـان مسلمان راضی نمی‌شود، که ملتش را در اندازه‌ای کوچک و تنـگ قـرار داده و در گوشه‌ای از این جهان پهناور محدود و منزوی سازد.

شگفت اینجاست خصوصیتی که ناسیونالیست‌ها با آن صـلاح‌الـدین را مجرم معرفی کرده و معتقدند که نداشتن این خصوصیت ارزش و جایگاه وی را پایین آورده است، برترین شعار شخصیتی اوسـت و اگـر خـدای ناکرده این خصوصیت در او وجود نداشت، هیچ‌گاه ممکن نبود به چنین قهرمان توانایی تبدیل شود که دوست و دشمن بـرای او ارزش و احتـرام قائل شوند؛ برای اثبات این سخنم دو دلیل بیان می‌کنم.

الف) اگر صلاح‌الدین فردی ناسیونالیست و نژادپرست می‌بـود، اصـلاً نمی‌توانست فرماندهی قوی‌ترین سپاه جهان و اسلام در آن زمـان را کـه اکثر ملت‌های مسلمان در آن سهیم بودند، به عهده بگیـرد، چـون اگـر او پرچم و شعار نژادپرستانه‌ی کردگرایانه را فریـاد مـی‌کشـید، اعـراب نیـز صدای عربی و ترک‌ها نیز ترکی و فارس‌ها نیز ... را بلند می‌کردند!

---

۱. در این‌جا شاید افرادی ساده اندیش یا کسانی که می‌خواهند خود را فریب دهند، بگویند: پس اسـلام باوری به حقوق ملیتی و قومی ملت‌ها ندارد!! اما بـه چنـین افـرادی گفتـه مـی‌شـود: حقـوق قـومی بـا نژادپرستی متفاوت است، اسلام نیز بر اولی تأکید می‌ورزد، اما دومـی نـوعی از بـت پرسـتی اسـت و در اسلام جایی ندارد و بدون شک اگر وضعیت ملت کرد در عصر ایوبیان هماننـد اکنـون سـتمدیده بـود و حقوقش ضایع می‌گشت، صلاح‌الدین همانند هر مسلمان و اسلام‌گرای انقلابی، برخـورد دیگـری داشـت چون (لِكُلِّ مَقامٍ مقال).

پس کسانی که از آن پدیده و الگوی مسلمان انتقاد می‌کنند، می‌خواهند در آن زمان، وی از فرماندهی سپاه اسلام و فرمانروایی مصر و یمن و شام و جزیره[۱] دست می‌کشید و دولت و حکومتی کردی را تأسیس می‌کرد و خویشتن را در چهارچوب تنگ و باریک قومی قرار می‌داد[۲] اما بسیار خوب شد که آرزوی ایشان برآورده نشد وگرنه نه تنها ملت کرد، بلکه اسلام و جهان نیز از این شهسوار قهرمان و رهبر عادل و حاکم مهربان بی‌بهره می‌شد[۳].

ب: این‌گونه هم نیست که ناسیونالیسمِ نژادپرستانه، فکر و برنامه‌ای بسیار سودبخش و پر خیر و برکت بوده باشد، که صلاح‌الدین به خاطر توجه نکردن به آن ملامت و سرزنش شود، بلکه برعکس بسیار بهتر شد که آن را رد کرده و آلوده‌ی این درد و مرض مهلک نشد وگرنه به جای آن‌که مایه‌ی افتخار و سربلندی کردها و به طور عموم مسلمانان باشد، به لکه‌ای سیاه و زشت، بر اوراق تاریخ ملت کرد تبدیل می‌شد،[۴] زیرا از

---

۱. جزیره اسمی بود برای قسمت‌های زیادی از کردستان کنونی.

۲. نظر آن دسته از افرادی که از صلاح‌الدین انتقاد کرده و می‌گویند: می‌بایست از فرماندهی سپاه اسلام و فرمانروایی بزرگ‌ترین و قدرتمندترین دولت آن زمان دست می‌کشید و خود را در حصار تنگ کردستان محصور می‌کرد را مثل نظر کسانی می‌بینم که از رئیس جمهور یا استاندار می‌خواهند، دست از رئیس جمهوری و استانداری بکشد چون او اهل روستا بوده است، پس به روستایش برگردد و کدخدای آنجا شود!!

۳. اگر صلاح‌الدین دست به چنین کاری می‌زد و امت واحده‌ی اسلامی و بزرگ‌ترین قدرت جهانی آن زمان را از هم فرو می‌پاشاند و سبب تفرق و تجزیه ممالک اسلامی می‌شد هیچ گاه تاریخ و مردم اهل علم و انصاف او را نمی‌بخشیدند چون در واقع دچار بزرگترین خیانت می‌شد و از لحاظ سیاسی نیز رهبری امپراطوری بزرگ اسلامی به وسیله‌ی اسلام برای یک کُرد فراهم شده بود، که یک فرصت بزرگ بود و انتقاد به آن هیچ جایگاهی ندارد.

۴. درخور توجه است که در طول تاریخ هر کسی به فکر نژادپرستی و ملیت پرستی پناه برده باشد، بد نام شده و مورد نفرین تاریخ قرار گرفته است، مانند چنگیز، هولاکو، هیتلر، موسولینی، جمال عبدالناصر، میشل عفلق، صدام حسین و هرشخص دیگری مانند ایشان چه در گذشته و چه در حال حاضر!!

وقتی که فکر ناسیونالیسم، جهان را در برگرفته و تخم کثیفش را در دل و ذهن ملت‌ها و اقوام جهان کاشته است، جهان را به میدان کشت و کشتار و قتل و جنگ و خونریزی و تجاوز تبدیل کرده و قانون دریا (ماهی بزرگ، ماهی‌های کوچک را خواهد خورد) به قانون زندگی و گذران ملت‌ها مبدل شده است.

اگر هم فکر ناسیونالیسم تنها ضربه و زیانش برای انسان‌ها فقط سبب و آتش زیر خاکستر دو جنگ جهانی اول و دوم بوده باشد، همین برای اثبات زیان و ضرر ناسیونالیسم کافیست. پس طعنه و ملامت بی‌اساس، در مورد رادمرد مسلمانی مانند صلاح‌الدین که با اسلام به آن جایگاه رسید و نام وی و هم زبانان کردش با آن پرآوازه شد، کاری عاقلانه و از روی تفکر نیست، فردی که اسمش در تاریخ اسلام و جهان در اوج عزت و احترام ثبت شده است؛ بیاییم به جای قدرنشناسی و بی‌احترامی در مورد کسی که حتی دشمنان هم به عزت و ارزش وی اعتراف می‌کنند[۱]، بگوییم: «خداوندا صلاح‌الدین را به بهشت شاد گردان، به خاطر

۱. کارل بروکلمن، شرق شناس معروف، درباره صلاح‌الدین گفته است: «در حقیقت صلاح‌الدین به خاطر جنگ‌هایی که با صلیبی‌ها انجام داده است، به معروف‌ترین فرمانروا در میان فرمانروایان شرق، در نزد اروپاییان تبدیل شده است. در شرق نیز نام او در کنار نام‌های «هارون الرشید» و «ظاهر بیبرس» همانند نشانه‌ای برای دوره‌ای از بهترین و پرآرامش‌ترین دوره‌ها، زنده مانده است و شکی در آن نیست که تعداد کمی از حاکمان و فرمانروایان اسلام به پایه و مقام او در زمینه‌ی اخلاص و صداقت و شجاعت و ترک آرزوی شخصی و خدمت دلسوزانه برای دولت و ملتش رسیده باشد.
دشمنان و بدخواهانش هیچ چاره‌ای جز اقرار به مردانگی و مهربانی و بخشندگی وی در مورد دشمنان و مخالفانش نداشتند.
نه فقط همین، بلکه علاوه بر این، صلاح‌الدین پشتیبان علم و دانش بود- خدمت صلاح‌الدین در هنر معماری در قدس و قاهره درخشید، مسجد اقصی را نوسازی و برای اولین بار کتابخانه‌ای با چهار سالن بزرگ در جوار مقبره‌ی امام شافعی تأسیس کرد.
رجوع کنید به (تاریخ الشعوب الاسلامیه) نوشته کارل بروکلمن، چاپ نهم ۱۹۸۱، ص ۳۶۰-۳۵۸.
پس ای خواننده‌ی عزیز توجه کن! این اقرار مردی صلیبی است که پدران و اجدادش ضربه‌های دندان-

خدمت کردنش به دین اسلام و ملت کرد، چون تو اسلام را با کرد و کرد را با اسلام عزت بخشیده‌ای و سربلند کرده‌ای».

۵- معامله و بازرگانی با دین، دین را نزد ما بی ارزش نمی‌کند!

تاریخ هیچ باور و اعتقادی –دینی و غیردینی- از افراد بازرگان و دنیادوست و فرصت طلب، پشت پرده‌ی آن باور و اعتقاد خالی نبوده است، زیرا در همه‌ی دوران‌ها افرادی پست و فرصت طلب بوده و هستند، که به هر شیوه‌ای، نفس پست و کم ارزش خود را از آرزوهایشان سیر گردانند، بدون توجه به مسائلی مانند دین و وجدان و اخلاق!

البته دین پاک اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست و کم و بیش از این دسته افراد، داشته و دارد و خواهد داشت. پس اگر بیاییم و این‌گونه انتظار داشته باشیم که هیچ‌کس از افرادی که خودشان را پیرو اسلام می‌دانند، نتوانند در زیر پرده و اسم آن خیانت و ناپاکی انجام دهند، انتظاری غیرممکن و غیرواقعی داریم، چون انسان هر گونه باشد، باز انسان است و انتظار اشتباه و خطا و گناه و ناپاکی و هر کار خوب و بدی از او می‌رود و به یقین هرگز فرشته نخواهد شد!!

پس ای خواننده‌ی عزیز!

اگر ملا یا شیخ یا باسواد یا بی‌سوادی می‌آید و به نام اسلام و در لباس اسلام، کار ناروا و ناپاکی انجام می‌دهد، بسیار طبیعی به آن بنگر و به

شکن زیادی از صلاح‌الدین خورده‌اند، اما جوانمردی و بزرگی صلاح‌الدین او را ناچار به مدح و ستایش وی می‌کند و گفته شده است (الأفَضلُ ما شَهِدَ بِهِ الأعداء» «برترین انسان کسی است که دشمنانش به سود او گواهی دهند» اما مسلمانان ناآگاه و کردهای بی‌انصافی داریم که به ناحق به آن بزرگ‌مرد توهین می‌کنند!!

اندازه یک سر سوزن باورت نسبت به اسلام کم نشود! آیا کسی را سراغ داری که به خاطر رفتار بد و ناروای یک پزشک ناشی و شرور، از علم پزشکی بدش بیاید[۱]؟! بدون شک خیر و اگر کسی این چنین هم باشد! به خطا رفته است.

آری! حکمی را که شامل مسلمانی شر و مضر و بیماردل و دین‌فروش می‌شود، بر اسلام پاک و مطهر و سراسر خیر و برکت بچسپانیم که فردی کج‌ذهن و کج‌رو به ناحق خود را به آن وصل کرده است. خوب بدانیم که در هیچ عصر و دوره‌ای امت اسلام از مؤمن عالم و راست‌گو و حق‌گو و رادمرد و شجاع خالی نیست که در هنگام گفتن و اعلام حق از هیچ‌کس نمی‌هراسند، و برنامه‌ی خداوند را آن چنان که هست به مردم می‌رسانند، بدون آن‌که طمع و حرص و ترس بر آنها تأثیر بگذارد و راهشان را تغییر و منحرف کند، پس هیچ‌کس حق ندارد اخلاق و رفتار انسان به ظاهر مسلمان، اما بی بند و بار و شرور را که باری بر دوش اسلام است، بهانه‌ی گلایه و طعنه و فرار از اسلام قرار دهد.

سخنم با آن بازرگانان این است: ای دین فروشان ترسوی بازنده! چرا خودتان را بلندگوی ستمکاران کرده‌اید!؟ اگر حب شهرت شما را به این کار تحریک می‌کند، پس خوب بدانید که به خطا رفته‌اید و علاوه بر بی‌ارزشی و بی‌اعتباری، ساده لوح و نادان هم از آب درآمدید! زیرا هر کسی با دین خداوند بازرگانی و معامله کند، خداوند از حق خویش نمی‌گذرد و وی را رسوا، ذلیل و شرمنده و رو سیاه دنیا و آخرت می‌گرداند.

---

۱. و دستورات پزشکی را به طور کلی نادیده گرفته و یا آن را انکار کند، همچنین این قاعده در مورد تمام علوم و فنون دیگر هم قابل تطبیق است؛ پس باید همگان بدانند و دور از انصاف است که اسلام را از این قاعده مستثنی گردانیم [مترجمان].

اگر دلیل دین فروشی شما، به دست آوردن منافع و فرصت‌های دنیایی مانند ثروت و تشویق است، این را خوب بدانید که زیان‌بارترین افراد کسی است که دین و آیین خویش را به دنیای دیگران می‌فروشد، هر چند به ظاهر کالایش چیز مرغوبی باشد!

اگر ترس هم شما را به این کار وا می‌دارد که خودتان را شرمنده‌ی محضر خداوند و مردم بکنید، این را بدانید که آیه‌ی «ألا فی الفِتنَهِ سَقَطُوا»[1] شما را شامل شده است!!

۶- مسئله‌ی کرد چیست و مشکلات آن چگونه و با چه چیزی حل خواهد شد؟!

ملت کرد یکی از ملت‌هایی است که با هم امت اسلامی را تشکیل می‌دهند، مدت زمان زیادی است که زیر بار ظلم و ستم و تضعیف و تجاوز می‌نالد و در حقیقت ستمدیدگی و بیچارگی و از هم گسیختگی و جدایی ملت کرد، پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مسئله‌ی جهان به طور عموم و غرب آسیا بطور خصوص قلمداد می‌شود!

پس حقیقت و واقعیت این مسئله‌ی مهم چیست و چگونه و با چه چیزی حل خواهد شد؟! با توکل بر خداوند متعال در این بحث تلاش می‌کنیم پاسخی اسلامی و صحیح به هرکدام از این سه سؤال را بدهیم.

---

۱. «وَ مِنهُم مَّن یَقُولُ ائذَن لِّي وَ لا تَفتِنِي ألا فِي الفِتنَهِ سَقَطُوا وَ إنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَهٌ بِالکافِرین». توبه/۴۹

«بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده و ما را دچار فتنه و فساد نساز. هان! هم اینک ایشان به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و آتش دوزخ کافران را فرا می‌گیرد».

اول: مسئله‌ی کرد چیست؟

تا وقتی که جهان اسلامی به طور کلی به اسلام پایبند بوده و پرچم اسلامی را بر دوش گذاشته بود، مشکلی به نام – مشکل کرد – در میهن اسلامی وجود نداشت، بلکه کرد و فارس و عرب و ترک و بقیه‌ی ملیت‌های دیگر، برادرانه و صمیمانه در کنار هم زندگی و همه با هم به باور و اعتقادشان خدمت می‌کردند، اگر عرب یا ترکی حق ابراز آرا و نظرات خود و انجام کار را داشت، یک کرد نیز به همان شیوه و بدون تبعیض و تفاوت آن حق را دارا بود، بهترین دلیل و برهان برای سخنانم این است که جهان اسلام در سده‌ی ششم هجری با ترک و عرب و همه ملیت‌ها و قومیت‌های دیگرش، به رهبریت و حکمرانی رادمرد کرد سلطان صلاح‌الدین ایوبی راضی بودند، که فرمانروایی قدرتمندترین و بزرگ‌ترین دولت اسلام و جهان و فرماندهی سپاه اسلام در آن عصر را بر عهده گرفته و اسلام را با کرد و کرد را با اسلام سربلند ساخت و سپاه صلیبی‌های ستمگر و سفاک را مجبور به عقب نشینی کرده و جهان اسلام را رو سفید کرد و قدس شریف را از چنگال اروپایی‌های صلیبی رهایی بخشید!

پیداست که در آن زمان ملت کرد، همانند اعضای دیگر امت اسلامی، حقوقش محفوظ بود، اما اکنون ملت کرد هنوز هست و از گذشته نیز بیشتر است، اما نه تنها راهی برای فرمانروایی و سیادت ندارند، بلکه ساده‌ترین حق طبیعی و انسانی یعنی زندگی در خاک و آب خدادادی خویش را نیز به آنها روا نمی‌دارند!!

از این سخنان به یک حقیقت مهم رسیدیم، که پاسخ سؤال «مسئله‌ی کرد چیست؟» می‌باشد!

حقیقت نیز این است که بعد از ضعیف شدن پیوند برادری اسلامی و گسترش تخم کثیف ناسیونالیسم و نژادپرستی در جهان اسلام، ملت‌های اسلامی و به طور خاص ترک و عرب و فارس و بیشتر برادری اسلام را از هم گسسته و با نقشه و نیرنگ قدرت‌های بزرگ ظالم و بی‌انصاف و دور از خدا به دام و تله‌ی سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» امپریالیسم افتادند و اعراب پرچم عربی‌گری و ترک پرچم ترکیسم و فارس ایرانیسم را بر دوش گرفتند، با تقلید کورکورانه از امپریالیسم جهان‌خوار شروع به ظلم و ستم نسبت به ملت ساده و پاک‌دل کُرد همسایه‌ی خود کردند[1] و روشن است که در چنین حالتی، ملت کرد نیز بر

---

۱. سخنی کوتاه و مهم درباره‌ی چگونگی تقسیم و جدا کردن کردستان:
از همان ابتدای سده‌ی میانی، کردستان میان دولت ایران و دولت عثمانی تقسیم شد و شاه اسماعیل صفوی قسمت شرق را برای خودش جدا کرد! سپس در ابتدای قرن نوزدهم به خاطر ضعف دولت عثمانی، قسمتی از خاک کردستان، به دست روسیه افتاد و بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) کردستان به شیوه‌ی امروزی میان ایران، عراق، ترکیه و سوریه تقسیم شد، مثل این‌که صاحبان اصلی کردستان فارس و ترک و عرب باشند و –کرد- هیچ حقی بر آن نداشته باشد!! این سخنی کوتاه درباره چگونگی تقسیم شدن کردستان بود، اکنون نوبت ادامه‌ی این خبر تلخ و نااسلامی و غیرانسانی است:
... بزرگترین دلیل شروع جنگ جهانی اول عبارت بود از استعمارگری و طمع دولت‌های بزرگ برای تقسیم جهان در بین خودا! همه‌ی دولت‌های بزرگ همانند گربه‌ی گرسنه به خاک دولت عثمانی چشم دوخته و با اضطراب و استرس منتظر ارثش بودند! حتی آلمان، هم‌پیمان ترکیه نیز از دولت‌های بزرگ کمتر به امید ارث هم‌پیمانش نبود! به همین خاطر دولت‌های بزرگ به‌صورت تنهایی یا گروهی در کمین بوده و مشغول تهیه‌ی نقشه و برنامه، برای رسیدن به آرزوهایشان بودند و همین سبب شروع جنگ شد. بدون شک کردستان نیز مثل قسمتی از آن ارث و قسمتی از خاک دولت عثمانی، جایگاه بسیار مهم در آن نقشه‌ی اساسی داشت. پس از مشاجره و مجادله و بگیر و ببند زیادی دولت‌های متفقین به شیوه‌ای پنهانی برای تقسیم دولت عثمانی که آن را «مرد بیمار» نام گذاشته بودند، به نتیجه رسیدند. این توافق نه تنها بدون آگاهی ملت‌های منطقه بود، حتی آینده‌ی ایشان را نیز در بر می‌گرفت. این پیمان دولت‌های بزرگ نیز در تاریخ به پیمان «سایکس پیکو» مشهور است که بر چند مرحله گذشته است:
ابتدا در روز نوزده‌ی مارس سال ۱۹۱۶، میان انگلیس و فرانسه گفتگو شروع شد، نماینده‌ی انگلیس (مارک سایکس) و نماینده‌ی فرانسه «جرج پیکو» بود و سپس همه‌ی نتیجه و گفتگوهای انگلیس و فرانسه به روسیه فرستاده شد. روسیه نیز پس از مشاجره و مجادله و رفت و آمد بسیار، قبول کرد که پیمان تغییر یافته را امضاء نماید. بعد از آن در روز ۲۶ مارس ۱۹۱۶ فرانسه و روسیه پیمانی مهم و

اساس قانون طبیعی دفاع از خود، شروع به تلاش کرد و به فکر تکاپو برای بدست آوردن آزادی و استقلال افتاد، یا حتی برای نجات یافتن از نابودی و انقراض!!

آری! خواننده‌ی گرامی ضروریست به این مسئله آگاه باشیم که سخن گفتن یک کرد به عنوان ملتی از هم گسیخته! با سخن گفتن در مورد عرب، ترک و فارس و... از سوی این ملت‌ها که دارای خاک و دولت و

مخصوص درباره‌ی تقسیم بخش آسیایی دولت عثمانی را امضاء کردند. بعد از مدت کمی نیز انگلیس رضایت خود را بر آن پیمان ابراز کرد. در روز ۹ و ۱۶ همان سال پیمانی دیگر از همان شکل میان انگلیس و فرانسه امضاء شد و به این شکل پیمان کثیف «سایکس پیکو» متولد شد، اما با هزاران فریب و نیرنگ!

سرانجام نتیجه‌ی جنگ نحس جهانی اول میان دولت‌های بزرگ این بود که ارث گسترده و وسیع دولت عثمانی و به نام خلافت اسلامی!! میان روسیه، انگلیس، فرانسه و ایتالیا تقسیم شد و کردستان نیز که قسمتی از آن ارث بود، به‌صورت خیرات بر سفره‌ی دولت‌های بزرگ و پیشرفته خواهانِ پیشرفت، تقسیم شد؛ بخش شرق نیز در چهارچوب ایران باقی ماند و بخش دیگر نیز به دو قسمت تقسیم شده شمال کردستان بعد از پیروزی کمالی‌ها در دولت جدید ترکیه باقی ماند و جنوب کردستان نیز بعد از رفت و آمدی طولانی به عراق متصل شد و عراق مستعمره‌ی انگلیس شد.

البته بعد از نشست‌های سال ۱۹۲۰ نیز، پیمان «سیور» با حضور گروهی از نمایندگان کرد بسته شد، در بخش سوم این پیمان در ماده‌های ۶۲ و ۶۴ تأسیس کردستان آزاد، پیشنهاد شد و پیداست که ملت کرد به آن بسیار شادمان بودند!

اما بعد از کودتای کمال آتاترک نژادپرست و ضداسلام در سال ۱۹۲۳، پیمان «لوزان» منعقد شد و تمام قول و قرارهای پیمان «سیور» لغو شد!

سرانجام کردستان، این سرزمین وسیع و متصل و ناگسستنی که از دریای سیاه تا خلیج، اقتدار دارد و یک ملت با یک ریشه در آن زندگی می‌کند، این‌گونه تقسیم شد:

دویست و سی هزار کیلومتر مربع به ترکیه، صد و نود هزار کیلومتر مربع به ایران و صد و پنج هزار و صد و یازده کیلومتر به عراق واگذار شد!! یعنی ۲۹٪ خاک ترکیه، ۱۲٪ خاک ایران و ۲۹٪ خاک عراق نیز متعلق به کرد است، لازم به ذکر است که روسیه و سوریه نیز قسمت‌هایی از خاک کردستان را برای خودشان جدا کرده‌اند، اما «وَ سَعيَلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أيُّ مُنقَلَبٍ يَنْقَلِبُون». شعراء/۲۲۷ «و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشتشان به کجا و سرنوشت چگونه است».

تذکر: برای نوشتن این سخنان به این منابع تکیه کرده‌ام:

۱- کرد و کردستان، واسیلی فیکیتین، مترجم: محمدقاضی، ص ۶۲۳ -۵۲۵.

۲- کردستان در سال‌های جنگ جهانی اول، دکتر کمال مظهر احمد، ص ۱۶۹ – ۱۵۷.

۳- تلاش در راه کردستان، لنا. أ. خلفین، مترجم: جلال تقی، ص ۱۵-۵.

وطن خویش هستند، بسیار متفاوت است، چون کرد، هنگامی که از کـرد بودن و کردستان سخن می‌گوید، هدفش این است که بگوید همـان‌طـور که دیگران هستند، من نیز باشم و از بین نروم!!

اما یک ترک، هنگامی که ادعای ترک بودن می‌کند، هدفش این است که فقط خودش باشد و کردهای همسایه‌اش را نیز ترک کوهستانی معرفی و قلمداد کند! هم‌چنین عرب و فارس و هر ملت و قومی که دارای وطن و دولت و حکومت هستند!! بدون شک سخن دو نفـر کـه یکـی از ایشـان می‌گوید: بگذارید من هم باشم! و دیگری که می‌گوید: فقط من باید باشم و دیگران باید برده و خدمتکار من باشند، از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

این حقیقت را به این خاطر بیان کردم، تا در شناخت واقعیت ملتمان و فهم و درک وضعیت ملی و سیاسی آن به خطا نرویم و از دیدگاه دیگران به این ملت ستمدیده که حقش خورده شده است، نگاه نکنیم و خـود را در آینه‌ی افکار و نظرات دیگران نبینیم، زیرا متأسفانه تعدادی از بـرادران مسلمان این‌گونه رفتار می‌کنند!!

آری! بر اساس قانون فیزیکی «برای هر عملـی، عکـس العملـی وجـود دارد، در اندازه و مناسب آن و در برخورد و مقابل آن» (لکل فعل رد فعل یساویه فی المقدار و یعاکسه فی الأتجاه). ملت ستمدیده‌ی کرد که از هم گسیخته و جدا شده‌اند و خاک و وطنشان تقسیم شده (و حیـف و میـل دیگران شده است) پرچم کرد بودن را بر دوش نهاد و به این مهم بسنده نکرد و به چند فکر و مکتب گوناگون غرب و شرق پناه برد، که شاید به فریادش رسیده و به آرزوهایش برسانند و از ظلم و ستم و بـی وطنـی و بی مأوایی نجاتش بخشند! پس خلاصه‌ی مطلب این اسـت کـه شـکل و مسئله‌ی کرد عبـارت اسـت از سـتمدیدگی و ضـایع کـردن حقـوق، بـه وسیله‌ی همسایه‌ها و برادران مسلمانش!!

دوم: مسئله‌ی کرد چگونه حل می‌شود؟!

حل و فصل مشکل کرد از دیدگاه اسلام این‌گونه است که کرد نیز مانند همه‌ی ملت‌ها و اقوام دیگر جهان، ملتی آزاد و مستقل باشد و در وطن خویش آزادانه زندگی کند و هیچ کس با هیچ نژاد و نشانه‌ای بر او خان و کدخدا نباشد و حقوق طبیعی و حقیقیش را ضایع نکنند!

پس تا وقتی که ملت کرد مسلمان مورد ظلم و ستم واقع شده و همسایگانش به‌صورت اقلیت و زیردست به او نظر افکنند، تا هنگامی که سرزمین کردها، تکه تکه شده و در بازار سیاه امپریالیسم جهان‌خوار با آن معامله گردد و به این و آن فروخته شود، وقتی حق دارابودن کشور و دولت، مانند همه‌ی ملت‌های دیگر جهان به کرد داده نشود و مانند کودک سرراهی، هر بار از سوی یکی از همسایگانش مورد بی‌رحمی و ظلم واقع شود! معنایش این است که از دیدگاه اسلام مسئله و مشکل کرد هنوز ادامه دارد و برای ملت کرد حقی طبیعی و رواست که هرچه در توان دارد، برای اثبات وجود و رهایی از ظلم و ستم و به دست آوردن آزادی و استقلال شرعی و مقبول، به کار بیندازد و دریغ نکند!

آری! خواننده‌ی گرامی

شما و دیگران نیز بدانید که ما و همه‌ی افراد مسلمان و پیرو مسیر پیامبرﷺ بدون هیچ کنایه و آشکارا می‌گوییم: حل و فصل مسئله‌ی کرد از دیدگاه اسلام این است، همان‌طور که ملت‌های دیگر در دنیا دارای زبان و وطن مخصوص به خودشانند، به هیچ وجه جایز و مشروع نیست که کردها به خادم ملتی دیگر یا شهروند درجه دوم و سوم تبدیل شود!! زیرا به اندازه‌ای که عرب‌ها، عرب و ترکها، ترک و انگلیسی‌ها، انگلیسی تبار هستند، به همان اندازه نیز کردها، کرد هستند![1]

یعنی ملت کرد نیز در ملیت، هیچ چیزی از ملت‌های دیگر کم ندارد، پس چرا چیزی که برای ملت‌های دیگر جایز و رواست، برای کرد روا نباشد؟!

اما باید همه این را بدانند! که ما با بیان نمودن حقیقت، هدفمان این نیست که امت اسلامی را به بهانه‌ی استقلال اقوام از هم جدا کنیم!! (هرچند که تکه تکه و از هم گسیخته نیز شده است!!) احقاق حقوق ملت کرد و هر ملت دیگر به روش اسلامی، به هیچ شیوه‌ای منجر به تکه

---

۱. چندین مرتبه با برادران عرب، بر سر پافشاری ایشان از این‌که هر سخنی که کرد در مورد کرد و حقوق و حق کشور ملیتی بر زبان بیاورد، در مخالفت و تضاد با اعراب تمام می‌شود و اسلام نیز به آن راضی نیست!! سخن گفته و به ایشان گفته‌ایم: پیامبرﷺ فرموده است: «لا یؤمن احدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه». رواه مسلم « مؤمن نیست آن کسی که برای برادرش دوست ندارد آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد».

پس اگر کشور و حکومت و دولت را برای خود می‌پسندید، برای ما نیز بپسندید! چرا شما بیش از بیست دولت داشته باشید اما برادران کرد شما یک دولت هم نداشته باشند؟! اگر هم نمی‌پسندید و می‌گویید: این وضعیت برای اعراب نیز با زور تحمیل شده است و براساس پیمان (سایکس-پیکو) به این روز افتاده‌ایم! می‌گوییم: بسیار خوب، حال که این گونه است؛ مرزهای جغرافیایی و سیاسی امپریالیسم را مقدس و مبارک نشمارید و بیایید با هم در لغو و منحل کردن نقشه‌ی سیاسی و نیرنگ ظالمانه‌ی امپریالیسم که جهان اسلام را تقسیم کرد، تلاش کنیم!

تکه کردن میهن اسلامی و جدایی امت پیامبرﷺ نمی‌شود، زیرا احقاق حقوق و آزادی و استقلال از دیدگاه اسلام به دو شیوه میسر می‌شود[۱] که هیچ‌کدام از آنها زیانی به اتحاد جهان اسلام و امت اسلامی نمی‌رساند:

۱- اگر امکان پذیر باشد که دولت بزرگ اسلامی برای امت اسلامی و میهن اسلامی تشکیل شود، ملت کرد، بخشی از آن امت و وطنش ایالت و اقلیمی از آن میهن وسیع خواهد بود.

۲- اگر به وجود آمدن دولت بزرگ اسلامی ممکن نباشد، همان‌طور که عربستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و... وجود دارند، پس کردستان نیز وجود داشته باشد و پرچم اسلامی برفراز آن به اهتزاز دربیاید.[۲]

سوم: مسئله‌ی کرد با چه چیزی حل می‌شود؟!

از دیدگاه ما پیروان اسلام و پایبندان به مسیر پیامبرﷺ تنها راه رسیدن به هدف و تنها درمان و علاج همه‌ی دردها و مشکلات، برنامه‌ی خداوند و مسیر محمدالمصطفیﷺ می‌باشد.

آری! ما به خاطر پیروی از راه پیامبرﷺ نه تنها به آزادی و استقلال می‌رسیم، بلکه همه‌ی آرزوها و اهداف بلند و بزرگ مادی و معنوی و دنیا و آخرتمان را بدست می‌آوریم، زیرا آزادی و به مقصد رسیدن ملت ستمدیده‌ی کرد و هر ملت دیگری مانند آن، مبتنی بر سه شرط اساسی

---

۱. روشن است که ما نظرمان این است که حل شرعی و واقعی مشکل کرد باید به یکی از این دو روش باشد، اما علاوه بر این نیز به حرکت تدریجی معتقدیم و قرار نیست که انسان بتواند یک دفعه و با یک مرحله به نتیجه برسد، پس هر قدمی که ما را به هدفمان نزدیک می‌کند، آن را خوب می‌دانیم و می‌پسندیم، مهم این است که ما حق شرعی و راه حل حقیقی‌مان را در نظر گرفته و فراموش نکنیم.

۲. بدون شک کردستان در هنگام خلافت اسلامی در طول خلافت چهار خلیفه‌ی راشد و امویان و عباسیان و عثمانی‌ها، تقسیم نشده بود و کردها نیز از هم جدا نشده بودند، بلکه موطن کردها بعد از شیوع امپریالیسم جهانی و هجوم بر جهان اسلام و به خصوص بعد از تقسیم دولت عثمانی میان دولتهای بزرگ، تکه تکه و از هم جدا شد. رجوع کنید به کتاب (کیف هدمت الخلافة) عبدالقدیم زلوم، ص ۹۸.

است و به خاطر دنباله‌روی از پیامبرﷺ هر سه شرط به دست می‌آید:

۱- تلاش و جهد و جهاد.

۲- ایستادن روی پای خود و اعتماد به نفس[1].

۳- اتحاد و یکرنگی و تسلیم نشدن و استقامت[2]

آری اسلام، پیروانش را این‌گونه تربیت می‌کند، که زندگی و مرگشان در راه خدا باشد و به خاطر اعتلای حکم و دین خداوند، همه چیز را فدا می‌کنند و به خاطر اعتماد و توکل به خداوند، اعتماد به نفسشان افزایش می‌یابد و خود را باور می‌کنند و منتظر صدقه و کمک از این و آن نیستند[3]!

ایشان را آن‌گونه تربیت می‌کند که دل‌هایشان با هم پیوند می‌خورد و مانند دیواری محکم، به یکدیگر متصل هستند و یکدیگر را نگه داشته و تا آخرین لحظه‌ی زندگی، به مبارزه و تلاششان ادامه می‌دهند و تلاش و قربانی شدن را بزرگ‌ترین نوع عبادت قلمداد کنند.

۷- تبیین تفکری نادرست:

هنگامی که برای برخی افراد، در مورد مشکل ملیتی و حل و علاج اسلامی، سخن بگویی، می‌گویند: مسئله‌ی ستمدیدگی ملت ما، مسئله‌ی دینی و اسلامی نیست، زیرا ما از لحاظ اسلامی مورد ستم واقع نشدیم، بلکه از لحاظ ملیتی و نژادی مورد ستم واقع می‌شویم، به عبارت دیگر:

---

۱. استقلال سیاسی مبتنی بر استقلال اقتصادی است، و اقتصاد هر جامعه‌ای مبتنی بر تولید و ابتکار است و تولید و ابتکار نیز مبتنی بر دانش و علم‌آموزی و فناوری است [مترجمان].

۲. موفقیت و پیشرفت هر ملتی در گرو علم و دانش و اتحاد و یکپارچگی می‌باشد و شکست هر ملتی در نتیجه‌ی جهل و تفرقه [مترجمان].

۳. وابستگی به بیگانگان به ویژه شرق و غرب، عامل اصلی شکست و عدم موفقیت است؛ زیرا آن‌ها به دنبال منافع خویش هستند و برای رسیدن به این هدف، خون ملت‌های دیگرا را می‌مکند [مترجمان].

ما به عنوان یک کرد مورد ستم واقع می‌شویم، نه به عنوان یک مسلمان، پس می‌بایست، مبارزه و تلاشمان براساس ملیت و کرد بودن باشد نه اسلامیت و مسلمانی!!

ما نیز در پاسخ می‌گوییم:

۱- در حقیقت این سخنان زاده‌ی افکار کسی است که از اسلام آگاهی ندارد و فکر می‌کند که اسلام عبارت است از به جا آوردن چند شعار معنوی و چند رفتار و عبادت شخصی!! وگرنه باید می‌دانست که مورد ستم قرار دادن حتی یک انسان نه یک ملت! کاری غیر شرعی و غیر اسلامی است و مسلمان باید در مقابل آن بایستد.

۲- از دیدگاه اسلام میان آن‌که نگذارند فردی نمازش را بخواند با آن‌که نگذارند در خاک خودش آزادانه زندگی کند و لباس ملی خودش را بپوشد و با زبان خودش سخن بگوید، هیچ تفاوتی نیست، زیرا همانطور که نماز فرمان خداست، آزادی و استقلال هر انسان و هر ملتی نیز فرمان خداست!

خداوند در قرآن، رهایی از شرایط سخت قیامت را به چند شرط منوط کرده است که اولین آنها آزاد کردن یک انسان است، چه برسد به آزاد کردن یک ملت! از زیر فشار و یوغ بردگی.

﴿فَلا اقتَحَمَ العَقَبَة* وَ ما أدراكَ ماالْعَقَبَة* فَكُّ رَقَبَةٍ* أو إطعامٌ في يَومِ ذي مَسْغَبَة﴾. بلد/۱۴-۱۱ «او خویشتن را به گردنه (رهایی و سعادت) نمی‌زند توچه می‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده و برده است. یا خوراک دادن در زمان گرسنگی است».

۳- اگر در تاریخ ملت‌هایی که شعار نژادپرستی را سر داده‌اند دقت کنیم، می‌بینیم که به هدفشان نرسیده‌اند - برای مثال اعراب و مسئله

فلسطین- یا اگر به ظاهر هم به هدف رسیده باشند، به میکروبی مضر در منطقه تبدیل شده‌اند، مانند ترک‌های کمالی[1] و اعراب بعثی.

٤- این‌طور پیداست که این دوستان، به اشتباه این‌گونه فهمیده‌اند که مسلمانی و کرد بودن، دو مسئله‌ی جدا از هم و با هم در تضاد بوده و هیچ وقت با هم جمع نمی‌شوند! بی خبر از این‌که - همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم- یک کرد مسلمان ستمدیده که حقوقش ضایع گشته است، اسلام نه تنها اجازه می‌دهد، بلکه به او فرمان می‌دهد و بر او واجب می‌کند بر ضد کسانی که به او ظلم و ستم می‌کنند، جهاد کند، همانطور که پیامبرﷺ فرموده است: «مَن قتل دون مظلمته فهو شهید». رواه ابوداود. «هر کسی در راه دادخواهی و ظلم‌ستیزی کشته شود، شهید است». واضح است اگر مسائل کرد، روی اساس اسلام بنا شود، قوی‌تر، پایدارتر است و عاقبت به خیرتر خواهد شد!

١. برای این‌که بدانید تفکر ناسیونالیسم ترکی که کمال آتاترک و همراهانش آن را پدید آوردند، چه بلایی برسر ملت کرد آورده است، نگاه کنید به (چند صفحه‌ای از تاریخ ملت کرد) نوشته دکتر کمال مظهر احمد، ص ٨٨-٦٧ و رفتار بعثی نیز آنقدر آشکار است که نیازی به گفتن ندارد، البته ما در ویژگی‌های حزب بعث اندکی به آن پرداخته‌ایم.

بخش چهارم:

مسلمان بودن و کرد بودن از دیدگاه اسلام و سکولاریسم

۱- شناخت و ویژگی‌های سکولاریسم

سلاح بسیار مؤثر و برنده‌ی دشمنان خدا و مخالفان پیام و برنامه‌ی او برای مخالفت و دشمنی با آن از گذشته، تغییر و تحریف حقایق و فریب مردم بوده است؛ با دقت در سرگذشت پیامبران که خداوند متعال در قرآن برای ما بازگو کرده است، این حقیقت دیده می‌شود، برای مثال بعد از این‌که موسی عليه السلام با پیام خداوند و دلیل و معجزه‌های آشکار با فرعون رو به رو شد و جادوگران در مقابل معجزه‌های موسی زانو زده و در برابر دعوت خدایی موسی تسلیم شدند؛ فرعون برای وارونه کردن حقایق و فریب مردم برده و زیردستش، این‌گونه نشان می‌داد که می‌تواند موسی را بکشد! اما بر مردم منت می‌گذارد که تاکنون به‌خاطر آنها او را نکشته است و سپس برای توجیه کشتن موسی دو تهمت بزرگ نامعقولانه را به او نسبت می‌دهد: تغییر و تحریف آیین و مذهبشان و ایجاد آشوب و هرج و مرج در کشور!![1]

---

۱. اکنون نیز در سراسر دنیا افراد بی‌دین و بت‌پرست، به ناحق به جان احزاب و انجمن‌های اسلامی افتاده‌اند که برای بازگرداندن و حاکم کردن حکم خداوند و آزاد کردن ملت و کشورشان از حکم

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَ قالَ فِرعَونُ ذَرُونِي أقتُل مُوسي وَليَدعُ رَبَّهُ إنِّي أخافُ أن يُبَدِّلَ دينَكُم أو أن يُظهِرَ في الأرضِ الفَسادَ﴾. مؤمن/٢٦ «و فرعون گفت مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند»

یکی از کلمات و اصطلاحاتی که به خاطر تغییر و تحریفش تأثیر زیادی در فریب و به اشتباه بردن بسیاری از مردم و حتی قشر باسواد و روشنفکر داشته است، کلمه‌ی سکولاریسم Secularism است، که ترجمه‌ی اصلی و کامل آن به عربی عبارت است از «ألعَلمَانِيّة» یعنی «برانگیخته و آغشته به علم» که برخی گمان می‌کنند با علم و دانش رابطه دارد، اما در حقیقت این‌گونه نیست و اصل و اساس سکولاریسم، قطع ارتباط زندگی با دین و شریعت و ارزش‌های بزرگ می‌باشد و بنیان برنامه‌ی زندگی بر اساس عدم اعتقاد به خداوند و آخرت و دین و ارزش‌های بزرگ آن استوار است، همان‌طور که در دایرةالمعارف بریتانیایی در تعریف کلمه‌ی Secularism می‌گوید:

«سکولاریسم عبارت است از جنب و جوش و حرکتی اجتماعی که می‌خواهد مردم را از بها دادن و ارزش قائل شدن برای جهان دیگر به سوی ارزش و اهمیت دادن به زندگی و گذران دنیا برگردانند، چون مردم

طاغوتیان و افکار و مکاتب شیطانی‌شان، تلاش و مبارزه می‌کنند، اما بی‌دینان و مخالفان خدا و خلق که اصلاً به خدا و دین و برنامه‌اش نیز ایمان ندارند و باعث و دلیل فساد و آشوب و هرج و مرج در کشور و مایه‌ی شر و بدبختی هستند!! مسلمانان خداپرست و با اخلاق و مردم دوست را بی دین و آشوبگر معرفی می‌کنند! آری! کفار زمان خودمان نیز هر چند که ادعای پیشرفت و تجدد می‌کنند، اما بر همان مذهب و عقل کهنه‌ی فرعون و هامان هستند و اسلحه‌ی کثیف و زنگ زده‌ی او را نیز به دست دارند!

شما بگویید که فرعونیان دینشان کجا بود که خود را به‌خاطر آن عصبانی نموده و در برابر مردم ساده و ساده‌لوح این‌گونه نشان بدهند که موسی مانع دین و زندگی ایشان است، نه مخالف تاج و تخت و اختیارات ناشرعی خودشان!!

در قرون وسطی میل شدیدی برای دوری و پرهیز از زندگی دنیا و اندیشه و غرق شدن درباره‌ی خداوند و جهان دیگر داشتند و به منظور مقابله با این نوع افکار، سکولاریسم شروع به ابراز و نمایش خود در لابه‌لای شخصیت انسانی کرد. بر همین اساس در عصر انقلاب علمی و صنعتی انسان، به مردم القا شد که میسر است انسان در همین زندگی دنیا به تمام آرزوها و آمالش دست پیدا کند! به این شکل مکتب سکولاریسم پیشرفت و گسترش خویش را در تاریخ معاصر به اعتبار این‌که انقلابی در مخالفت و مبارزه با آیین مسیحیت است، ادامه داد».[1]

آری! اروپایی‌ها که سازنده و به وجود آورنده‌ی سکولاریسم و دیگر افکار و مکاتب بشری نیز هستند، این‌گونه سکولاریسم را به عنوان تفکری معرفی می‌کنند که در مقابل و ردّ برنامه‌ها و اختیارات و امکانات کلیسا به وجود آمد و جوهر و اصل آن عبارت است از دور کردن فرد و جامعه از خداوند، قیامت و دین، بنا نهادن زندگی بر اساس مادی‌گرایی و دنیا دوستی و توجه نکردن و گوش ندادن به دین و اخلاق! اکنون که از زبان مردم و صاحب سکولاریسم به تعریف آن گوش دادیم و فهمیدیم که حقیقت آن چیست، لازم است چند حقیقت را بیان کنیم:

اول: از آنجایی که اروپایی‌ها آشکارا و بدون کتمان و یا کنایه سکولاریسم را به بی‌دینی معنی می‌کنند، نمی‌بایست پیروان و رهروان این فکر و مکتب، به منظور فریب دادن و منحرف کردن دیگران از خودشان معنا و مفهوم دیگری برایش بسازند و جرأت نکنند آشکارا آن را همان‌طور که هست، معرفی کنند!

---

۱. رجوع کنید به کتاب «مذاهب فکرية معاصرة» محمد قطب، ص۴۴۵ که او نیز از (Encgc Britanica, V.ik , P۱۹) اقتباس کرده است.

دوم: سکولاریسم، زاده و جوشیده از جامعه‌ی اروپائیان است و برای آنان که به مدت چندین قرن طولانی – قبل از آن‌که در مقابل امکانات و افراد کلیسا کودتا کنند- در بند کشیش و پاپ و افسانه‌ها و خفقان و تحمل افکار و ظلم و ستم و باج و خراج و مالیات و جریمه‌های گوناگون گرفتار بودند و از این نظر نیز به حقیقت در تاریکی نادانی و جهل به سر می‌بردند، سکولاریسم و دیگر افکار و مکاتب فکری غرب برای غربی‌های گرفتار و سرگردان، مسئله‌ای طبیعی و پیش‌بینی شده بود، چون هیچ چاره و پناه دیگری نداشتند، انسان نیز که در آب افتاد، به هر خار و خاشاکی دست می‌زند!!

اما چرا ما بدون هیچ صحبتی، طوطی‌وار، سخن و نظر ایشان را در شرایط و مکانی متفاوت از آنان، تقلید کنیم؟! قبل از این‌که فکر کنیم و از خودمان بپرسیم که آیا دین و وضعیت ما همانند دین و وضعیت ایشان است! تا این‌که جایز و درست باشد که در نظر و رفتارمان از آنان تقلید کرده و مانند آنان باشیم یا این‌که جدا بوده و لازم است نظری متفاوت داشته باشیم؟!

حقیقتاً هنگامی که من نظر آن دسته افراد را می‌بینم، این به ذهنم می‌رسد که عقربی پای کسی را نیش زده باشد و از شدت درد شروع به رقصیدن و بالا و پایین پریدن بکند، یا از شدت دندان درد، سر خود را بچرخاند و به در و دیوار بکوبد و دیگری هم بدون دلیل و بدون آن‌که به علت بالا و پایین پریدن و سر چرخاندن توجه کرده و مسئله را بفهمد، از فرد عقرب گزیده و فردی که دندانش درد می‌کند، تقلید کند و مانند آنها برقصد و خود را به در و دیوار بزند!!

اروپایی‌های بیچاره که در دینی تحریف یافته گرفتار شده بودند و در

اصل نیز آن دین - دین مسیحیت- برای روزگار و وضعیت آنـان نازل نشده بود و از دین صحیح و حقیقی و مطابق با انسانیت و تحریـف نشده هم - که اسلام است- آگاهی نداشتند، به جز پناه بردن به افکـار و مکاتبی که عقلشان بدانها رسیده و به وجود آورده‌اند، چه راه دیگـری در پیش دارد و به کدام سمت رو کنـد؟!! امـا فـردی کـه خـود را مسـلمان پنداشته و قرآن و سنت و تجربه‌ی سیزده قـرن حکومـت اسـلامی را در دست دارد و روزگاری مشکلاتی مانند «دادگاه تفتیش عقاید» و «اعتراف برای بخشش» و «سوزاندن برونو»[1] و «مجبور کردن گالیلـه بـه توبـه»[2] و ممانعت از بکارگیری عقل و بدست آوردن دانش و... را نداشـته‌اسـت و هیچ‌گاه دانشمندان و رهبران حقیقی مسلمان، مانند کشیش‌ها و پاپ‌ها بـا خان‌ها و سرمایه دارهـا همـراه نشـده و بـلای جـان مـردم سـتمدیده و تهیدست نگردیده‌اند و با دو گرگ هار به جان اجتماع نیفتاده‌اند...

آری! مسلمانی این چنین، چرا خود را فریب داده و به این و آن چشـم دوخته و رفتار غیر منطقی با دین و جامعه و وضعیت مخصوص به خود را انجام می‌دهد؟!

سوم: من به این خاطر کلمه‌ی «علمانیت» را به کار می‌برم، چـون نظـر افرادی را که می‌گویند در گذشته اعراب مترجم، کلمه‌ی Secularism را به «ألعَالمَانیّة» یعنی «ألدُّنیَویَّة» برگردانده‌اَند، بیشتر می‌پسندم که به معنـی دنیاپرستی یا دنیاگرایی است، اما بعدها برای آسان‌تر تلفـظ شـدن آن بـه

---

۱. تاریخ برایمان بازگو می‌کند که کلیسا به‌خاطر آن‌که (برونو) در مورد چرخیدن زمین به دور خورشـید سخن گفته بود، به فرمان پاپا حکم سوزاندن وی صادر و سوزانده شد!

۲. گالیله نیز به‌خاطر آن‌که در مورد گرد بودن زمین سخن گفته بـود، بـرای ایـن‌کـه حکـم اعـدامش را صادر نکنند، مجبور شد به نزد پاپا برود و دست وی را ببوسد و از صحبت‌هایی که کـرده بـود پشـیمان شود و توبه کند!

«عَلمَانِيَّة» تغییر داده شده است، اما سکولارهای بی‌دین برای فریب مردم ساده و آسان کردن مشکل سکولاریسم، آن را به «علمانیت» یا علم‌گرایی!! تغییر داده‌اند!

در حقیقت وقتی به این مسئله توجه بیشتری می‌کنیم، فقط کلمه‌ی استعمار را به یاد می‌آورم که چگونه امپریالیسم جهانی و نوکرهایش در میان مسلمانان برای فریب دادن مردم و زیبا جلوه دادن چهره‌ی زشت امپریالیست‌های جهان‌خوار، کلمه استعمار را بر اشغالگران و دزدان نعمت‌ها و دارایی‌های جهان اسلام نام نهادند، اما سرانجام نقشه و نیرنگشان نقش بر آب شد و به جای معنای زیبای کلمه‌ی استعمار – آبادانی و خیر- که قرار بود مشکل امپریالیست‌ها را آسان و چهره‌ی سیاهشان را سفید کند اما برعکس، مشکل بزرگ امپریالیست‌ها و چهره زشت و سیاهشان، روی سفید آن کلمه‌ی زیبا را به هم ریخت و اکنون در میان امت اسلامی، مردم مسلمان حساسیت زیادی نسبت به کلمه استعمار دارند و دوست ندارند آن را بشنوند!

من مطمئنم که عاقبت و سرانجام سکولاریسم، حال چه با علم‌گرایی (عِلمانیّت) تلفظ شود، یا با دنیاگرایی (عَلمَانیّت) و یا با بی‌دینی، عاقبت و سرانجام استعمار را پیدا خواهد کرد و روشن است که لیاقتش نیز همین است، چون اگر استعمار اشغال کردن مادی و به تاراج بردن نعمت‌ها و دارایی‌های کشور بود، سکولاریسم اشغال کردن معنویات و – به خیال خودشان- از بین بردن دین و عقیده و اخلاق امت است و شکی نیست که خطر اولی (استعمار) بسیار کمتر و آسان‌تر از خطر دومی (سکولاریسم) است!!

جمع بندی سخن:

سکولاریسم در میان جامعه و وضعیت فکری و اجتماعی و سیاسی مخصوص غرب به وجود آمد و واضح است که آن اجتماع معنا و برنامه و منظور را برایش در نظر گرفته و نمی‌شود ما از طرف خود معنا و مفهوم دیگری - که دوست داریم و به نظرمان خوب است- برای آن بکار بریم، چون چنین رفتاری هم خیانت به آن فکر و مکتب است و هم خیانت به جامعه‌ای که مردم نیز به خاطر تحریف و تغییر کلمه، آنها را به خطا برده و فریبشان می‌دهیم، پس حداقل اگر هم نمی‌گویند «بی‌دینی» یا «دنیاپرستی» برای شناخت و مفهوم سکولاریسم بهتر است بگوییم «دنیاگرایی» یا «دنیادوستی» تا حداقل تعبیرمان تا اندازه‌ای به حقیقت و جوهر آن کلمه نزدیک‌تر باشد.[1] به همین خاطر اگر در این کتاب یا هر نوشته‌ی دیگرمان، کلمه «أللّادینیّة = بی‌دینی» را به کار نبریم، کلمه‌ی «دنیاگرایی» را استفاده می‌کنیم و بعضی اوقات نیز اصل کلمه‌ی سکولاریسم و گاهی اوقات نیز برای فرد یا افراد سکولاریست کلمه‌ی «لائیک» که همان سکولاریست در زبان فرانسه است و فارسی زبانان نیز استفاده می‌کنند، به کار می‌بریم.

---

۱. نگاه کنید به «ورقة ثقافية في الرد على العَلمانيين» دکتر محمد یحیی، برای آگاهی بیشتر از تهی بودن و ناکارآمدی تفکر سکولاریسم می‌توانید به این کتاب‌ها رجوع کنید: «تهافت العلمانية» دکتر عمادالدین خلیل، «الاسلام و العَلمانية وجهاً لوجه» دکتر یوسف قرضاوی، «العَلمانية» دکتر نصرالحوالی، «مذاهب فكرية معاصرة» استاد محمد قطب.

۲- تجربه‌ی حکومت سیاسی کرد، در کردستان عراق و چند حقیقت تلخ

به وجود آمدن قدرت و کشور و حکومت سیاسی، هدف و آرزوی دیرینه‌ی ملت کرد در همه‌ی بخش‌های کردستان است و این ملت شجاع و نترس در این راه تلاش و مبارزه و مجاهده‌ی بسیار زیاد و پر درد و رنج و خونین انجام داده است، به خصوص در کردستان بخش عراق که بر همه آشکار است که بعد از ده‌ها سال تلاش و مبارزه‌ی سیاسی و نظامی و پس از مبارزه‌ی شکوهمند دسته جمعی سال ۱۹۹۱ و سپس کوچ چند میلیونی، وضعیت به شکلی تغییر کرد که زمینه برای انجام انتخابات و سپس تشکیل پارلمان و ایجاد حکومت ایالتی در کردستان عراق آماده شد، اما بعد از آن چه اتفاقی روی داد؟!

مجموعه‌ای از جنگ و کشتارهای داخلی که جز تقسیم شدن کردستان عراق! از بین رفتن مجلس و حکومت و صدها کشته و زخمی و از بین رفتن و آواره شدن هزاران خانواده‌ی کرد، چیزی نتیجه‌ی آن نبود!

آری! هرچند که اکنون در کردستان وضعیت به گونه‌ای دیگر است و امید خوبی به آن وجود دارد، اما حیف و افسوس! احزاب سیاسی سکولار کردستان به جای عملی کردن آن همه وعده‌های رنگین و شیرین که به مردم دادند، برای جان همدیگر و کشور و ملت فقیر و تنهایشان به گردبادی ویرانگر و نابودکننده تبدیل شدند و با ملت و کشور بی نام و نشانشان کاری کردند که هیچ کس نکرد! بدون آن‌که از خودشان بپرسند آیا آنهایی و آنجایی که با افتخار به دست و بازوی خود بر زمین می‌زنند و نابودش می‌کنند، کیست و کجاست؟!!

علاوه بر این در پایان آن جنگ و ضربه زدن به همدیگر و بدنام و بی-

اعتبار شدن در بیرون از کشور و خوشحال کردن دشمن و آماده شدن زمینه برای دخالت کشورهای منطقه و زورگویان بزرگ جهان، غم جان‌گداز دیگری است!

معتقدیم مشکل جامعه‌ی ما بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آن است که به آسانی حل شود و تنها با به وجود آمدن حکومت سیاسی -که حق شرعی و طبیعی ملت کرد و هر ملت دیگری نیز می‌باشد- از غم و درد رهایی یافته و سعادتمند شویم، بلکه علاوه بر آن، ما به تلاش و مبارزه و انقلاب عقیدتی، فرهنگی، اخلاقی و ایجاد تغییر در خود به‌صورت ریشه‌ای و اساسی نیاز داریم، تا بتوانیم به شیوه‌ای درست به جلو پیش برویم و با هم زندگی کنیم و از حکومت سیاسیمان نیز سود و بهره ببریم.

مگر خداوند متعال نمی‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾. رعد/۱۱ «خداوند حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر این‌که آنان احوال خود ا تغییر دهند».

آری! بیایید با تلاش و همتی همه جانبه، کشور و حکومت سیاسی‌یمان را بر پایه و اساس اصالت اسلامی بنیان نهیم، تا کشوری یک صدا و یک رنگ و مفید و کارساز داشته باشیم، نه این‌که با پول و امکانات مردم کردستان با چنگ و دندان به جان همدیگر بیفتیم و جامعه‌ی خود را چند قرن به عقب برگردانیم و جنگ و آشوب خان‌های «اردلان» و «بابان» و «سوران» و «بوتان» را دوباره اجرا کنیم، که آنها نیز به خاطر سطح فکر پایین و خودگرایی و سپس با سبب دخالت و پشتیبانی صفویان و عثمانی‌ها، به جان هم افتاده و ده‌ها جنگ داخلی را در تاریخ کرد و کردستان ثبت کردند!!

۳. اسلام و کُرد یا کُرد و اسلام!؟

پر واضح است از هنگامی که اسلام و کـرد بـه هـم آمیختـه و بـا یکدیگر آشنا شده‌اند، هر یک تأثیراتی بر دیگری داشته‌اند، یعنـی کسـانی که سؤالاتی از قبیل «ابتدا اسلام یا کرد؟!» یا «اسلام را قربانی کُرد کنیم، یا کرد را قربانی اسلام؟» می‌پرسند، پیداست که از اسلام و تـاریخ ملتشـان نیز آگاه نیستند! زیرا هر کسی به الفبای اسلام آشـنا باشـد، مـی‌دانـد کـه اسلام برای تمـام ملـت‌هـای دنیـا چیـزی جـز خیـر و برکـت و مایـه‌ی خوشبختی و سرافرازی و عزت در دنیا و آخرت به ارمغان نیاورده است؛ ملت کرد نیز بعد از آن‌که فشار سنگین و کابوس غمگین امپراطوری‌های فارس و روم از دوشش برداشته شد و به خواست و اراده‌ی خود، اسـلام را در آغوش گرفت، قله‌های برتر موفقیت در زمینه‌های علم و پرورش و جهد و جهاد و تلاش و مقاومت را برای اسلام به ثبت رساند و خدمات متعدد و بزرگی را به امت اسلامی تقدیم کرد و صدها بزرگ مـرد دانـا و دانشمند و رهبر و قهرمان توانا و دلیر را در مدرسه‌ی اسلام پرورش داد، که نام و آوازه‌ی کرد را در دنیا پخش کردند و نام ملت کرد را در ابتدای اسامی ملت‌های خدمت‌گزار و فداکار امت اسلامی به ثبت رسانید.

پس سؤالات سفسطه برانگیزی مانند: «ابتدا اسلام یا کرد؟» اشتباه است، زیرا همانطور که دین برای انسان فرستاده شده اسـت، انسـان نیـز بـرای دینداری آفریده شده است، آری! «دین» برای «زندگی» است و «زنـدگی» نیز باید بر اساس «دین» باشد.

به همین خاطر دینی که از زندگی جدا شود - مانند دین تحریف شده-ی مسیحیت ـ به چیزی بی‌محتوا تبدیل خواهد شد و زندگی هم اگر بـر

اساس دستورات و قواعد دین اداره نشود، به فساد و بی‌هدفی کشیده خواهد شد - همانند زندگی پر از سرگردانی پوچ گرایان- مسئله‌ی کرد و اسلام نیز به همین شکل است، کرد زیر سایه‌ی اسلام، کرامت و عزتش پایدار و محافظت می‌شود و اسلام نیز به همت ملت کرد و ملت‌های غیر کرد مسلمان پیش خواهد رفت و محافظت خواهد شد.

سؤال «اسلام را فدای کرد کنیم یا کرد را فدای اسلام؟» نیز، سؤالی اشتباه است، زیرا وقتی که دین برای خوشبخت کردن انسان آمده باشد و انسان نیز برای بندگی خداوند آفریده شده باشد، ﴿وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الأنسَ اِلّا لِيَعبُدُونِ﴾. ذاريات/٥٦ «و ما جن و انس را جز برای عبادت خلق نکردیم». ناچار و مجبور نیستیم که از میان اسلام و کرد، یکی را فدای دیگری کنیم، بلکه با ملت کرد، پرچم اسلام و با اسلام نیز ملت کرد سرافراز و سربلند می‌شود و هر دوی آنها به یکدیگر خدمت می‌کنند و راه را برای همدیگر هموار می‌سازند[1] و برخلاف نظر افرادی ساده و سطحی‌نگر از میان اسلام و کرد، یکی وسیله نیست و دیگری هدف، بلکه هر دوی آنها هم زمان برای یکدیگر با دو اعتبار جداگانه هم وسیله هستند و هم هدف؛ اگر زمانی کرد به سبب سادگی خویش به نام اسلام فریب خورده باشد و حقش ضایع شده باشد، اسلام از این خطا و اشتباه

---

۱. شاید برخی مسئله‌ی جهاد و فداکاری و شهادت در راه خدا و فدا شدن در این راه، برایشان اشکال درست کند و بگویند: مگر انسان فدای دین نشده است!! در این‌جا می‌گوییم: در حقیقت شهید شدن و فداکردن انسان -کرد و غیرکرد- در راه بلند کردن پرچم دین و رضایت پروردگار از دیدگاه اسلام بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین نوع سرافرازی و رسیدن انسان به اهداف و آرزوهایش است که بدست آوردن مرتبه‌ی شهادت و لذت دیدار پروردگار و بهشت پر نعمت و ابدی می‌باشد «وَ إنَّ الدّار الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيوانُ لَوْ كانُوا يَعلَمُونَ». عنکبوت/۶۴ «و همانا سرای آخرت ابدی و پایان ناپدیر است، اگر بدانید».

مبراست و لازم است کرد نیز گلایه و ملامت خود را نثار ساده‌اندیشی خویش و فتنه‌ها و دسیسه‌های دشمنانش بکند، نه این‌که اسلام را هدف نقد و ملامت خود قرار دهد، اسلامی که هم به کرد مسلمان گفته است ساده و سطحی‌نگر نباشد، ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَكُم﴾. نساء/۷۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود و آماده باشید» و هم به دشمنانش نیز گفته است از مکر و حیله دست بردارند. «مَن غَشَّنا فَلَيسَ مِنَّا». رواه بخاری «هر کسی که با ما غش (فریب و حیله) کند، از ما نیست».

۴ـ کرد بودن و استقلال در میان احزاب اسلامی و سکولار

بسیاری اوقات تهمت و بهتان‌های ناروایی از دو جهت به احزاب اسلامی زده می‌شود:

اول این که احزاب اسلامی اعتقادی به کرد بودن نداشته و آن را مهم نمی‌دانند و به فکر ملت و کشور خود نیستند.

دوم این که احزاب اسلامی به نظرات و سیاست دیگران وابسته هستند ـ واضح است که بیشتر منظورشان عرب، فارس و ترک می‌باشد که سه ملت مسلمان همسایه‌ی کرد هستند و بر اساس نقشه‌ی شوم امپریالیزم جهانی در پیمان سیاه «سایکس پیکو» سرزمین کردستان در بین آن‌ها تقسیم شد ـ هر چند این سخن تهمت و بهتان است، اما در این‌جا به صورت مختصر به منظور مقارنه و مقایسه در بین احزاب اسلامی و سکولار می‌گوییم:

در حالی که احزاب اسلامی از همه‌ی منابع و درآمدهای کردستان ـ به جز قوت لایموت ـ بی بهره بوده و در شرایط اقتصادی بسیار سخت

زندگی می‌کنند ـ به خصوص آنانی که جهاد مسلحانه انجام می‌دهند ـ و به خاطر وضعیت و زندگی سختشان، فشار زیادی بر دوش آن‌هاست، اما بدون توجه به کمبود و نداری به صورت پایدار و همیشگی مشغول زنده نمودن جامعه و آباد کردن وطنشان می‌باشند، از سویی با بیدار کردن و آگاه نمودن ملتشان از عقیده و عبادت و اخلاق اسلامی و از سویی دیگر با انجام پروژه‌های گوناگون خدمات رسانی مانند ساختن مسجد، کتابخانه، بیمارستان و تعمیر پل و جاده و کمک رسانی به یتیمان و فقیران؛ آیا با این اوصاف، بی‌انصافی نیست که تهمت بی‌تفاوتی و بی‌توجهی نسبت به ملت و میهنشان به آنان نسبت داده شود!؟[1]

ضمناً هنگامی که احزاب و گروه‌های سکولار زنجیره جنگ‌های داخلی بدون سبب و نتیجه‌ای را برپا کرده و دستشان را تا آرنج با خون ملت کرد رنگین نمودند و احزاب و افراد اسلامی با وجود فشارهای گوناگون نپذیرفتند که وارد این جنگ برادرکشی شوند، به راستی کدام یک از احزاب اسلامی و سکولار، کرد بودن و استقلال خود را حفظ نموده و کدام یک آن را از دست داده‌اند؟!

آری! بدون شک «کرد بودن» و «استقلال» پیش از آن که شعار باشد، عمل و رفتار است، واضح است که شعار با قلم و جوهر بر روی کاغذ و دیوار نوشته می‌شود، اما عمل و رفتار، جزء کردار بوده و می‌بایست در میدان عمل نشان داده شده و ثبت شود!

---

۱. هر چند احزاب اسلامی کردستان به صورت کلی در جهاد آزادی خواهانه کم تجربه بوده و دیر دست به کار شدند اما آنانی که سن و سالشان بالاست به دلیل نبود گروه و فرمانده و پرچمی اسلامی در آن زمان، به صورت فردی در یکی از احزاب سکولار در این مبارزه شرکت نموده‌اند. هم چنین از زمانی که نسل جدید اسلامی وارد میدان شده است، هر چند برخی از ایشان بی تفاوت بوده و شرکت نکرده‌اند، اما هیچ کس نمی‌تواند جهد و جهاد و مبارزه‌ی فداکارانه و شجاعانه‌ی پیشمرگه‌های اسلامی و شهدای سرافراز ایشان را در مبارزه با دشمن ملتمان فراموش کند.

البته سربلندی احزاب اسلامی و روسفیدی ایشان در برابر خداوند متعال و مردم، زاده‌ی شأن و شکوه خودشان نیست، بلکه فقط خیر و برکت پایبندی و تعهدشان نسبت به برنامه‌ی خداوند و منحرف نشدن از مسیر پیامبرشان می‌باشد.

۵ ـ احزاب سکولار کردستان و ادعای دفاع از اسلام و مقدسات کرد!

بدون شک ما مسلمانان و احزاب اسلامی هیچ‌گاه از گروهی انتظار نداریم از اسلامی دفاع کند که از اساس با آن مشکل داشته و مانند برنامه‌ی زندگی باوری به آن ندارد و به همین دلیل لائیک و سکولار بودن را برای خود انتخاب نموده است و فقط برخی اوقات به منظور راضی نگه داشتن مردم تعدادی شعار و کارهای ظاهری اسلام را مانند احترام نهادن به شیخ و عالم دینی، ماه رمضان، خواندن آیاتی از قرآن کریم در مناسبت‌های مختلف در خود و دستگاه‌های خود به نمایش می‌گذارند؛ اما می‌توانیم سؤال کنیم باز نمودن راه و دادن فرصت و حتی در آغوش گرفتن و پشتیبانی کردن احزاب سکولار کردستان از برخی افراد و گروه‌های چند نفری ملحد و دارای اخلاق زشت که آشکارا و با صراحت خواهان فساد و بی‌توجهی به قوانین و دستورات دین و آداب و رسوم جامعه و از بین رفتن خانواده هستند و در تبلیغات خود ـ که در سایه‌ی هر دو نیمه حکومت کردستان بیرون می‌آیند.[۱] آشکارا و بدون در

---

۱. تبلیغاتی که از سوی گروه‌های ملحد و پریشان باور و بی‌اخلاق پخش می‌شوند، در همه جا وجود داشته و در تبلیغات هر دو حزب حکمران به صورت کتاب و مجله و هفته نامه و روزنامه، طعنه و سخنان ناروای زیادی وجود دارد که مستقیم و غیرمستقیم به سمت اسلام و مسلمانان نشانه می‌رود، آن چنان که گویی کرد هیچ مشکل و کمبودی ندارد به جز از بین بردن دین و اخلاقش!!

نظر گرفتن هیچ حد و مرز و احساسات عمومی، به خدا و پیامبرﷺ و اسلام و قرآن و شریعت و عالم و ... ناسزا می‌گویند! با چه مقیاس و معیاری با لاف و گزاف کرد بودن و به فکر کُرد بودن و دفاع از مقدسات کرد هم خوانی دارد!؟

شاید هم دوستان سکولار حکمران ما گمان می‌کنند احزاب اسلامی آن قدر ساده و ناآگاه هستند که خود را در ردیف کسانی قرار دهند که بر هیچ باوری استوار نبوده و دارای هیچ کدام از اخلاقیات والا نیستند و به گمان خود احزاب اسلامی اخلاق مدار و بی‌آلایش را با چنین افراد ملحد و بی اخلاقی سرگرم نمایند و خودشان را نیز انسان خوب و پیر دانای میدان معرفی نموده و قاضی مابین باشند؛ گاه گاهی نیز به بهانه‌ی میانجی‌گری به هر دو طرف بتازند و در این بین خودشان را نیکوکار و دین‌مدار نشان دهند!

فکر نمی‌کنم چنین فریب و نقشه‌ای به ثمر بنشیند! آیا ما احزاب اسلامی تا این حد کوتاه‌بین و ظاهربین و ناآگاهیم که فقط تبر را ببینیم و آن دستی را که تبر گرفته و با آن ضربه می‌زند، مشاهده نکنیم!؟

به هر حال ما دوست داریم دوستان سکولار یا دست از مخالفت و مبارزه‌ی مستقیم و غیرمستقیم با اسلام و اهانت به شعایر و مقدسات اسلام بردارند. چرا که خداوند متعال و منتقم می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾. حج/۳۲ «این است [فرایض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت آن [حاکی] از پاکی دلهاست».

یا این که لاف دلسوزی برای کرد و احترام و اکرام دین و شعایر ملت کرد را سر ندهند، چرا که ملت مسلمان کرد نمی‌تواند خود را قانع

ساخته و باور کند کسانی که احترام خدا و پیامبرﷺ قرآن و اسلام را نمی‌گیرند، ایشان را به عنوان دلسوز و محل امید و اعتماد خود بدانند؛ جامعه‌ی کرد ما نیز ـ شکر خدا ـ به اندازه‌ای بیدار و آگاه شده است که با این گونه مکر و فریب‌های ساده لوحانه از راه به در نرود!

۶. مانع تراشی بر مسیر کاروان بیداری اسلامی نشانه‌ی چیست؟

واضح است که محبوب‌ترین و مقدس‌ترین مسئله‌ی هر ملت و جامعه‌ای، دین و باورشان است، به همین دلیل اگر کسی بخواهد به عنوان دلسوز و غمخوار ملتش شناخته شود، باید احترام و ارزش کاملی برای دین و اعتقادات ملتش داشته باشد؛ یعنی نه تنها با آن مخالفت نکند و به جمع شدن جوانان جامعه‌اش به دور دین و باورشان و خدمت نمودن به آن ناراحت نشود، بلکه باید سعی و تلاش مضاعفی برای تثبیت بهتر و توسعه‌ی بیشتر و رشد دین و باور جامعه‌اش انجام دهد؛ آن هم وقتی آن دین و باور، اسلام باشد که آخرین نسخه‌ی هدایت و شفای پروردگار برای بشریت است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ یونس/۵۷ «ای مردم به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است».

چه نفعی از ملت و جامعه‌ی بدون دین و باور انتظار می‌رود و کدام سنگر دفاع و مبارزه را می‌تواند پر کند! آیا بارها مشاهده نکرده‌ایم که چگونه افراد بدون عقیده و باور، خود و ملت و وطنش را ارزان فروخته و آن را با اندکی لذت و منفعت شخصی مبادله می‌کنند!؟

پس آیا مانع شدن و مانع تراشی بر سر راه جوانان کرد که قرآن و سخنان پیامبرﷺ و قوانین شریعت و آداب و اخلاق اسلامی را می‌آموزند، به وسیله‌ی بستن مساجد و ساختن تهمت و بهتان‌های گوناگون و ایجاد فشارهای فراوان از سوی احزاب سکولار حکمران نشانه‌ی چیست؟!

به نظرم پاسخ این سؤال به اندازه‌ای آشکار و واضح است که نیازی به نوشتن ندارد، اما لازم است نصیحت دلسوزانه‌ای را به دوستان سکولاری بگویم که با افزایش جمعیت و شلوغ شدن مساجد به وسیله‌ی دختران و پسران کرد و آموزش و آگاهی و تربیت آن‌ها در مدرسه‌ی قرآن، عصبانی و ناراحت شده و توازن درونی و عقلی‌شان را از دست داده و تهمت‌ها و تبلیغات عجیب و غریب به زبان می‌آورند:

ای دوستان! همه‌ی شما آگاهید که شما سیاستمدار و روشنفکران کرد! با چنگ زدن و انتخاب مکاتب و افکار بشری ـ که سکولاریت همه‌ی آن‌ها را در خود جمع می‌کند ـ و رها نمودن اسلام به عنوان عقیده و برنامه‌ی زندگی، بر اساس ادعای خودتان ـ جز نزد افراد ناآگاه و ساده ـ مصداقیت خود را از دست داده و هیچ سهمی از اسلام نمی‌برید،[1] چرا که خداوند متعال ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ آل‌عمران/۸۵ «و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است».

شما نیز آشکارا و بدون گوشه و کنایه اعلام می‌کنید: «ما سکولاریم» و

---

۱. مشخص است که این حکمی کلی بوده و برای اثبات آن بر افراد، نیاز به دقت و تحقیق دارد تا معلوم شود آیا همان گونه که فقها می‌گویند: «ثبوت الشروط و انتفاء الموانع»، «شروط کافر شدن ثابت و موانع آن برداشته شده باشد». یا نه، پس هر کس شروط کافر شدن در وی مشخص بوده و هیچ مانعی مانند اجبار و جهل نیز وجود نداشته باشد، حکم تکفیر بر او جاری می‌شود.

حتی اگر یکی از شما بپرسد آیا اسلامی بوده و باور دارید که اسلام برنامه‌ی زندگیتان باشد؟! بدون شک «اسلامی بودن» را برای خود تهمتی بزرگ می‌دانید و جواب خواهید داد که ما اسلامی نیستیم!!

مادامی که به دلیل رد و رفض نمودن اسلام ـ که به فرموده‌ی خداوند کامل بوده و هیچ خللی در آن نیست ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا﴾. مائده/۳ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». خود را از دایره‌ی اسلام خارج کرده‌اید، برای آن که از دایره‌ی کرد بودن و وطن‌دوستی و ملی‌گرایی نیز بیرون نروید و اثبات شده و باور کنند که غمخوار و دلسوز کرد و کردستان هستید، در برابر محبوب‌ترین، مقدس‌ترین، مفیدترین و والاترین مسئله‌ی ملت کرد یعنی دین و باورش، موضع و رفتار خود را تغییر دهید و دیگر مستقیم و غیرمستقیم به اسلام و مسلمانان ضربه نزنید و بر مسیر تدین و مسلمانی مانع درست نکنید؛ هرگز خیالی واهی نکنید جامعه‌ای که شما با دین و باورش مبارزه نموده و بر مسیر تدین و مسلمان بودنش مانع می‌تراشید آن قدر ساده و ناآگاه باشند که فقط به سخنان شما گوش فرا داده و به رفتار و مواضعتان دقت نکنند!

آری! مسلمان کرد به دلسوزی و کرد بودن هیچ شخص و گروهی باور پیدا نمی‌کند که با رشد و پیشرفت دینش ناراحت و عصبانی بوده و به دینداری و شعایرش اجازه‌ی رشد و پیشرفت ندهد، مگر در حالتی که به اصطلاح مشهور، برای گوسفندانش زیانی نداشته باشد!![1]

---

۱. می‌گویند عالمی دینی برای اولین بار به منطقه‌ای می‌رود که ایلی کوچنشین و دامدار در آن جا هستند و تا آن روز هیچ ملایی آن‌جا نبوده است، هنگامی که عالم اذان می‌گوید، خان ایل‌نشینان به

چرا که اسلام آمده است حاکم باشد نه محکوم! ﴿فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾ مائده/۴۸ «پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده پیروی مکن».

۷. بهانه گرفتن به جوانان مسلمان و ایجاد مشکل و گرفتاری برای ایشان

بسیاری اوقات مشاهده می‌کنیم که به خاطر بحث نمودن جوانان مسلمان از برخی مسائل عقیدتی و فقهی، از طرف برخی ملاها و شیوخ ناآگاه یا پشتیبانی شده و تحریک شده، جنجال و مجادله‌ی بسیاری بر پا می‌شود و زاری و واویلایی برای اسلام ایجاد می‌کنند که انگار اسلام و مسلمانی هیچ مشکل و معضلی نداشته و هیچ بلا و مصیبتی ندیده باشد جز بحث و مجادله درباره‌ی مسائلی که نسل جدید بیداری اسلامی به آن پرداخته‌اند!

اگر این مسائل به نظر برخی از فقها و شیوخ اشتباه بوده یا حتی شایسته‌ی بحث نیز نباشد و در آن زمان مسائل مهم‌تر و لازم‌تر وجود داشته باشد و نشانه‌ی بی‌حکمتی قلمداد شوند[1] نباید این‌گونه مسائل به عنوان بهانه برای طلاب و جوانان به کار برده شده و دست مایه‌ی حمله و برچسب زدن به ایشان و سپس گیر دادن و مانع شدنشان باشد، که مانع

دیگری می‌گوید: این صدای چیست؟ او نیز جواب می‌دهد: اذان می‌گوید، خان دوباره می‌پرسد: آیا این اذان برای گوسفندان ضرری ندارد! دیگری جواب می‌دهد: خیر ضرری ندارد. خان می‌گوید: پس مادامی که برای گوسفندان ضرر ندارد، رهایش کن تا اذان بگوید!

۱. همان گونه که بنده انتقادات و پیشنهادات بسیاری به این جوانان مسلمان داده و نصیحتشان نموده‌ام، برای نمونه نگاه کنید «چند راهنمایی برای احزاب اسلامی کردستان» و «حزب بزوتنه‌وه‌ی اسلامی و آینده‌ای روشن و درخشان».

شدن جوانان از کار و دعوت اسلامی عامل اصلی ایجاد این جنجال و مجادله‌ی نامعقول است!

آری! جنجال و هیاهوی به وجود آمده از طرف افراد سکولار و همراهانشان در مخالفت با نسل جدید بیداری اسلامی کردستان اصلاً درست و معقول نیست زیرا:

اول: هر کسی حتی اگر آگاهی کمی نسبت به قرآن و سنت و فرهنگ غنی اسلامی داشته باشد، مطمئن می‌شود که عالمان و امامان مذاهب، اختلافات زیادی در مسائل مختلف به خصوص مسائل فقهی دارند، اما هیچ کدام از این بزرگواران به خاطر اختلاف رأی و نظر ـ که مسئله‌ای طبیعی و معمولی می‌باشد ـ یکدیگر را متهم ننموده‌اند؛ امام شافعی رحمه الله فرموده است: «رأيِي صَوَابٌ يَحتَمِلُ الخَطَأ وَ رَأي غَيرِي خَطَأ يَحتَمِلُ الصَّوَاب». «(به نظر خودم) رأی من صحیح می‌باشد که احتمال خطا دارد و رأی دیگران خطاست که احتمال صواب و صحت هم دارد».

دوم: کسی نمی‌تواند انکار کند که جامعه‌ی ما نیز مانند سایر جوامع جهان اسلام، از گذشته گرفتار انواع مشکلات عقیدتی و عمل و رفتار اشتباه و غیرشرعی در همه‌ی بخش‌های عقیده و عبادت و اجتماع و فرهنگ و سیاست بوده است؛ که بر همه‌ی ما لازم است جامعه را از این مسائل نادرست پاک نموده و ریشه کن سازیم. البته برخی افراد بر اساس قانون نانوشته‌ی «خلق و خوی زمان کودکی تا دوران پیری» و طبق برداشت اشتباهی که از گفته‌ی ملانصرالدین می‌شود «مرد کسی است که حرفش یکی است!» عمل می‌کنند و رفتارهایی را که به آن‌ها خو گرفته و از نیاکانشان به یادگار مانده و با آن‌ها بزرگ شده‌اند، ترک نمی‌کنند هر چند با دلایل صریح و محکم دینی ثابت شود که آن رفتارها «شرک» و

«بدعت» و «افسانه» بوده یا آداب و رسوم کفار می‌باشند، و طبق عادت بت‌پرستان پریشان باور عصر پیامبرﷺ به زبان حال ـ اگر به زبان قال هم نباشد ـ می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾. زخرف/۲۳ «مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

واضح است که در چنین حالتی اختلاف و مباحثه و مجادله به وجود می‌آید و هیچ کسی نیز حق ندارد که تفسیر اشتباه کرده و افراد را متهم سازد، اگر کسی چنین کند مشخص است که ناعادل بوده و انگیزه و نیتی سوء دارد.

سوم: برای داوری کردن و از بین بردن مشکل اختلافی این‌چنین، کسی جز عالمان و دین شناسان حق ندارد در این باره نظر دهد، بلکه باید عالمان محقق و مدبر و دلسوز این وظیفه را بر عهده گرفته و برای مشخص نمودن درست و نادرست یا راجح و مرجوح در بین آرای مختلف نظر دهند، نه این که فردی سیاسی و ناآگاه نسبت به دین، فقط به این دلیل که مسئول حکومتی است نظر داده و به اصطلاح خود را نخود هر آش بداند! وقتی ما در هر مسئله‌ای برای متخصص آن احترام ویژه‌ای قائلیم، چرا در تعامل با برنامه‌ی خداوند و علوم شرعی که بیشتر از هر چیز نیازمند علم و تدبر است، این چنین نکنیم!!

چهارم: مسایلی که گفته شد توجیهی برای برخی رفتار و سخن ناآگاهانه‌ی برخی از جوانان کم تجربه و ناآگاه نیست که فقط با خواندن یک جزوه و حفظ نمودن چند آیه و حدیث گمان می‌کنند در گروه عالمان و امامان آگاه قرار گرفته و با سخنان نسنجیده‌ی خود از دیگران انتقاد نموده و مدام حکم و فتوا می‌دهند؛ هم چنین نسبت به عالمان و

پیشوایان سلف ما بی‌احترامی می‌کنند، در صورتی که این جوانان شاید به حدی نرسیده باشند که بتوانند کتاب‌های آن بزرگواران را نیز بخوانند و بفهمند!

اما مسئله‌ی بهانه گرفتن و مانع تراشی برای آن جوانان چیز دیگری است و نباید با آن قاطی شود، زیرا در هم آمیختن حق و باطل، عادت یهودیان بوده که به منظور خدشه‌دار نمودن حق یا رواج باطل و شناساندن آن به نام حق چنین کاری می‌کردند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ آل‌عمران/۷۱ «ای اهل کتاب چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید».

۸. احزاب اسلامی[۱] و تهمت قتل و خونریزی

مدتی است که عده‌ای از سکولارهای کردستان با تقلید از شبکه‌های تبلیغاتی و ماهواره‌ای غرب و رژیم‌های ظالم جهان اسلام از عرب و ترک و غیر آنان نیز، بدون دلیل اقدام به پخش تهمت‌ها و افتراهای بدون اساس و ناروا بر احزاب اسلامی و متهم کردن ایشان به قتل و ترور و از همه چیز عجیب‌تر «ظلم به زنان» نموده‌اند!

این در حالیست که احزاب اسلامی، حاکم و دارای قدرت سلطه نیستند تا بتوانند و وظیفه‌ی خود بدانند که احکام شرعی را در جامعه به اجرا درآورند؛ که بخشی از این احکام شرعی، حدودی است که اسلام به منظور حفظ و دفاع از دین، زندگی، عقل، نسل، آبرو و ثروت افراد جامعه وضع نموده و اجرای آن را نیز به دست جامعه و حکومت دینی

۱. منظور احزاب اسلامی موجود در کردستان عراق است.

داده است؛ مانند:

١. حد ارتداد از دین

٢. حد قتل ناحق (که چند نوع بوده و قصاصشان هم متفاوت است).

٣. حد شرب خمر و هر ماده‌ی زایل کننده‌ی عقل.

٤. حد زنا و لواط.

٥. حد قذف (تهمت زنا به فرد پاکدامن، بدون دلیل محکم و اثبات شرعی)

٦. حد دزدی و راهزنی.

در این جا برای از بین بردن غبار شک و تهمت‌های زده شده، لازم است چند حقیقت را بیان کنیم:

الف) مسئله‌ای واضح است که از طرفی تنفیذ و اجرا نمودن حدود شرعی، بر عهده‌ی حکومت دینی بوده و هر کس نمی‌تواند به صورت انفرادی آن‌ها را به اجرا درآورد، چرا که در این صورت هرج و مرج و ناآرامی به وجود آمده و حق و ناحق در هم می‌آمیزد و شریعت به چنین چیزی اجازه نمی‌دهد؛ از طرفی دیگر حکومت و کیان سیاسی اسلامی نیز که سرپرست افراد جامعه می‌باشد، در آغاز از اجرای حدود و سزا، امور حکمرانی را شروع نمی‌کند، بلکه ابتدا به تربیت و پرورش افراد جامعه و حل نمودن مشکلات و احقاق حقوق ایشان همت می‌گمارد؛ پس از آن است که هر فردی از حدود تعدی و بدون دلیل از خط راست تجاوز نماید، سزایی متناسب با جرمش داده می‌شود؛ واضح است که این عقوبت و سزا نیز به خاطر سعادت و سلامت جامعه و حفظ آن است.

سیره و زندگی پیامبر رحمتﷺ و عدم اجرای حدود در حالت‌های غیرمعمول مانند جهل، اکراه، اضطرار، عدم بلوغ، دیوانگی و.. که به طور

مفصل در کتب دینی نقل است، بهترین دلیل اثبات این سخنان است.

ب) امر به معروف و نهی از منکر نیز که بر همه‌ی مسلمانان واجب گشته و زن و مرد و پیر و جوان، هر کس به اندازه‌ی توانش باید آن را انجام دهد، با اجرای حدود شرعی بسیار متفاوت است؛ هر چند بسیاری از افراد ناآگاه نسبت به اسلام ـ به خصوص سکولارها ـ دچار اشتباه شده و این دو مسئله را یکی می‌پندارند و در نتیجه باعث می‌شود رأی اشتباه و دیدگاه عجیب و غریب داشته باشند! به عنوان نمونه اگر عالمی بر منبر یا هنگام تدریس، مسلمانان را نصیحت نموده و ایشان را به مقابله با کفر و فساد و ظلم تحریک و تشویق کند، کسی که آگاه باشد می‌داند که این امر به معروف و نهی از منکر است، اما کسی که ناآگاه بوده یا دنبال بهانه باشد، می‌گوید سخن آن عالم به مبارزه و کشتن فتوا و فرمان داده است!!

ج) مشخص است که احزاب اسلامی و همه‌ی انسان‌های دیگر نیز در هنگام قرار گرفتن در معرض ظلم و تعدی ـ چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهانی ـ دفاع از خود و مقابله با آن را به هر طریقی که بتواند حق طبیعی و شرعی خود می‌داند، اما این که از خود دفاع نموده یا دفاع نکنند، بتوانند یا نتوانند، مسئله‌ای دیگر است؛ خداوند متعال نیز در این باره فرموده و به ما امر کرده است ﴿فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ بقره/۱۹٤ «هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید».

آری! هر کس بر ما ظلم و تعدی کند، حق داریم که انتقام بگیریم و نباید تسلیم او شویم، بلکه باید وی را تحت فشار گذاشته تا دیگر توانایی ظلم و ستم بر مؤمنان را نداشته باشد، یا تسلیم مسلمانان و حاکم

اسلامی شود، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لله فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوَانَ إِلا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾. بقره/۱۹۳ «با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست».

به صورت مختصر مسلمانان باید تلاش کنند که کافران یا با اراده و امتناع خویش ایمان آورده و مسلمان شوند و یا اگر مسلمان هم نشوند و بر باور خویش باقی بمانند، توانایی مقابله با اسلام و آزار مسلمانان را نداشته باشند، مقصود از ﴿حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لله﴾ نیز همین است، نه به اجبار مسلمان کردن کافران؛ چرا که ایمان و تسلیم اجباری، شرعی و صحیح نبوده و در تضاد با آیات زیر می‌باشد. ﴿لا اكراه في دين﴾ بقره/۲۵٦ ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ کهف/۲۹ «هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم».

د) واضح است که احزاب اسلامی در برابر رفتار افراد، مسئول نیستند که از روی احساسات کارهایی مانند تهدید و قتل و انفجار انجام می‌دهند، البته در چنین مواردی هم نباید از چنین افراد و چنین کارهایی پشتیبانی و دفاع نمایند[1].

ه) اهانت، فحش و ناسزا گفتن به خدا، پیامبرﷺ، قرآن، مسجد و

---

۱. افراط و تفریط دو مقوله‌ی مشترک در بین تمام جریانات دینی و غیر دینی می‌باشد که متأسفانه برای جوامع بشری آفت هستند، وگرنه اسلام، مسلمانان را «امت وسط» معرفی کرده که باید خود را به طور کامل از افراط و تفریط بر حذر دارند؛ اما تعریف افراط و تفریط و مصادیق آن، کار هر کسی نبوده و باید مستند به نصوص صریح آن جریان باشد [مترجمان].

مقدسات مسلمانان، که برخی افراد ملحد و زندیق و ترسو انجام می‌دهند از سوی هیچ مسلمانی قابل قبول نخواهد بود. هر مسلمانی حق مقابله‌ی مشروع با چنین رفتار و سخنانی را دارا بوده و هر کس از طرف خود و به هر شیوه‌ی صحیح و شرعی می‌تواند و حتی بر وی واجب است که افراد اهانت کننده را محکوم و ساکت نماید؛ هر کس از چنین افراد ناسزا گو و بددهنی حمایت نموده و از آنان دفاع کند، واضح است که گناهکار و مجرم بوده و خود را متهم و معیوب می‌کند!

آری! مسلمانان بر اساس نص قرآن و سخنان پیامبرﷺ تا وقتی که خداوند و رسولش، در نزد ایشان از خود، والدین و فرزندانشان محبوب‌تر نباشند، مؤمن به شمار نمی‌آیند.

﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ﴾. بقره/۱۶۵ «و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید: «لا يؤمنُ أحدُكُم حَتَّى يَكُون الله و رَسُولُهُ أحبَّ اليه مِمَّا سِوَاهُما». متفق علیه «هیچ کدام از شما مؤمن نیست تا وقتی که خدا و رسولش را از غیر ایشان دوست‌تر بدارند».

« لا يُؤمِنُ أحَدُكُم حَتَّى أكُونَ أحَبَّ إليهِ مِن والِدِه وَ وَلَدِه و النّاسِ أجْمعين». بخاری «هیچ کدام از شما مؤمن نیست تا هنگامی که مرا از والدین و فرزندان و همه‌ی مردم دوست‌تر بدارد».

پس هنگامی که خدا و رسولش در نزدمان از پدر و مادر و همه‌ی افراد محبوب‌تر باشند، در هر وضعیتی با روش صحیح نباید بپذیریم کسی به ایشان اهانت نموده و ناسزا بگوید.

و) از همه چیز عجیب‌تر این است که این هتاکان و بی‌ادبان، مسلمانان را به این متهم می‌کنند که گویا زنان را دوست نداشته و برایشان احترامی قائل نبوده و به آنان ظلم می‌کنند!! وقتی من چنین سخنان بی‌اساسی را می‌شنوم به یاد ضرب‌المثل کردی می‌افتم که می‌گوید: «تا صاحب خانه دزد را گرفت، دزد، صاحب خانه را گرفت!». جای بسی تعجب است که گروهی ملحد و فاقد اخلاق که خواستار آزادی جنسی بوده و فریاد می‌زنند که نباید خانواده‌ای وجود داشته باشد و می‌بایست زن و مرد در تأمین غریزه‌ی جنسی در هر جا و به هر شیوه‌ای، آزاد باشند، خود را مدافع حقوق زنان می‌دانند!!

مسلمانان نیز بر اساس دستور خدا و پیامبرشﷺ رفتار نموده و می‌گویند زنان بایستی با حجب و حیا و با حجاب بوده و مانند باغ دیوار شده، به جز مالک و حلال خودش که شوهرش می‌باشد، شخص دیگری دستش به وی نرسد و در بین مردان فاسد و فاجر، هر روز دست به دست نشود! به این دلیل است که می‌گوییم: زنان باید به شیوه‌ای در جامعه رفتار نمایند که مانند انسانی مسئول و دارای وظیفه و تعهد دیده شوند نه مانند زنی که بدبخت و جلب نظر کننده و بی‌بند و بار باشد؟ و باز به همین دلیل می‌گوییم که زن و مرد هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ درونی متفاوت بوده و هر کدام به شیوه‌ای آفریده و آماده شده‌اند که وظایف و طبیعت خود طلبیده و جامعه نیز نیاز دارد، هر چند که در ایمان و بندگی و انسانیت بیشتر حقوق و وظایفشان یکسان هستند، اما هر کدام تعدادی حق و وظایف مخصوص به خویش نیز دارد!

آری! آن گروه طرفدار فساد فقط به دلیل پیروی از فرامین پروردگار و پیامبرﷺ و ضرورت‌ها و بایدها و نیازهای زندگی و سرشت انسان،

مسلمان و احزاب اسلامی را ظالم و پایمال کننده‌ی حقوق زن، بنیادگرا و ناموس پرست معرفی می‌کنند!

آیا این افراد سرگردان و فاسد با چنین فکر و رفتار و موضعی امیدوارند در جامعه‌ی کردستان حتی باقی بمانند چه برسد به این که جامعه‌ی کردستان را با افکار گندیده و رفتار زشت خود، فاسد نمایند؟! اگر چنین امید و آرزویی در دل دارند، من به آنان اطمینان می‌دهم که این امید و آرزو، در کردستان و غیر کردستان تحقق نمی‌یابد و هر چه زودتر به سمت موطن حقیقی خود یعنی غرب بی باور و فاسد بازگردند و دیگر مسلمانان با اخلاق و پاکدامن را با افکار گندیده و فاسد خود ناراحت نکنند!

۹. اسلام حقیقی بدون مردم و میهنی آزاد قابل اجرا نیست.

خواننده‌ی عزیز و گرامی!

این کتاب اندیشه و باور یک کرد مسلمان درباره‌ی مسئله‌ی میهن-دوستی و ملی‌گرایی است و هیچ ارتباطی به مسئله‌ی سیاست و حزب‌گرایی ندارد؛ این را گفتم چون بسیاری از افراد سکولار، از پس پرده‌ی تاریک و بدبینی به احزاب اسلامی نگاه کرده و به میهن دوستی و ملی‌گرایی آنان شک دارند! حتی هستند کسانی که فکر می‌کنند دینداری و میهن‌دوستی یا مسلمانی و ملی‌گرایی با هم در تضادند و فرد نمی‌تواند همزمان هم مسلمان باشد هم ملی‌گرا و حتماً بایستی یکی را فدای دیگری نموده و از آن دست بردارد!

به همین دلیل برای تأکید بر این حقیقت که ما احزاب اسلامی هیچ تضاد و تناقضی بین مسلمانی و ملی‌گرایی ـ اگر به معنی خدمت به ملت و دفاع از وطن در زیر پرچم اسلام باشد ـ نمی‌بینیم، بلکه آن را دو مسئله‌ی به هم پیوسته می‌دانیم؛ برای از بین بردن این شک و گمان و

تهمت و تفهیم دوستان سکولار چند مورد را به صورت بسیار خلاصه بیان می‌کنم:

اول: به جز سال‌های اخیر، رهبر و پرچمدار کاروان تلاش و مبارزه‌ی آزادی خواهانه‌ی طولانی و همیشگی ملت کرد در همه‌ی بخش‌های کردستان، بدون استثنا مردان متدین و خداپرستی مانند شیخ عبیدالله، شیخ عبدالقادر شمزینان، شیخ محمود حفید، شیخ سعید نورسی و قاضی محمد و... بودند و حتی افراد دیگری مانند یزدان شیر و اسماعیل خان شکاک و ملامصطفی بارزانی و... که به عالم دینی و متدین شناخته نشده‌اند، باز هم خود را مسلمان دانسته و مردم نیز مانند رهبری مسلمان به آنان نگاه کرده‌اند و همین بزرگ‌ترین دلیل و راز باور و اعتماد و پیروی و احترام مردم برای ایشان بوده است.

از این حقیقت تاریخی فهمیده می‌شود که این عالمان و بزرگان و رهبران نه تنها هیچ تناقضی بین مسلمانی و مبارزه برای برداشتن تیغ ظلم و زورگویی از گردن ملت خود ندیده‌اند، بلکه مانند واجب و وظیفه‌ی شرعی، آستین همت و مردانگی را بالا زده و اسلحه‌ی مبارزه و فداکاری را برداشته‌اند؛ خداوند ایشان را مورد مغفرت خویش قرار دهد.

دوم: پیداست افرادی که با شک به اسلام نگاه می‌کنند آن را از پنجره‌ی دین تحریف یافته‌ی مسیحیت می‌نگرند، گمان می‌کنند که انسان مسلمان و جامعه‌ی مسلمان می‌تواند بدون مردم و میهن، دینداری نموده و اسلام را در زندگی خود پیاده نماید! بی خبر از آن جا که اگر بتوان دین تحریف یافته را در کنج دنج کلیسا جا کرد و مردم فقط در مراسم و مناسک، به صورت تقالید جامعه و آداب و رسوم آبا و اجدادشان، دین خود را به یاد بیاورند، مانند همان کاری که اکنون مسیحیت انجام

می‌دهد، محال است اسلام را که عقیده و سیاست و عبادت و حکم و حکمت و روح و جسم و بازار و مسجد و دنیا و قیامت است، بدون پرورش و تربیت و آموزش ملت و جامعه و مهیا نمودن و آزاد کردن وطن، بتوان پیاده کرد و وظایف و فرامین فردی و اجتماعی و معنوی و سیاسی و دینی و مدنی آن را انجام داد.

آری! اسلام دین و برنامه‌ی خداوند است برای هدایت و مصالح و منافع زندگی فرد و جامعه و می‌بایست با اراده و قدرت مردمی آزاد و بر روی وطنی آزاد پیاده و اجرا شود و به هیچ وجه خداوند راضی نخواهد بود که دینش در گوشه‌ی مسجد گذاشته شده و میدان‌های دیگر زندگی، مانند تربیت، روشنفکری، سیاست، اقتصاد، جنگ و صلح از آن گرفته شود، چرا که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللهِ شَهِيدًا﴾. فتح/۲۸ «اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند».

سوم: پس اگر دیگران فقط به خاطر احساس و تفکر ملی‌گرایانه و منفعتی سیاسی و دنیایی باور دارند که کرد نیز مانند دیگر ملت‌های دنیا دارای وطن و دولتی مستقل بوده و با اراده‌ی خود در وطن خود زندگی کند و هیچ کس به او ظلم نکرده و حقوقش را پایمال نکند، ما احزاب اسلامی پیش از احساس و تفکر و میهن دوستی خود که آن را غریزه‌ای طبیعی و صفتی اسلامی قلمداد می‌کنیم مانند دینداری و عبادت و اجرای وظیفه‌ی مقدس خدایی، بر خود واجب می‌دانیم برای آزاد نمودن ملت و میهن خود تلاش و مبارزه کنیم، چرا که بدون مردم و میهنی آزاد، دینداری و مسلمانی حقیقی و به معنای درست کلمه صورت نمی‌گیرد و

فرامین و قوانین پروردگار اجرا نخواهد شد؛ هم چنین بـر اسـاس قاعده‌ی«ما یتم الواجب إلا به فهو واجب» «مقدمه‌ی واجب، واجب است» واضح است که دینداری و اجرا کردن اسلام به هر چیزی وابسـته باشـد، آن نیز واجب خواهد بود!

مشخص است همان گونه که دوستان لائیک گمان می‌کنند اگـر اسـلام نیز مانند آیین تحریف یافته‌ی مسیحیت فقط تعـدادی شـعار و مراسـم و مناسک مشخصی می‌بود، بدون شک می‌شـد آن را در گوشـه‌ی خانـه و کنج مسجد حبس نمود؛ اما اسلامی که به شریک قرار دادن برای خداوند در عبادت و حکم و سیاست راضی نمی‌شود؛ ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلا صَالِحًا وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ کهف/۱۱۰ «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کـس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد».

﴿وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ کهف/۲۶ «و هیچ کـس را در فرمـانروایی خود شریک نمی‌گیرد».

اسلامی که سجده برای بت‌ها و پذیرفتن قـوانین و احکـام طـاغوت را یکسان می‌داند:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾ یوسف/۴۰ «فرمان جز برای خدا نیست دستور داده کـه جـز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

آری! اسلامی این چنین چگونه می‌شود بدون داشتن قدرت و حاکمیت سیاسی آزاد اجرا شود!!

چهارم: مسائلی که در مورد موضع ما درباره‌ی حق انتخاب سرنوشت و

کیان و حاکمیت سیاسی بیان شد، مسئله‌ای بنیادی و کلی بود، اما آیا احزاب اسلامی، طرفدار دولت کردستان[۱] مستقل هستند یا فدرالیزم و کنفدرالیزم!؟ به صورت مختصر می‌گوییم در وضعیت امروزمان هیچ کدام از این موارد با مبادی کلی اسلام ناسازگار نبوده و تجربه‌ی سیاسی دولت اسلامی نیز از آن پشتیبانی می‌کند و نمونه نیز بسیار است؛ اما مهم این است که هر کدام از این موارد فقط اسم نباشد بلکه در عمل و اجرا نیز صحیح باشد؛ اسلامی که ظلم به یک انسان را نیز حرام نموده و همه‌ی ستم‌های فردی را به هر صورتی ناروا می‌داند، واضح است که ظلم و تعدی به ملت بیش از چهل میلیون نفری کُرد و هر ملت دیگری - چه کم چه بسیار - را رد نموده و علیه آن می‌ایستد، پس به هر شیوه‌ای که ظلم و تعدی به انسان‌ها و ملت‌ها از بین رفته و متوقف شود، اسلام از آن پشتیبانی می‌نماید؛ هدف نهایی جهاد در اسلام نیز از بین بردن ظلم و ستم طاغوت[۲] و ستمکاران است.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لله﴾. انفال/۳۹ «و با آنان

۱. منظور اقلیم کردستان است.

۲. همان گونه که مفسران بزرگ قرآن و دانشمندان زبان و ادبیات عرب فرموده‌اند: هر معبودی به جز خداوند متعال طاغوت است؛ امام المفسرین ابن جریر طبری می‌گوید: «معنای صحیح طاغوت از نظر من این است که طاغوت، همه‌ی طغیان‌گران از خداوندند که به جای خداوند پرستش می‌شوند؛ حال چه به صورت اجبار از سوی طاغوت باشد و چه به صورت اطاعت نمودن از طاغوت، انسان باشد یا شیطان، درخت باشد یا سنگ، بت باشد یا هر چیز دیگری؛ نگاه کنید تفسیر طبری، ج۳، ص۲۱.

به نظر من ریشه‌ی طاغوت از لحاظ لغوی «الطغوت» است، وقتی کسی می‌گوید: «طغا فلان یطغو» یعنی از حد و مرز خود خارج شد.

پس طاغوت هر چیزی است که پرستش شده و به این پرستش راضی باشد، حال این پرستش در هر شکلی باشد، چیزی که از روی محبت و موالات و معادات پرستش شود طاغوت است، از روی اطاعت و پیروی و حاکم دانستن پرستش شود طاغوت است، از روی دعا و خوف و توکل و نذر و قربانی پرستش شود طاغوت است. به صورت مختصر هر کسی از جنبه‌ای پرستش شود که خصوصیات الوهیت پروردگار - چه به صورت موردی و چه کلی - طاغوت می‌باشد، نگاه کنید «الطاغوت، ابوبصیر، ص۷۰».

بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد».

﴿وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ﴾ نساء/٧٥ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید».

آری! خداوند متعال انسان‌ها را برای بندگی خود آفریده است نه بردگی یکدیگر؛ انسان‌ها را به چندین قوم و ملت جداگانه تقسیم کرده است تا یکدیگر را بشناسند و در زندگی دست هم را گرفته و همیار و همکار یکدیگر باشند، نه این که برخی دیگران را به بردگی گرفته و آنان را ذلیل و زبون نمایند.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ قصص/٤و٥ «فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای بهره‌کشی] زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود * و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست‌شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم».

آری! پایمال شدن و شکاف طبقاتی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در هر جایی باشد، مشخص است که حکم و حکومتی طاغوتی

و فرعونی در جریان است؛[1] حال با هر اسم و در هر لباسی که باشد. آزادی واقعی و عدالت همه جانبه فقط و فقط در سایه‌ی حکم اسلام و برنامه‌ی خداوند میسر خواهد شد؛ واضح است که ارسال پیامبران عليهم السلام و نزول کتاب برنامه‌ی خداوند متعال نیز به همین منظور صورت گرفته است؛ ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ حدید/۲۵ «به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است».

۱۰. بیایید در تلاشمان برای ملت کرد آگاه و هوشیار باشیم!

باید بسیار هوشیار بوده و در اوج محبت ملی‌گرایی و میهن دوستی و درک و احساس ستمدیدگی ملت خویش، دچار اشتباهات کشنده‌ی زیر نشویم:

الف) کوچک نمودن خود در قالب تنگ ملی‌گرایی و انزوا و قطع ارتباط با ملت‌های دیگر امت و جهان اسلامی؛ چرا که این مسئله علاوه بر مخالف شریعت بودن، مخالف حالت مدنی و روند سیاسی تشکیل

۱. در قرآن سه گروه از طواغیت و مصادیق آن معرفی شده‌اند؛ فرعون که زورگو بود، هامان که طاغوتی فریبکار بود، قارون که طاغوتی دارای زر و سرمایه بود؛ و در واقع اسلام می‌گوید سیاستمداران نباید از زور و زو و تزویر استفاده کنند [مترجمان].

حکومتی بزرگ با اقوام و افکار گوناگون است و نـوعی کوچـک نمودن خود می‌باشد.

ب) مبارزه نمودن با هر کدام از ملت‌های عرب و ترک و فارس به این بهانه که این کشورها، هر کدام بخشی از کردستان را جدا نمـوده و ملـت کرد در بین ایشان تقسیم شده است؛ چرا کـه کوتـاه فکـری و ظـاهربینی است که ما نتیجه و سرانجام عهدنامه‌ی شوم «سایکس پیکو» را مشـاهده می‌کنیم، اما به وجود آورنده و انجام دهنده‌ی آن را نادیـده بگیـریم و بـه جای کینه و نفرت از آنانی کـه اصـل و اسـاس ایـن مشـکل هسـتند، از کسانی متنفر شویم که در برابر سایکس پیکو از ما آشفته‌تر بودند. واضح است که در این‌جا مقصودم این نیست که رژیم‌های ظـالم و سـتمکار را بی‌گناه جلوه دهیم، بلکه منظور این است که تنفر از رژیم‌هـای دیکتـاتور را بر مردم و ملت آنان تعمیم نداده و به چشم دشمن به آنان نگاه نکنیم؛ هم چنین نفرت و انزجار از رژیم‌های ظالم نباید مـا را از مسـبب اصـلی مشکل و گرفتاری‌های ما و آنان نیز که امپریالیزم قدیم و جدیـد جهـانی است غافل نماید!

ما علاوه بر اعتراض به رژیم‌های ستمگر، در دو حالت نیز از سه ملـت همسایه‌ی خود انتقاد می‌کنیم:

ـ اگر رژیم‌های خود را در جنگ و ظلم علیـه ملـت کـرد یـاری داده و پشتیبانی نمایند؛ ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾ قصص/۸ «پس خاندان فرعون او را [از آب] برگرفتند تا سرانجام دشمن [جان] آنان و مایه اندوهشان باشـد آری فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند».

ـ اگر تشویق و تبلیغ ناسیونالیسم و این حالت غیراسلامی و غیرمعمول

را که در سایه‌ی شوم «سایکس پیکو» به طور عموم بر جهان اسلام و به طور خاص بر ملت کرد تحمیل شد، روا بدانند. هم چنین مرزها و دولت‌های کوچک امپریالیستی[1] مانند ترکیه و عراق و ایران و سوریه و مصر و الجزایر و عربستان سعودی و... را که بر لاشه‌ی امت اسلامی و با هدف تقسیم و ضعیف نمودن آن به وجود آمده، مقدس بدانند و هرگاه ملت کرد مسلمان نیز از کیان و حکومت خود سخن گفت، وی را جدایی‌طلب و شورشی بخوانند فقط به این دلیل که آقای امپریالیزم! در عهدنامه‌ی سایکس ـ پیکو هیچ حقی برای ملت کرد بیان نکرده است، آنان نیز به تقلید از امپریالیزم و با تعهد به عهدنامه‌ی وی و گوش به فرمان بودن برای تصمیماتش، هیچ توجهی به ملت کرد نکرده و گوش ایمان و عقل و وجدان خود را برای خواسته‌ی به حق و ناله و فریاد و فغان چندین ساله‌ی ملت کرد، ببندند!![2]

---

۱. مقصود این است که این دولت‌ها و حکومت‌های کوچک بر اساس نقشه و دسیسه‌ی امپریالیزم جهانی به وجود آمده‌اند.

۲. در سال ۱۹۹۶ در همایش سالانه‌ی گروه‌ها و احزاب اسلامی شرکت نمودم؛که حزب رفاه ترکیه در سالگرد آزادسازی قسطنطنیه ـ استانبول کنونی ـ برگذار کرده بود؛ یکی از برادران عرب مصری که از حزب اخوان المسلمین بود با تعجب به یقه‌ام نگاه کرد و گفت: چرا بر روی کارت شناسایی تو نوشته شده است «شمال عراق»!؟ گفتم: چرا؟ چه اشکالی در آن است؟ گفت: مگر نمی‌دانی که بوی جدایی و انفصال از آن می‌آید؟! من نیز گفتم: آری! راست می‌گویی! من نیز این نوشته را ناروا و غیرشرعی می‌دانم! گفت: پس تو نیز حرف مرا در اشتباه بودن این نوشته تأیید می‌کنی؟ گفتم: آری! اما نه آن گونه که جنابعالی تصور می‌کنی! گفت: پس چگونه؟ گفتم: از نظر شریعت هیچ کسی حق ندارد زمین فرد دیگری و هیچ ملتی حق ندارد، خاک ملت دیگری را تصرف نماید، واژه‌ی «غصب» نمودن زمین و ملک و دارایی دیگران در قرآن و سنت و کتاب‌های فقهی و دینی بسیار نکوهش و محکوم شده و ظلم و تعدی نام گرفته است؛ پس شمال عراق ـ هم چنین شرق ترکیه، غرب ایران و بخشی از سوریه ـ مادامی که سرزمین ملت کرده بوده و کرد در آن زندگی کرده و می‌کند غیرشرعی است اگر به حکومت و دولت دیگری متصل گردیده و حتی نامش را نیز از روی نقشه پاک نمایند! بلکه می‌بایست بر روی کارت شناسایی من نوشته می‌شد: «بخش کردستان متصل شده به عراق»!! مشخص بود که آن فرد نتوانست سخن من را هضم نماید اما نمی‌توان انکار کرد که ساکت شد و هیچ حرفی برای گفتن نداشت، مگر نگفته‌اند «آب با سخن حق از حرکت می‌ایستد!».

مگر پیـروی و اطاعـت از نقشـه‌هـا و دسیسـه‌هـا و تصـمیمات امپریالیزم جهانی مخالف و در تضاد با فرمان خداوند متعـال نیسـت کـه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ آل‌عمران/۱۰۰ و ۱۰۱ «ای کسانی که ایمـان آورده‌ایـد اگـر از فرقـه‌ای از اهل کتاب فرمان برید شما را پس از ایمانتان به حال کفر برمی‌گردانند * و چگونه کفر می‌ورزید با اینکه آیات خدا بـر شـما خوانـده مـی‌شـود و پیامبر او میان شماست و هر کس بـه خـدا تمسـک جویـد قطعـا بـه راه راست هدایت‌شده است».

آیا مخالف فرمان خداوند نیست که به پیامبرش ﷺ ـ و هم چنین امـتش ـ می‌فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشـی] از امـر [خداسـت] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمـی‌داننـد پیـروی مکن».

ج) جمع نمودن ملی‌گرایی و ناسیونالیسم یا میهن‌دوستی و وطن‌پرستی، زیرا نه فقط دو مسئله‌ی جدای از هم بوده، بلکه دقیقاً مخالف و در تضاد با یکدیگرند!! زیرا ملی‌گرایی و میهن دوستی این است که انسان، ملت و میهن خود را بر حق دوست داشته باشد و از آن دفاع نمـوده و بـه هـیچ کس اجازه‌ی ظلم به ملتش و تجاوز به خاکش را ندهد؛ اما ناسیونالیسم و وطن‌پرستی که فرد ملت و میهن خود را بر ناحق دوست بدارد و تـلاش نماید همه‌ی ملت‌ها و میهن‌های دیگر را به خاطر آن قربانی نمـوده و از بین ببرد؛ به عبارت دیگر ملی‌گرایی و میهن دوستی آن است کـه بگـویی باید ملت و سرزمین من نیز مانند ملت‌ها و سرزمین‌های دیگـر دنیـا آزاد

باشند، اما ناسیونالیسم می‌گوید ملت و سرزمین من حاکم و ارباب و مردم دیگر خدمتکار و برده باشند؛ مگر نه این است که هیتلر، موسولینی، رضاخان، کمال آتاتورک و صدام حسین همین را می‌گفتند!؟

از سوی دیگر، منبع جوشش میهن دوستی و ملی گرایی و درخواست حقوق ملی، فطرت پاک انسان است ـ به همین دلیل شریعت نیز آن را صحیح دانسته و از آن پشتیبانی می‌کند ـ اما سرچشمه‌ی وطن پرستی و ناسیونالیزم ـ همان گونه که گفته شد ـ جوامع غربی بودند که به علت تنفر از دین و شعایر آن، به خاطر رفتارهای نادرست و ظالمانه‌ی کلیسا، از دین و باور خود دست کشیده و دست به دامن افکار و مکاتب بشری شده‌اند که ناسیونالیسم نیز یکی از آنان است.

د) به سرنوشت عرب و ترک دچار نشویم! وقتی که می‌بینیم ملت‌های عرب و ترک ـ که قبلاً در سایه‌ی اسلام رهبر و پیشرو و کاروان بودند اما ـ به دلیل پناه بردن به افکار و مکاتب غربی، اکنون عقب مانده‌ای ذلیل و کم اهمیت از نظر غربند، قبلاً به دلیل پیروی از اسلام، بزرگ و بلند مرتبه بودند و اکنون به دلیل سکولار بودن و روی برگرداندن از خداوند تا چه اندازه کوچک و بی‌ارزشند! پس ما ملت کرد مسلمان نیز از آن دو ملت مسلمان ضربه خورده، پند گرفته و به آن چیزی دچار نشویم که آنان دچار شده‌اند؛ چرا که گاهی اوقات انسان در آغاز راهی قدم می‌گذارد که از مسیر و مقصد آن آگاه نیست اما اگر از کسانی بپرسد که آن راه را رفته و برگشته‌اند، درک می‌کند که طی آن مسیر به سودش می‌باشد یا به زیانش.

به امید آن روزی که ملت ما در سایه‌ی پند گرفتن از خود و دیگران مسیر سعادت و سربلندی را طی نماید.